

گفتگوی نوشتاری (۱ و ۲)

بابک امیرخسروی و کاظم علمداری



بخش نخست گفت و گوهایی زیر در جریان بحث در ای میل لیست اتحاد جمهوریخواهان ایران بر سر نحوه برخورد با نیروهای دیگر از جمله سلطنت طلبان صورت گرفته است. مجموعه ای از این بحث ها بین آقایان بابک امیرخسروی و کاظم علمداری انتخاب شده و برای انتشار در اختیار مطبوعات قرار داده شده است. در ادامه این بحث ها به موضوع «انتخابات آزاد» پرداخته شده است که در بخش دوم و سوم این گفت و گو ها آمده است. برای سهولت در پیگیری بهتر گفت و گو میان کاظم علمداری و بابک امیرخسروی، بخش ۱ و ۲ با هم درج می شود.

گفتگوی نوشتاری (۱)

دوست ارجمندم آقای دکتر علمداری، پس از عرض سلام!

باآنکه به دلایلی، قویاً اکراه داشته و دارم که در این بحث ها شرکت بکنم؛ ولی نوشته های متعدد شما وسایر عزیزان را که این روزه ها، به ویژه پس از گردهمایی یا کنفرانس واشنگتن (دکترمهرداد مشایخی) را خواندم، تذکر چند نکته به نظرم ضروری رسید.

1 - دوست ارجمند! اولاً به گمان من، در میان ما، اختلافی بر سر شعار «ایران برای همه ایرانیان» نیست. زیرارایت این امر، لاقلاً برای ماها، از بدیهیات و از باورهای پایه ای و خلل ناپذیر ماست. از دیدگاه ما: آزادی، اساساً، آزادی دگراندیش است! و گرنه آزادی معنی ندارد. بدیهی است که در ایرانی که من و شما برای برپائی آن تلاش می ورزیم، و آرزو و خواست ماست؛ همانگونه که شما از قول دکتر اهری، مورد تاکید قرار داده اید: «همه طرفداران دیکتاتوری پرولتاریا تا طرفداران دیکتاتوری فقها تا سطنت طلبان و دموکراسی خواهان و غیره همه ایرانی هستند و باید از حق برابر برخوردار باشند». اضافه بر این گرایشات سیاسی ذکر شده، تاکید آن لازم است که همه باورمندان به ادیان مختلف، از مسلمان و شیعه گرفته تا بهائی و مسیحی و زرتشتی و نیز دینان نیز، ایرانی هستند و می باید از همان حقوق و آزادی و برابری، برخوردار باشند. بنابراین خواهش می کنم نگران این امر نباشید. زیرا همه بر این اصل، باورمندیم. پس بهتراست این موضوع را کنار بگذاریم.

2 - نکته دیگر از منظر و دیدگاه ما، که در اساسنامه نیز بازتاب دارد، این است که اگر فردی از میان ما تشخیص بدهد و مفید بشمارد و صلاح بداند؛ نشست و برخاست و گفتگوی او، باین و یا آن فرد و یا حضور و شرکت در سمینار و کنفرانس و گردهمایی هائی که به ابتکار این و آن تشکیل می شود، اگر در چار چوب کاملاً فردی صورت بگیرد و سوء تفاهمی ایجاد نکند، اصولاً اشکالی ندارد.

3- مشکل تنه‌انگامی آغاز می‌شود و در خورد رنگ بیشتری است که پارازین نشست و برخاست‌ها و تبادل نظر هافراتر بگذاریم. و وارد همکاری‌های سیاسی و ائتلاف و اتحاد سیاسی بشویم. از آن جمله، همین بحث رابطه با طرفداران سلطنت پهلوی است. زیرآنها مرزها و خانواده‌های سیاسی از هم جدا می‌شوند؛ بی آنکه ضرورتاً به دشمن یکدیگر مبدل گردند. هنگامی که من و شما دست به دست هم دادیم و اتحاد جمهوری خواهان ایران را پایه گذاری کردیم؛ اولین اقدام ماتدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه مامتحداختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی براساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می‌سازد!

بیاورم، هنوز هم کار و وظیفه اصلی ما متحد ساختن نیروهای سیاسی جمهوری خواه باورمند به آزادی و دموکراسی و پایبند به تحولات آرام و تدریجی و مسالمت آمیز است. این نیروها هنوز پراکنده اند و بر سر برخی مسائل مهم اختلاف نظر دارند. کار و وظیفه اصلی ما همسو کردن هرچه بیشتر نظرها و متحد کردن هرچه گسترده تر کردن صفوف جمهوری خواهان است. بنابراین، بهتر است از هر اقدامی که به این وظیفه اساسی صدمه وارد کند و خط و مرزها را مخدوش سازد، پرهیز نمود.

4 - به گونه‌ای، حزب مشروطه خواهان ایران نیز منشور خود را دارد. منتهی شاه بیت آن، استقرار مجدد خاندان سلطنتی سرنگون شده پهلوی است؛ و نامزد مشخص آنهانیز آقای رضاپهلوی می باشد. آقای رضا پهلوی نماد و تجسم «حزب مشروطه خواهان ایران»، اساساً علت وجودی آنهاست. این دو، از هم جدائی ناپذیرند. رضاپهلوی در خارج از جایگاه نامزد سلطنتی و بریده از حزب مشروطه خواهان ایران، در بهترین حال، مبدل به یکی از مبارزان متوسط سیاسی آزادی خواه خارج از کشور ایران می شود، نه بیشتر!

بنابراین کاظم جان نمی شود آنگونه که توازدیگران می خواهی با آقای پهلوی برخورد کرد. می گوئی: «با او به عنوان انسان مستقلی برخورد کنید و از او بخواهید که به عنوان انسان مستقل، عاقل و بالغ خود را در عرصه سیاست معرفی کند». این شدنی نیست. زیرا اگر چنین کند، نقش اصلی و ویژه سیاسی خود را نمی کند و موقعیت اجتماعی - سیاسی خود را از دست می دهد.

چنانکه ملاحظه می فرمائی، ما با دوجریان سیاسی متفاوت و متباین مواجهیم. در یکسو حزب مشروطه خواهان است که هدفش استقرار مجدد سلطنت پهلوی بیادشاهی رضا پهلوی است. و در سوی دیگر از جمله اتحاد جمهوری خواهان است که برای برقراری نظام جمهوری تلاش می کند که در آن، همه ارگان‌های حکومتی، انتخابی است. درست است که نباید با پیشداوری منفی، حسن نیت آقای رضاپهلوی و آن گروه سیاسی که تحت نام مشروطه خواهان ایران متشکل شده اند، زیر پرسش برد. این حرف درست است که نباید رضا پهلوی را با خاطرات و رفتار پدرایشان محکوم کرد. ولی این واقعیت تاریخی را نیز نباید از نظر دور داشت که نظام سلطنتی در ایران، طی هزاران سال، استبدادی و در دوره‌های طولانی، حتی خودکامه بوده است. این موضوع را تودر کتاب پر بار خود («چرا ایران عقب ماند و...»)، به روشنی مورد تاکید قرار داده‌ای. سلسله پهلوی نیز بخشی از این تاریخ غم انگیز و بی گمان آخرین آنست.

حالا طرفداران آن نظام، خود را مشروطه خواه می نامند. حال آنکه نماد مشروطه خواهی در آن زمان، دکتر محمد مصدق بود که فریاد می کشید: شاه سلطنت می کند، نه حکومت! نماد حزب مشروطه خواه نیز جبهه ملی و نهضت آزادی و حزب ملت ایران بود. این گروهی که امروز، پس از برافتادن سلسله پهلوی «مشروطه خواه» شده اند، در دوران پهلوی، مشروطه کش بودند! دیدیم که چه بر سر آن رادمرد آوردند و چگونه جبهه ملی و نهضت آزادی را سرکوب کردند. و با خلاء سیاسی که پیش آمد، زمینه برای روی کار آمدن و قدرت گرفتن روحانیت طرفدار آیت الله خمینی فراهم آمد.

ما نه خصم این گروه سیاسی هستیم و نه درآروزی نابودی آنها. درمیان آنها انسان های فرهیخته کم نیستند. شادروان داریوش همایون از نمونه های درخشان آنست. ولی باین حال: عیسی به کیش خود، موسی بدین خویش!

بباورمن، بهتر است ما در رابطه با این جریانات و شخصیت ها، با احتیاط روبرو بشویم. کارواقدامی نکنیم که مرزها مخدوش بشود. خشم ما از گردانندگان جمهوری اسلامی و رفتار و اعمال تنفر انگیز آنها، نباید سبب ساز هرائتلافی با هرنیروئی باشد که داعیه آنها صرفاً «مبارزه» با جمهوری اسلامی است.

ارادتمند بابک امیر خسروی 2012/04/23

دوست بسیار گرامی، آقای امیر خسروی

اساس سخنان شما کاملاً درست و پسندیده است. من نیز بارها گفته و نوشته ام که سطنت در ایران با دموکراسی مغایر است. هفتاد سال از صد سالی که از انقلاب مشروطه گذشت این امر را ثابت کرد. ولی بیش از آن حکومت مافیایی ولایت فقیه با دموکراسی متضاد است. براین امر نیز باید تکیه کرد. این حکومت نه تنها برای ایران دموکراسی نمی آورد، بلکه سد راه دموکراسی است. سی و سه سال سرکوب خونین آزادی خواهان کافی است که به این امر پی ببریم. تجارب نشان داده است که تنها مبارزات مردم و فشارهای اجتماعی و مدنی می تواند رژیم های دیکتاتوری را به عقب براند. مذاکره با دیکتاتورها تنها زمانی کار ساز است که جنبش اجتماعی قوی نیز حضور فعال داشته، حکومت را ترسانده و در آن شکاف ایجاد کرده باشد. در غیر این صورت کسانی که در پی مذاکره باشند به آلت دست دیکتاتورها بدل می شوند تا به جنبش ضربه بزنند.

البته بحث ائتلاف با سلطنت طلبان که شما به آن اشاره کرده اید در میان نبوده و نیست. سخن از گفتگو با رضا پهلوی است. ولی اگر ما معتقد به شعار ایران برای همه ایرانیان هستیم باید با همه ایرانیان گفتگو کنیم و از اینکه حد و مرزی مخدوش شود نهراسیم. همانطور که در یادداشت قبلی ام نوشتم گفتگو کم هزینه ترین راه برای رفع اختلافات و دست یابی به توافق حول منافع مشترک است. مگر اینکه گفته شود ما با سلطنت طلبان منافع مشترکی نداریم. آنگاه یا ما ایرانی نیستیم یا آنها. این اصل در مورد اصلاح طلبان نیز صادق است. زمانی حد و مرز مخدوش می شود که ما گفتگو را تابو کرده باشیم و بخواهیم مچ کسانی که گفتگو کرده باشند را بگیریم. آنچه سبب شد که این بحث به درازا بکشد گیر دادن به موضوع گفتگو کردن و یا نکردن فلان شخص با رضا پهلوی بوده است، نه ائتلاف با سلطنت طلبان. گذشته از رژیم و برخی سلطنت طلبان خشونت گرا، کسانی در میان ما نیز تلاش کردند که نشست و اشینگتن را بد نام کنند. انگیزه این افراد ناسالم است.

در ضمن منشور اجا تنها ما را به ائتلاف با سلطنت طلبان منع نمی کند، با کسانی که می خواهند نظام اسلامی را ادامه دهند نیز برخورد مشابه دارد. اصل دوم منشور را با هم بخوانیم.

نظام جمهوری بر اساس جدایی دین و مسلک از حکومت استوار خواهد بود، بدون آنکه مانع حضور و مشارکت پیروان هیچ مذهب و مسلکی در عرصه سیاست باشد. این جدایی امکان همزیستی دموکراتیک پیروان همه ادیان و مذاهب و عقاید را در کنار یکدیگر فراهم می آورد و دولت را از دخالت در عرصه خصوصی و زندگی شخصی شهروندان باز می دارد.

<http://jomhouri.com/archives/198>

باتوجه به این اصل ما چگونه دفاع بی قید و شرط خود از اصلاح طلبانی که خواهان حفظ ادغام دین در حکومت هستند را توجیه می کنیم؟ در حالیکه منشور اجا به تغییر ساختاری رژیم فقهائی تأکید دارد.

علی رغم حساسیت برخی برای گفتگو با سلطنت طلبان، کمتر دیده ام که در این ایمیل لیست به نوشته های نوری زاد و مسعود نقره کار که پرده از جنایات رژیم برمی دارند توجه بشود.

باید تابوی ایدئولوژیک گفتگو با رضا پهلوی را شکست. گفتگو با او به معنای پذیرفتن نظام سلطنت نیست. می تواند برای قانع کردن او به پذیرفتن نظام جمهوری هم باشد.

ارادتمند شما علمداری (ارسالی) 2012/04/24

سلام دوست عزیزوارجمندم آقای علمداری!

ازپاسخ تان سپاسگزارم. نکاتی درنوشته شما هست که اهمیت پرداختن به آنها بسیارمهم تر از تبادل نظر درباره مناسبات باسلطنت طلبان است. ولی باین حال، چون موضوع اصلی تبادل نظر فعلی ما، همین مناسبات است؛ لذا، روی چند نکته به اختصار، مکث می کنم. قصدم، چنانکه مرامی شناسید، مجادله و مناقشه نیست؛ بلکه بازترکردن بحث به امید تفاهم بیشتر است. درنگاه دوباره، متوجه شدم که بناچار بعضی مطالب تکرار شده است. امیدوارم ببخشید.

1- دوست ارجمندم! شما بهتر از من می دانید که مردم ایران لااقل از 1400 سال به این سو، با دونهاد ریشه دار، که متأسفانه حامل وآورنده استبداد و خودکامگی در ایران بوده اند، روبرو بوده است. در تمام این سده های بس دراز، سلطنت و دین همچون زوجی جدائی ناپذیر، و یار و یاور، حکومت های استبدادی خودکامه را استمرار داده اند. چنان دان که شاهي و پیغمبري دو گوهر بُود در یک انگشتری!

این پدیده به ویژه از هنگامی که «عصبیت دینی» با «عصبیت قومی» اقوام و طوایف مهاجم ترک و مغول و ترکمن پیوند خورد، تشدید گردید؛ که در ژارگون سیاسی، از آن بنام «استبداد آسیائی»، سخن می رود.

در پی انقلاب بهمن 57، (مستقل از ارزیابی ما در درست بودن یا نبودن این انقلاب، که بی گمان، جای تبادل نظر مستقلی را دارد)؛ به هر حال، آنچه پیش آمد، از میان برداشته شدن یکی از این دونهاد پایه ای استبداد که نسل از صحنه سیاسی کشور بوده است. نهادهای که حتی 1400 سال نسبت به عامل نهاد دین اسلام، در ایران، قدمت بیشتری داشته است. بسته شدن دفتر این نهاد استبداد پرور و ریشه دار تاریخی را، باید به فال نیک گرفت. بیاورمن، کسانی مثل شما و یامن، که در تلاش برای استقرار دولتی هستیم که در آن، همه نهادهای حکومتی می بایست بر اراده مردم استوار باشد؛ به عبارت دیگر منشاء همه قوایر خاسته از اراده ملت و ناشی از انتخابات آزاد باشد؛ می باید از دست زدن به هرگونه اقدام و برداشتن گامی که ممکن است، حتی به مقدار کم، ببازسازی و احیاء دوباره نظام موروثی پادشاهی یاری رساند؛ نهادهای که ملت ایران در تعیین و گزینش آن نقشی نداشته و ندارند، پرهیز کنند.

بگذریم از بحثی که در نامه پیشین خود مطرح و عرض کردم. جماعتی که امروز در پوشش مشروطه خواهان، در پی استقرار دوباره خاندان پهلوی اند، در زمان محمدرضا شاه، که به واقع جنبش مشروطه خواهی مطرح بود، عملاً مشروطه کش بودند. ولی اینک، با مشاهده نظام به غایت استبدادی ولایت فقیه و درنگ در مخالفت فزاینده مردم با حاکمان بر سر کار؛ همین مشروطه کشان دیروزی، اینک در پوشش مشروطه خواه، وارد میدان شده اند. باین امید که آنچه را که دیروز باخته بودند، شاید دوباره بدست آورند.

نکته دیگری که در رویکرد مابه جریانات سیاسی از نوع سلطنت طلبان و سازمان مجاهدین خلق، اهمیت دارد، این است که آنها خود را آلترناتیو جمهوری اسلامی می پندارند. و توفیق در آن رافقط در گرو و در صورت سرنگونی آن، به هر قیمت و با اتکاء به هرنیروی داخلی و خارجی، می دانند. بنابراین، مشکل بتوان تصور کرد که این جریانات به روند یک پیکار آرام و تدریجی برای گذار به دموکراسی در ایران، واقعاً علاقمند باشند. زیرا در تغییر و تحول آرام و مسالمت آمیز، که قاعدتاً می باید در درون کشور تکوین بیابد، شانس برای پیروزی اینگونه جریانات سیاسی، وجود ندارد.

این راهم ناگفته نگذارم که معضل مناسبات ما با سلطنت طلبان طرفدارخاندان پهلوی؛ درگرو انتقاد آقای رضاپهلوی ازآباء واجدادش، نیست. اگرایشان چنین کاری بکنند که بباورمن لازم است، اساساًبلند نظری وعلو طبع خود را، به عنوان مردسیاسی بازتاب خواهد داد. ولی اصل اختلاف را که اشاره کردم، ازمیان برنخواهد داشت.

ملاحظه می شود که میان خواست آنهاکه استقراردوباره سلطنت خاندان پهلوی ازهرراه وروشی است؛ باخواست ما، که استقراریک جمهوری مبتنی برآزادی وحقوق بشروجدائی دین ازدولت، باتوسل به راه وروش آرام ومسالمت آمیزاست، واقعاًوجه مشترکی وجود ندارد تا درجستجوی منافع مشترک باشیم؟ تاآنگونه که شمادرنماه ات خاطرنشان کرده ای: «برای رفع اختلافات ودست یابی به توافق حول منافع مشترک» تلاش بکنیم؟

اگراحتماًلأمنظورتان از«منافع مشترک»، دموکراسی خواهی است؛ درآنصورت، نیروهای واقعی وکار سازاین پیکار، درخارج ازجمهوری خواهانی ازتبارشما وما؛ اساساً **دردرون کشورند**. بدیهی است که آنها هم باماها تفاوت هاواختلافاتی دارند. بنابراین، آیا بهترینیست که نیروی خودرابرای نزدیکی و تفاهم وکاهش تفاوت هابالاین نیروی ملیونی بکاربندازیم وبآنها«برای رفع اختلافات ودست یابی به توافق حول منافع مشترک» تلاش بورزیم؟

فکرنمی کنی که درخارج کشورنیز، ارجح تراین باشد که ماهمین نیروی معینی که داریم برای تقویت جبهه جمهوری خواهان که پروژه سیاسی آنهاگذاربه دموکراسی تمام عیاروبرقراری وتامین واقعی آزادی های دموکراتیک درکشور، جدائی نهاد دین ازدولت(State)، انتخابی کردن همه نهادهای حکومتی است، بکاربندازیم؟ آیابهترینیست که خانواده های سیاسی ازقبیل مجاهدین خلق وسلطنت طلبان طرفداراستقراردوباره خاندان پهلوی ویاطرفداران دیکتاتوری پرولتاریا وتجزیه طلبان«قومی» رابه حال خودبگذاریم؟ ازبه حال خود گذاشتن، منظورم این است که نه بیخودی بآنها بجنگیم ونه درتلاش نزدیکی باچنین نیروهائی، وقت وانرژی خودرا تلف سازیم. کارکم ثمری که ممکن است حتی امکان تفاهم ونزدیکی ما با نیروهای بالقوه آزادیخواه ودموکراسی خواه درون کشوررا، دشوارتروحتی ناممکن سازد!

اگرهرکدام ازاین جریانات سیاسی یایدئولوژیک، توانستند باتکاء به نیروی خود، قاطبه مردم رابسوی خود جلب کنند، ودریک انتخابات آزاد پیروزشدند؛ دراین صورت، دیگرگناه روی کارآمدن آنها بردوش ما سنگینی نخواهد کرد. آنگونه که نقش، ولومحدودما درروی کارآمدن روحانیت طرفدارولایت فقیه در انقلاب بهمن، هنوزوهمچنان بروجدان ماسنگینی می کند وآزارمی دهد وقابل بخشش هم نیست.

کاظم جان! من مساله ای بامشروطه خواهان واقعی وشناخته شده، نداشته وندارم. منتها، همانگونه که دریادداشت پیشین خود نوشتم؛ برای من، وبگمانم درحافظه تاریخی تک تک ما، نماد مشروطه خواهی درایران، دکترمحمد مصدق وجبهه ملی ونهضت آزادی وحزب ملت ایران ونظایرانها بودند که دررژیم گذشته سرکوب شدند. ولی اینگونه مشروطه خواهان اصیل وواقعی، عموماً پس ازانقلاب بهمن، به صفوف جمهوری خواهان پیوسته اند. تشکل هائی که امروز، بنام جبهه ملی یا نهضت آزادی وحزب ملت ایران، فعالیت خودراادامه می دهند، همه درشمارجمهوری خواهان اند.

تنها دکتربختیار، تا مدت ها، البته اونیزبه شیوه خود، همچنان مشروطه خواه باقی مانده بود. درمیان سازمان های چپ ایران، من اولین کسی بودم که به سراغ اورفتم وبآن رادمرد، مصاحبه کردم که درنشریه راه آزادی چاپ شده است. بخاطراین مصاحبه ورابطه ما با دکتربختیارودراعتراض به آن، انشعاب مهمی درحزب دموکراتیک مردم ایران رخ داد. ولی ما تحمل کردیم وبه راه اتحاد بااو و همفکرانش ادامه دادیم. حتی درجریان گفتگوووطراحی جبهه مشترکی بابایشان وزنده یاد ناخدا**احمد مدنی** وآقای **حسن نژیه** بودیم که آدمکشان جمهوری اسلامی ناجوانمردانه اورازپای درآوردند. وبانتقال دریا دارمدنی به آمریکا وافسردگی عمومی پس ازاین قتل، این طرح عقیم ماند.

بنابراین مسأله ما با این جماعتی است که پس از برافتادن رژیم پهلوی، تازه به فکر مشروطه خواهی افتاده اند. برای این جماعت که اعتبار سیاسی خود را در پی انقلاب بهمن در میان آزادیخواهان ایران از دست داده اند، برای کسب مشروعیت، بسیار پراهمیت است که بازیگران سیاسی معتبر جریان چپ، به آنها نزدیک شوند و دست دوستی بدهند.

دوست عزیزم! نباید از نظر دور داشت که سلطنت طلبان طرفدار خاندان پهلوی، در عین حال، اینگونه نزدیکی ها و همکاری ها را، برای جلب حمایت حامیان خارجی خود نیز لازم دارند. من آگاهی دارم که چند سال پیش، مقامات آمریکائی به آقای پهلوی گفته اند که نمی توانند به تنهایی از او هم چون آلترناتیو جمهوری اسلامی حمایت کنند. برای حمایت موثر، ائتلاف «مشروطه خواهان» با سایر نیروها ضرورت دارد. آمریکائی ها هنوز از کومپلکس کودتای مرداد 1332، رنج می برند. ونمی خواهند در افکار عمومی چنین وانمود شود که قصد آوردن دوباره سلسله پهلوی به سلطنت، را دارند. نمی خواهم بگویم که سلطنت طلبان تنها و یا دلپسند ترین گزینه آنها برای جانشینی جمهوری اسلامی است. ولی بیگمان یکی از آلترناتیوهای روی میز دولت آمریکا در این دنیای پر حادثه و پیش بینی نشده است.

دوست عزیز تر از جانم! چگونه است که شما با این همه دانش و تجربه، به این مسائل عنایت نمی کنید؟ چرا باید انسان فرهیخته و خوشنامی از تبار کاظم علمداری، اعتبار و حیثیت سیاسی خود را صرفاً بخاطر آزاد منشی و آزاداندیشی اش، برای اعاده حیثیت این جماعت، در خدمت آنها بگذارد و فردا دوباره افسوس بخورد؟

آیا شما واقعاً امید دارید که گفتگو و نشست و برخاست شما با آقای رضا پهلوی «می تواند برای قانع کردن اوبه پذیرفتن نظام جمهوری هم باشد»؟ بیاور من چنین امیدی، توهمی بیش نیست. از این گذشته، به نظر من، اساساً چه سودی دارد که دست به چنین کاری زد؟ چنانکه قبلاً گفتم، وزن و اعتبار و جایگاه سیاسی – اجتماعی اوبدین خاطراست که ایشان شاهزاده پهلوی است. رضا پهلوی جمهوری خواه چیزی فراتر از یکی از ماهان نخواهد شد. اگر ایشان واقعاً معتقد به آزادی و دموکراسی است، که بعید هم نیست چنین باشد. زیر اعمری در آمریکا و اروپا گذرانده و با فرهنگ این جوامع آشنا شده و خو گرفته است. اگر فرض را بر این بگذاریم که ایشان واقعاً به آزادی و دموکراسی اعتقاد دارد؛ در این صورت، من اگر بجای شما بودم، بجای صرف وقت فراوان به امید جمهوری خواه کردن ناشدنی رضا پهلوی، او را تشویق می کردم که در میان طیف سلطنت طلبان و خانواده سیاسی خود بماند و طرفداران خویش را، که به هر حال بخشی از مردم ایرانند و از امکاناتی هم برخوردارند، با ارزش های آزادی طلبانه و دموکراسی خواهی آشنا کند و ببار آورد.

دوست عزیز و گرامی ام آقای دکتر علمداری! درنامه شما مطالب مهم تری در رابطه با نیروهای سیاسی اصلاح طلب درون کشور و پرونده گذار به دموکراسی هست که تبادل نظر درباره آنها به نظر من اساسی تر است. متأسفانه چون وضع مزاجی ام مدتهاست که رضایت بخش نیست، و تمام روز، خسته و کوبیده و بی حال و حوصله هستم، بیش از این نتوانستم. بی آنکه اطمینان بدهم، امیدوارم در رابطه با آن مطالب، بتوانم در روزهای آینده چند کلمه ای بنویسم.

ارادتمند بابک امیر خسروی 2012/04/25

دوست بسیار عزیزم، آقای امیر خسروی

شما نیمی از پرسش را با دقت کافی شکافته اید. نیمه اصلی آن مانده است که شما به درستی در آخرین پاراگراف نوشته تان به آن اینگونه اشاره کرده اید:

دوست عزیز و گرامی ام آقای دکتر علمداری! درنامه شما مطالب مهم تری در رابطه با نیروهای سیاسی اصلاح طلب درون کشور و پرونده گذار به دموکراسی هست که تبادل نظر درباره آنها به نظر من اساسی تر است. متأسفانه چون وضع مزاجی ام

مدتهاست که رضایت بخش نیست، و تمام روز، خسته و کوبیده و بی حال و حوصله هستم، بیش از این نتوانستم. بی آنکه اطمینان بدهم، امیدوارم در رابطه با آن مطالب، بتوانم در روزهای آینده چند کلمه ای بنویسم.

تمام بحث من در همین جمله آخر است که شما با درایتی خاص به آن توجه کرده اید، ولی حال و روزتان اجازه نداد به آن بپردازید. نه در برگشت سلطنت. من از این بابت شرمندۀ ام که بار دیگر شما را خطاب قرار می دهم. ایکاش شما وقت و انرژی خود را به این نکته اختصاص می دادید که به درستی نوشته اید "اساسی تر است". آنگاه دوستان دیگر هم متوجه می شدند که اختلاف بر ارزیابی از نظام پادشاهی نیست و آنرا تکرار نمی کردند. قبلا هم نوشتم که بر سر موضوع سلطنت با شما هم نظرم. گذشته از موضوع اساسی که شما فرصت نکردید به آن بپردازید، در این یادداشت اشاره خواهم کرد که چرا گفتگو، از جمله گفتگو با سلطنت طلبان لازم است. به نظر من آقای ملک محمدی بستر نگرش ما نسبت به سلطنت طلبان و اصلاح طلبان را خوب حلّاجی کرده اند و کارمن را آسان کرده اند. در عین حال اشاراتی به موضوع خواهم کرد.

نخست اینکه ما با کسان دیگری که با اصول ما بیگانه اند و خواهان برگشت به دوره طلایی امام، یعنی دوره خوف و وحشت اند خواهان گفتگو هستیم، از آنها بی قید و شرط دفاع هم کرده و می کنیم. چرا با رضا پهلوی که این سابقه را هم ندارد گفتگو نکنیم؟ مگر خواست گفتگو با اصلاح طلبان به معنای برگشت به دوره وحشت خمینی و پذیرش نظامی دینی آنها است؟ ما باید معیارمان را یکسان کنیم و دلیل گفتگو را به مسأله خواست ائتلاف با سلطنت طلبان گسترش ندهیم. چون هدف هر گفتگویی ائتلاف نیست. اگر گفتگو با سلطنت طلبان نادرست است، بطور قطع جانبداری از اصلاح طلبان هم نادرست است.

دوم، گفتگو یک ارزش است. گفتگو اصلی ضروری از دموکراسی و فرهنگ دموکراسی سازی است. در فرهنگ سنتی ما گفتگو نه میان فرمانروا و فرمانبر، نه میان والدین و فرزندان، نه میان معلم و دانش آموز، نه میان مقامات دینی و معتقدین و نه میان اقوام وجود نداشته است. اصل بر تحکم بوده است. اینها ویژگی های فرهنگ دیکتاتوری است. برای ساختن فرهنگ دموکراسی باید خلاف آن عمل کرد و نظم دیرینه را بهم ریخت.

اما در گفتگو ها، محتوای گفتگو نیز باید روشن باشد. این حد اقلی است که می خواهیم به آن اشاره کنم. اگر ایران سرزمین مشترک تمام ایرانیان است باید منافع مشترکی هم میان ساکنین این سرزمین وجود داشته باشد که خارج از اراده این گروه و آن گروه، این نظام و آن نظام برهمگان حاکم است. بطور مثال آیا کردستان به متعلق به کردهاست و یا همه ایرانیان؟ تا به حال حکومت ها با اعمال قهر به این پرسش پاسخ داده اند. آیا این شیوه مشکل را حل کرده است؟ نمی توان به دموکراسی معتقد بود ولی با یکی از مکانیسم های کسب آن، یعنی گفتگو (کنش و واکنش) میان همه ی رده ها و ستون های اجتماعی (افقی و عمودی) مخالف. ایرانی ها، به ویژه چپ هایی که هنوز پای بند ایدئولوژی هستند به اصل گفتگو به عنوان مکانیسم کنش و واکنش های انسانی بی توجه اند. زیرا آموزش ساختارینی مطلق جامعه آنها بر قهر و نابودی و ویران کردن نهادهای حاکم و ساخت نهاد های نوین استوار بوده است. امروز که از این قهر و خشونت فاصله گرفته اند و خواهان آنند که در دگرگونی های اجتماعی و سیاسی، نهاد های جامعه دست نخورده باقی بمانند (یکی از ویژگی اصلاحات)، هنوز به مکانیسم بدیل و پرهیز از قهر و خشونت و نا بود سازی نهاد ها، توجه نکرده اند. در یک نگاه گشتالتی می توان جزئیات یک پدیده را با هم منطبق کرد. گفتگو نکردن، بی آنکه ما متوجه باشیم، خود ادامه پای بندی به خشونت میان کسانی است که ناچارند با هم در ارتباط باشند. این پدیده را نباید با کرنش به قدرت که برخی گرفتار آنند یکی گرفت. کرنش به قدرت اصول را از بین می برد. در حالیکه گفتگو خود یک ارزش برای حفظ و توافق روی اصول است.

من نوشته های آقایان فتحی و سیاووشی را درست می دانم، آنها بر اصول اساسی تکیه کردند. ولی سیاست امروزی اجا با آن دیدگاه ها خوانایی ندارد. آن دیدگاه با رفتن دوستان سجا از اجا بیشتر به حاشیه رفت و پیگیری نشد و امروز ما هنوز در دام دفاع بی قید و شرط از اصلاح طلبانی هستیم که دنباله روی ما را از خود طالب اند نه مشارکت با ما را. آنها حتی با ما گفتگو هم نمی کنند. زیرا ما نتوانستیم به نیرویی مستقل از آنها بدل شویم و همواره هویت خود را در جانب داری از آنها تعریف کرده ایم.

دوستان،

آنچه آقای ملک محمدی با زبان بسیار گویا و روشن و منسجم نوشته اند اصل مطلب است. به نظر من بند بند نوشته او قابل تعمق است. نوشته او توضیح تحلیلی بسیار دقیقی است که من را از پاسخ دادن به دوستان دیگری نیاز می کند. توجه به این

نوشته مانع پراکنده شدن بحث و اتلاف وقت می شود. به نظر من این نوشته می تواند اساس یک سیاست پردازی درست را برای جمهوری خواهان مدافع دموکراسی تنظیم کند. آنچه ما می کنیم با ادعای دموکراسی خواهی ما خوانایی ندارد. ارزیابی ملک محمدی از پدیده سلطنت و روند امروزی آن بسیار واقع گرایانه و فاصله گیری روشن از کلیشه های متداول است. اینکه بگوئیم ما با سلطنت مخالفیم آسان است. در همین کلیشه هاست که برخی گرفتار غرب ستیزی و جانب داری از جمهوری اسلامی می شوند. مخالفت با سلطنت طلبان امروزی را نباید بر تاریخ نظام پادشاهی استوار ساخت. مخالفت امروزی با نظام سلطنت در عین حال نیاز به تحلیل درست از وضعیت کنونی سلطنت طلبان در ایران و متحدین جهانی آن دارد. ملک محمدی به درستی گفته است که رژیم شاه بستر ساز شکل گیری انقلاب بود، ولی این واقعیت نا کامل است اگر نگوئیم که آنچه جای نظام سلطنتی نشست، یعنی جمهوری مخوف ولایت فقیه را شاه ساخت. چه عوامل و نیروهایی در ساخت پروژه استبداد دینی نقش ایفا کردند؟ چپ در نقد خود باید به این پرسش پاسخ بدهد. آیا سیاست امروزی جمهوری خواهان در نفی یا در تداوم نظام جمهوری اسلامی است؟

کسانی که از گذشته چپ می آیند هنوز نتوانسته اند پایگاه نظری منسجمی برای خود بسازند. آمریکا ستیزی و مبارزه با امپریالیسم در عمل به جانب داری از جمهوری اسلامی و پروژه های آن بدل می شوند. نمونه های ناشیانه آن را در اطراف خود ببینید. دیدگاه های کج و معوجی که پای در گذشته داشته باشد و با ترس و لرز به آینده سرک کشیده باشد نمی تواند بدیل فکری برای جامعه ایران و نسل جوان پراگماتیست (غیرایدئولوژیک) آن بسازد. چپ برای ساخت یک سکوی قابل اتکای نظری باید بطور کامل و جز به جز گذشته نظری و عملی خود را نقد کند.

اراتمند شما **علمداری** (ارسالی 2012/04/28)

دوست عزیزوارجمندم آقای علمداری پس از عرض سلام!

متأسفانه این پروبلماتیک رابطه با سلطنت طلبان هوادار پادشاهی خاندان پهلوی به این سادگی ها دست بردار نیست. بی آنکه بخواهم به بحث های پیشین برگردم، تنها به تذکرات اجمالی در رابطه با نوشته آقای ملک محمدی به شمامی پردازم. زیراموکداً می گوئید: «آقای ملک محمدی بسترنگرش ما نسبت به سلطنت طلبان و اصلاح طلبان را خوب حلاجی کرده اند و کارمن را آسان کرده اند». (نوشته آقای ملک محمدی به ضمیمه است). از نوشته ایشان نکات زیر برای بحث ما درخور نقد و درنگ است:

«۱- سلطنت پهلوی ادامه طبیعی نهاد تاریخی سلطنت در ایران نبود. سلطنت پهلوی گسستی از این تاریخ بود... پهلوی هابرخلاف تاریخ سلطنت در ایران بر بنیاد ایلات و عشایرواقوام سازمان نیافتند که هیچ ، خوداین بنیادهای مادی رادرهم نوردیدند و سلطنت رابرشالوده های جامعه مدرن استوار کردند. یعنی بروکراسی مدرن و طبقات سرمایه دارامروزی.

2- سلطنت پهلوی یک دیکتاتوری با هدفها و برنامه های مدرن بود».

به نظر می رسد آقای ملک محمدی، متأسفانه به یک تفاوت کلیدی وعمده، که میان سلسله پهلوی با سلاطین دوران پیش از آنها، وجود دارد، عنایت ندارد. و آن، برش تاریخی است که در آن سلسله پهلوی مورد نقد قرار می گیرد.

نکته اساسی دیگر، که باز، به نظرم به آن بی توجه مانده اند؛ معیارهای مابرای داوری به هنگام ارزیابی از جایگاه این خاندان است. وگرنه، کسی رضا شاه راباشاه سلطان حسین، وحتی نادرشاه وشاه عباس مقایسه نمی کند. وکسی نیز، اقدامات شایان تحسین رضاشاه در راستای نوسازی کشور را، زیر پرسش نمی برد.

این نظرایشان نیز که می گوید: «پهلوی هابرخلاف تاریخ سلطنت در ایران بر بنیاد ایلات و عشایرواقوام سازمان نیافتند»، واقعاً در تاریخ سلطنت در ایران تازگی نداشت. ونمی شود شاخص این خاندان وویژه آنها دانست.

شما بهتر از من بتاريخ دوران اسلامی آشنا هستید. و می دانید که از جمله همین نادرشاه که به او اشاره کردم، نیز باتکاء به «عصبیت قومی» و یابه گفته ایشان: «بربنیاد ایلات و عشایر واقوام» به قدرت نرسیده بود. او خود را «فرزند شمشیر» می نامید و واقعاً نیز چنین بود واصل و نسبی نداشت. و یا کریمخان زند نیز برپایه «عصبیت قومی»، شکل نگرفت. حتی صفویان نیز «بربنیاد ایلات و عشایر واقوام» تشکیل نشد. روی کار آمدن آنها برخاسته از «عصبیت دینی»، شیعی گری - تصوّف بود. قزلباش هاهم که به آنها پیوستند بخاطر تعصّب شیعی - صوفی گری آنها بود، نه برخاسته از تبار طایفه ای و قومی آنها با خانواده صفوی. پیوستن آنها تماماً برخاسته از دلبستگی و ارادت آنها به خانواده شیخ صفی صوفی بود. شاه اسماعیل «مرشد کامل» آنها بود که می پرستیدند. در میدان های جنگ با سینه بازمی رزمیدند و «یا شیخ یا شیخ» گویان در راه او کشته می شدند. شاه عباس نیز پس از قدرت گرفتن به قلع و قمع قزلباشان پرداخت.

این رانیز به مناسبت بحث، ناگفته نگذارم که اگر من به «نهاد سلطنت»، همچون یکی از پایه های استبداد و خود کامگی در ایران اشاره کردم؛ مقصودم این نیست که همه شاهان ایران اهریمن بودند و کاری در راستای شکوفائی اقتصادی و فرهنگی و رفاه مردم ایران نکرده اند. به طور مثال، در عهد همین شاه عباس (و تاحدی کریمخان زند) نیز اقدامات گسترده ای در جهت شکوفائی اقتصادی و رشد صنایع مانوفاکتوری و بازرگانی جهانی متناسب با زمان خود، صورت گرفت. اعتلای اقتصادی و رفاه مردم در عهد شاه عباس، بحدی بود که ناظران تیزبین نظیر ژان شاردن فرانسوی وضع دهقانان ایران را به مراتب مرقّه تراز دهقانان فرانسه ارزیابی کرد اند! می توان حتی نمونه ملکشاه و سلطان سنجر سلجوقی را شاهد آورد. و یا حتی به شاهرخ فرزند تیمور لنگ اشاره کرد. تیمور، آن هیولای وحشی که از کله هامنا رهامی ساخت! ولی مورخین فرزند و جانشین او، شاهرخ شاه رایکی از بهترین و فرهنگ دوست ترین پادشاهان تاریخ ایران می دانند. منظورم از این یادآوری فقط این است که اولاً تصوّر نشود که من به سلطنت در ایران، در طول تاریخ بس طولانی آن، تنها نگاه منفی دارم. منظورم تنها، تاکید بر تفاوت نقش و جایگاه «نهاد سلطنت» در دوره پیش از انقلاب مشروطه، با دوره پس از آنست.

از زمان غزنویان به بعد، و تا آستانه انقلاب مشروطه در ایران و شرایط ژئوپولیتیک کشور، معمولاً همه سلسله ها به زور شمشیر تشکیل شده و سلطنت مطلقه سیمای عمومی آنها بوده است. لذا شکل حکومتی جز سلطنت که آن هم معمولاً استبدادی و در دوره هائی، خود کامه بوده است، امکان ناپذیر بود. در اروپا نیز تا فرارسیدن عصر جدید تمدن سرمایه داری، که خاستگاه اقتصادی - اجتماعی دموکراسی مدرن است، هر جا دولت متمرکز به وجود آمد، در شکل سلطنت استبدادی و مطلقه آن بود.

ممکن است بی توجهی آقای ملک محمدی به شرایط تاریخی، اجتماعی سیاسی پیش و پس از انقلاب مشروطه، اشکال معرفتی ایشان در داوری درباره سلطنت استبدادی پهلوی است. به هر حال، متأسفانه ایشان برای توجیه برقراری رابطه با طرفداران سلطنت پهلوی، این خاندان را در مقایسه با شاهان مطلقه پیش از انقلاب مشروطه قرار می دهد. حال آنکه می بایست، سلطنت دیکتاتوری پهلوی ها را در برش تاریخی پس از انقلاب مشروطه قرارداد؛ و آنگاه به داوری نشست.

انقلاب مشروطه سرآغاز دوران نوین در ایران، با دوهدف برقراری حاکمیت قانون و تاسیس حکومت مشروطه و نوسازی کشور در راستای استقرار سرمایه داری بود. از همان مجلس اول تاسیس بانک ملی، ساختمان راه آهن سرتاسری و اصلاحات دیگر در دستور کار بود و لویجی نیز از تصویب گذشت. ولی بد بختانه، به دلایل گوناگون داخلی و دخالت های خارجی ها، پیش نرفت. حکومت قانون و اعلام مشروطه، سرآغاز گام نهادن ایران در مسیر آزادی و دموکراسی بود. رضا شاه، این درخت نونهال آزادی و حکومت مشروطه را که هدف انقلاب مشروطه بود، از ریشه برانداخت. نقد من از سلطنت دیکتاتوری پهلوی از همینجاست. زیرا خلاف آمد عصر مشروطه بود.

ملیون ایران از رضاخان سردار سپه، در همه اقدامات اودر راستای سروسورت دادن به ارتش ایران و سرکوب ایلات و طوایف سرکش و تامین امنیت در کشور، حمایت کردند. هنگامی که اووزیر جنگ بود، در کنار اودر هیات دولت قوام السلطنه همکاری داشتند. هنگامی نیز که سردار سپه برای مجلس شورای ملی، دولت تشکیل داد؛ شخصیت های سرشناس ملی، نظیر سلیمان محسن اسکندری، محمد مصدق، از وزرا و حامیان او بودند. ولی همین ملیون بابه تخت سلطنت نشستن اوبه مخالفت برخاستند. نه بدین جهت که طرفدار احمد شاه قاجار بودند. بل باشناختی که از رضاخان سردار سپه داشتند، به سلطنت رسیدن او را، مرادف با تعطیل مشروطه نوپا و ضعیف می دیدند. از منظر آنها، برآمدن سلطنت دیکتاتوری پهلوی، خلاف آمد عصر پس از انقلاب مشروطه بود. آنها صدای چکمه های استبداد را با هشیاری سیاسی خود، می شنیدند. لذا به مخالفت با آن برخاستند. نطق دکتر مصدق در مجلس چهارم، به هنگام طرح لایحه تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی بازتاب شهادت و همین دوراندیشی و روشن بینی سیاسی وی است که هنوز در گوش من طنین افکن است:

«هم فرمانده کل قوا، هم رئیس دولت، هم شاه! چنین حکومتی را در زنگبار هم نمی توان

سراغ گرفت! اگر مرا به کشند، تکه تکه ام کنند، بند از بندم بگسلند،

من به چنین لایحه ای، رای نمی دهم!»

دکتر مصدق ها حکومت مشروطه می خواستند. اومی گفت و تا پایان عمر خود بر این اعتقاد خود وفادار ماند که: **شاه سلطنت می کند و نه حکومت!** در دادگاه نظامی پس از سرنگونی اش بدست ارتجاع داخلی و قدرت های خارجی در مرداد 1332، نیز ترجیع بند دفاعیاتش همین بود: **شاه سلطنت می کند و نه حکومت!**

اضافه بر عامل خلاف آمد زمان بودن سلطنت استبدادی در عصر پس از انقلاب مشروطه، نقد من از سلطنت دیکتاتوری پهلوی، ناشی از **معیار دآوری های مادر باره نیروهای سیاسی در دوران پس از انقلاب مشروطه است؛ که آزادی و دموکراسی خواهی و حاکمیت ملت، گوهر آنست.** خاندان پهلوی سرکوبگر آزادی، و مسخ کننده دموکراسی بودند. و گرنه کسی منکر آن نیست که رضا شاه، نوسازی کشور (Modernisation) را، که از خواست های پایه ای مشروطه خواهان بود، با اراده و درایت شایان تحسینی، پی ریزی کرد و با موفقیت، در زمان نسبتاً کوتاه، متحقق ساخت.

موضوع بُرش تاریخی برای داوری، بسیار مهم است. شاه عباس، به گونه قاطبه شاهان قرون وسطی، بسیار سفاک و بی رحم بود و خشنونت بهیمی داشت. ولی مورخین و صاحب نظران، در عین اشاره به این وحشی گری ها، بیشتر، روی اقدامات اودر جهت آبادانی کشور و رفاه مردم تکیه می کنند. زیرا در آن روزگار، همه جا سلطنت مطلقه و اغلب خود کامه بر سر کار بود. در آن زمان، حتی در اروپا دموکراسی جا نیفتاده بود.

ولی، هنگامی که از سلطنت استبدادی رضا شاه سخن می گوئیم؛ بُرش تاریخی روی کار آمدن او را مد نظر داریم. از این منظر است که گفتم، سلطنت استبدادی رضا شاه، خلاف آمد زمان پس از انقلاب مشروطه بود. بدون توجه به زمان، به هنگام داوری درباره رضا شاه و محمد رضا شاه، بی گمان دچار خطای تحلیلی خواهیم شد. امیدوارم آقای ملک محمدی به این موضوع عنایت کند.

برای اینکه شما دوست ارجمند، و سایر دوستان علاقمند به این گفتگو؛ موضع مرا خوب دریافت کنند، در یک جمله می گویم که من رضا شاه را یک ایران دوست و میهن پرست و یک شخصیت ممتاز ملی می دانم. با آنکه ژنرال آبرون ساید مبتکر و طراح کودتای حوت 1299 بود، که بدست سید ضیاء الدین و با اقدام نظامی بریگاد قزاق به فرماندهی سرهنگ رضاخان سواد کوهی به مرحله اجراء آمد؛ با این حال، رضا شاه را عامل انگلیس نمی دام. تفسیر خود او را در این مورد درست می دانم که گفت: «انگلیس همارا آوردند، ولی نمی دانستند باکی سروکار دارند!»

من حتی گرایش اوبه آلمان هیتلری را، که بسیاری ناشی از دیکتاتورمنشی و گرایشات «فاشیستی» اومی پندارند، ناشی از ملی گرائی اش می دانم. در نزد ملیون ایرانی که از دست استعمار روس و انگلیس مصیبت هاکشیده بودند؛ آلمانی هارا که سابقه استعماری در ایران نداشتند؛ و در جنگ و درگیری با انگلیس و روس بودند؛ دوست خود می شمردند. پیش از رضاشاه نیز، ملیون دیگر، از تبار سلیمان محسن اسکندری، نظام السلطنه مآفی، سیدحسن مدرّس و دیگران، به هنگام جنگ جهانی اول، هوادار آلمان هابودند. نظیر این گرایش را در کشورهای جهان سوم دیگر مشاهده می کنیم.

این رانیز ناگفته نگذارم که من اصولاً مخالفت وعقده وکینه ای بانظام مشروطه سلطنی به ویژه برای کشورچند قومی همچون ایران که سابقه شاهنشاهی چند هزار ساله داشته است، ندارم. هم با وضعیّت کشورهای مشروطه نظیر انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی آشنا هستم وهم جهنم جمهوری استالینی و صدام حسینی را می شناسم. ای کاش از همان فردای انقلاب مشروطه، می گذاشتند تا سلطنت مشروطه آرام آرام جابیفدت. ای کاش در دهه سی، از دکترمصدق حمایت می کردند تا بتواند نظام سلطنت مشروطه را قوام ببخشد. ای کاش محمدرضاشاه از درایت و واقع نگری لازم برخوردار بود، وبه موقع و پیش از آنکه طوفان انقلاب همه چیز را درهم نوردد، و هرسازشی را نا ممکن سازد؛ داوطلبانه جای خود را به ولیعهد جوان می سپرد؛ تا دولتی از تبار شاپور بختیار امور کشور را بدست گرفته، با آرامش مشروطه را برقرار می کرد، و انقلابی رخ نمی داد. ای کاش ما هم از درایت و تجربه لازم برخوردار بودیم و در تنور انقلاب نمی دمیدیم. درست است که نیروی ما تعیین کننده نبود. ولی لااقل امروز، عذاب وجدان نداشتیم، و از آن رنج نمی بردیم. من انقلاب بهمن را که روحانیت ولایت فقیهی را روی کار آورد، قانونمند نمی دانم. اگر درایتی در کار بود، چنانکه گفتم، وبه موقع اقدام می شد و تدابیر لازم اتخاذ می گردید، کار به انقلاب نمی کشید. این گفته آقای ملک محمدی را که می گوید: «درست است که انقلاب 57 این نهاد کهن را ب خاک سپرد ولی مقدمات اجتماعی ومادی آن را خود این نظام برای انقلاب فراهم آورد»، درست نمی دانم. منظور ایشان کدام «مقدمات اجتماعی ومادی» است که فرآورده آن می بایست انقلاب اسلامی 57 و رژیم مطلقه ولایت فقیه باشد؟

با در نظر گرفتن آنچه در بالا بیان کردم، ولی آنچه برای امروزمی گویم، عبارت از این است: حال که به هر صورت، انقلابی رخ داده وبه نظام سلطنتی چند هزار ساله پایان داده شده است، دیگر چه نیازی هست که در راه تجدید حیات آن مشارکت بکنیم. خود آقای ملک محمدی می گوید: «بازگشت سلطنت در ایران یک توهم تاریخی است. نه ساختارهای اجتماعی ما ونه ساختارهای سیاسی وفرهنگی و حزبی ما این بازگشت را ناممکن می سازد. هزارویک دلیل برای این ناممکن می توان برشمرد. ولی به فرض محال اگر بازگشتی هم ممکن شود، بازگشتی به نظام پهلوی که می شناسیم نخواهد بود». البته ایشان نمی گوید چه خواهد بود. ولی از فحوای کلام ایشان می توان دریافت که منظورش سلطنت مشروطه است! ولی آیا این امر مسلم است؟

اگرچنان باشد که ایشان می گویند: یعنی با هزارویک دلیل، بازگشت خاندان پهلوی راجامعه ایران بر نمی تابد ونمی پذیرد. در این صورت، بدیهی است که اگر بازگشتی در میان باشد؛ تحقق آن، بی گمان نه ناشی از تحولات آرام ومسالمت آمیز مبارزاتی مردم ونیروهای سیاسی درون کشور؛ بل به احتمال قوی، ناشی از دخالت برخی دولت های مقتدر جهانی؛ آن نیز در شرایط منطقه ای و بین المللی استثنائی و اضطراری امکان پذیر خواهد بود! یعنی به زور تحمیل خواهد شد! در این صورت، بقاء وتداوم آن نیز تنها با زور واستبداد نظامی ممکن خواهد شد. به عبارت دیگر برقراری دوباره استبداد سلطنتی خاندان پهلوی!

کاظم جان! از این بحث که بگذریم وامیدوارم دیگر برنگردیم، در اینجا چند موضوع را که به دیگر بخش های نامه تان مربوط می شود؛ با شما در میان بگذارم:

- استنباط من این است که چون برخی از دوستان از امکان هرگونه تغییر وتحول در داخل کشور مایوس شده و دیگر امید به اصلاح وامکان تغییرات در جمهوری اسلامی را از دست داده اند؛ نگاهشان بیش از پیش به خارج از کشور معطوف شده و در نتیجه، نقش

و جایگاه نیروهای خارج کشور، از جمله سلطنت طلبان، اهمیت مضاعفی یافته است. درهمین راستا، ایجاد آلترناتیو در خارج کشور و جلب حمایت قدرت های خارجی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. در این محاسبات است که به نظری می رسد، نزدیکی و همکاری با طرفداران آقای رضا پهلوی که در حزب مشروطه خواهان گرد آمده اند، برجسته شده و رابطه با آنها و در راس همه، آقای رضا پهلوی، که نماد «حزب مشروطه خواهان» و علت وجودی آنهاست؛ وارد دستور و سیاست های ائتلافی برخی از نیروهای سیاسی گردیده است. این گرایش شاید بدین جهت باشد که آقای رضا پهلوی و هواداران ایشان، بیش از هر نیروی سیاسی ایرانی دیگر، مورد اعتماد قدرت های جهانی اند. به گمانم پروبلماتیک رابطه با طرفداران پهلوی از همین جا آب می خورد.

- به نظری می رسد، علت اصلی اختلاف ما، همچنان بر سرچگونگی و راه و روش دستیابی به دموکراسی و استقرار واقعی آن در ایرانست. لذا در بادی امر، اشاره به چند نکته اساسی را که پایه های فکری من است، ضروری می بینم. از دیدگاه من و دوستان همفکر:

اولاً: **جمهوری اسلامی یک دست و همگون و متصل نیست.** از این دیدگاه، و در عالم سیاست و در سیاست گذاری؛ و در یاری گیری و اتحاد عمل و ائتلاف های مبارزاتی؛ و در پیکار برای آزادی ها و دموکراسی. میان آیت الله خامنه ای و بیت او و نیز گروه ها و تشکلات همسوی آنها؛ با اصلاح طلبان درون رژیم جمهوری

اسلامی، تفاوت ها و تضاد های جدی وجود دارد؛ که باید دقیقاً مورد توجه قرار بگیرد. منظورم شخصیت هائی از تبار محمد خاتمی، میر حسین موسوی، کروبی و حتی رفسنجانی است، که افراد سرشناس و برجسته ترین گرایش هستند. اضافه بر این ها، در طیف اصلاح طلبان درون رژیم جمهوری اسلامی، تاج زاده ها، امین زاده ها، علوی تبارها، حجاریان ها، جلائی پورها و بسیاری دیگر نیز، قرار دارند که بعضی هم اکنون در زندان های جمهوری اسلامی بسر می برند. در این طیف، علیرغم تفاوت ها و نوانس ها، بخش مهمی از نیروهای خارج از حاکمیت جمهوری اسلامی، نظیر نهضت آزادی و ملی - مذهبی ها و مشابیهان این جریانات نیز قرار می گیرند، و می باید در درون همین طیف رنگارنگ، به حساب آورد. لذا راندن آنها با معیارهائی از این قبیل: آیا ولایت فقیه را قبول دارند یا نه، نادرست است. زیرا قراردادان چنین شرط و شروطی، از یکسوساده کردن بی نهایت یک مسأله پیچیده و بغرنج برقراری دموکراسی و حاکمیت ملت در جمهوری اسلامی است. و از سوی دیگر، بستن باب مشی اصلاح طلبی و تغییرات و تحول آرام در کشور است. زیرا بدون این نیروها چنین تحولی ناممکن است.

در ماراتون پیکار برای آزادی و دموکراسی، هر بخشی از نیروهای نامبرده در بالا، به طور عینی و در جای خود، نقشی دارند که باید در نظر گرفت و به استقبال آنها رفت. همه را بایک چوب نراند. و یا با تکیه به این یا آن سخن ناخوشایند شان، نباید با آنها مرز بندی سیاسی کرد و در صف دشمنان سیاسی خود قرار داد. این طیف به طور کلی، در پیکار برای آزادی و دموکراسی در ایران؛ یاران و متفقان پتانسیل ما هستند، نه معاندان و دشمنان ما.

- بیاورم، از نظر رویکرد به مسائل و سیاست گذاری ها، می باید به جای خواست های سلبی، برخواست های ایجابی تاکید ورزید. مثلاً به جای شعار مرگ بر جمهوری اسلامی یا مرگ بروی فقیه، باید با شعار: برای آزادی و دموکراسی و حقوق بشر، وارد میدان شد. می باید مردم را بجای تشویق و تجهیز برای بر اندازی؛ آنها را به مبارزه برای تامین آزادی ها، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی مطبوعات و تامین پیش شرط های انتخابات های آزاد، لغو نظارت استصوابی و امثال آنها، فراخواند. اگر نیک بنگریم، در نهایت به خاموشی و زوال تدریجی جمهوری اسلامی فقامتی است.

- بنظرم در رابطه با کجای کار هستیم و در چه مرحله از سطح مبارزاتی قرار داریم، نیز با هم مشکل داریم. نوشته اید «تجارب نشان داده است که تنها مبارزات مردم و فشارهای اجتماعی و مدنی می تواند رژیم های دیکتاتوری را به عقب براند. مذاکره با دیکتاتورها تنها زمانی کار ساز است که جنبش اجتماعی قوی نیز حضور فعال داشته، حکومت را ترسانده و در آن شکاف ایجاد کرده باشد». کاملاً با تحلیل شما موافقم. ولی لطفاً توضیح دهید که در نبود شرایط اولیه آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها

وتشکلات مدنی کارساز، چگونه می خواهید این «مبارزات مردم وفشارهای اجتماعی ومدنی»، وآن «جنبش اجتماعی قوی» که باید «حضورفعال داشته، حکومت را ترسانده ودرآن شکاف ایجاد» کند را، به وجودبیاورید وسازمان دهی کنید؟ همین پرسش درمورد بعضی دیگر ازدوستان هم مطرح است که از «محاصره مدنی» دستگاه حاکمه صحبت می کنند که هدفش به زانودرآوردن وتسليم وتن دادن رژیم به یک «انتخابات آزاد»، تحت نظر سازمان های بین المللی برای تعیین نظام جدید ومورد پسند رای دهندگان است. قاعدتاًمنظوراین دوستان از «انتخابات آزاد»، چیزی درحدود مجلس موسسان است؟ وگرنه دیگرانتخابات معنی ندارد؛ شاید منظورشان از «انتخابات آزاد»، یک همه پرسی برای تغییرنظام است؟ به هرحال، پرسش من توضیح چگونگی سازمان دهی این نبرد بزرگ «محاصره مدنی» درشرایط نبود آزادی های اولیه وتشکلات مدنی لازم، برای تصرف قلعه جماران است. اگر باواقع بینی بیشتری به موضوع بنگریم؛ ملاحظه خواهدشد که ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم! آن همان: تامین آزادی های اولیه وبازکردن فضای سیاسی کشور است که دراولویت می باشد.

نوشته اید: «چپ درنقد خود باید به این پرسش پاسخ بدهد. آیا سیاست امروzin جمهوری خواهان در نفی یا درتداوم نظام جمهوری اسلامی است»؟

دوست عزیزم باگفتن این که آیامی خواهید جمهوری اسلامی برود یابماند، معضل سیاسی- اجتماعی ایران حل نمی شود. اینگونه خط کشی ها، چنانکه عرض کردم، ساده کردن یک موضوع بغرنج است. من نه «نفی جمهوری اسلامی» راخواست وشعارمبارزاتی درستی می دانم، زیرا «نفی» درمقوله براندازی است. وگذشته ازآن، در ترکیب جمهوری اسلامی، همه اصلاح طلبان درون آن نیزمستتر است که متحدان ما درپیکاربرای تامین آزادی های اولیه اند. ونه «تداوم جمهوری اسلامی» مورد علاقه آرزوی من است. زیرا آنچه امروزه بنام جمهوری اسلامی حاکم است، یک رژیم سرکوبگروتوتالیتر است که ما نمی خواهیم! مساله تنها، درچگونگی رهائی ازاین وضعيت است از آنجا که من، وضعيت کنونی تناسب نیروها وسلطه لحظه ای اقتدارگرایان را فقط درنظر نمی گیرم ومطلق اش نمی کنم وقابل تغییرمی دانم؛ براین باورم که درحال حاضر، می باید مردم رابرای مبارزه درراستای دستیابی به آزادی های اولیه پایمال شده: آزادی مطبوعات واحزاب وسندیکاها وتشکلات مدنی، وتامین هرچه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ بابهره گیری از راه های آرام ومسالمت آمیزمبارزاتی تشویق وتجهیز کرد.

آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری وبسیار پراهمیت بدست آمد؛ باارزیابی مجدد توازن نیروها وآمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب بشرايط آن روز؛ طرح دیگری ریخت ومبارزه راتا تحقق تمام وکمال حاکمیت ملت، که درآن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده ورای آزاد ملت باشد، ادامه داد. دراین پیکار مرحله به مرحله، بیگمان، اصلاح طلبان درون وبیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی وتعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی وترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پرتوان تر باشند، رنگ ونشان خود را بر رویدادها و چشم انداز سیاسی کشور برجای خواهند گذاشت.

کاظم جان! حتماً بیاد داری که اشکال بزرگ ما در رویارویی بارژیم شاه هم این بود که همه چیز رادر گرو رفتن وبر انداختن شاه می دیدیم. فکرمی کردیم: دیوچوبیرون رود، فرشته درآید! دیورا از در راندیم، ولی بجای فرشته، دیوشاخداری از پنجره وارد شد! تکرار این تجربه تلخ تاریخی، دیگر برای من وشما، نابخشودنی است.

در رژیم گذشته به علت سرکوب طولانی جریانات سیاسی مخالف وتشکلات های مدنی وصنفی، نیروی واسطه میان توده مردم وحاکمیت وجود نداشت. در نتیجه، بخاطر سرسختی شاه برای ماندن در قدرت، راهی جز شورش وقیام مردم علیه حاکمیت وچاره ای جز بر انداختن آن باقی نماند. اینک، برخلاف رژیم گذشته، چنین نیروی واسطه وبسیار نیرومند، حتی وحاضر در صحنه سیاسی ودرون جامعه ایران حضور دارند. اگر امروز خاموش وکم پیداست، به معنی فقدان آن نیست. تظاهرات

ملیونی مردم با شعار رای من کو؟ گواه این نیروی خفته درحال حاضر، ولی آتش نهفته در زیر خاکستر برای آینده است. همین نیروی واسطه میان مردم و حاکمیت، متحدین عینی و درازمدت ما و ضامن گذار آرام و گام به گام از جامعه بسته کنونی به سوی آزادی و دموکراسی است.

این بدین معنا نیست که ما بی قید و شرط از اصلاح طلبان دفاع نکنیم. ولی این نیز درست نیست که با گزیدن این یا آن حرف ناپسند و ناخوشایند آنها؛ نظیر اشاره برخی به «دوره طلایی امام»، تفاوت چشمگیر موسوی ها و خاتمی ها را با این آدمخواران، نادیده انگاریم.

بخاطر دارم مانیز در جوانی، در دوره ای، برای نقد استالینیزم که حاکم بود، جملاتی از نوشته های لنین را می جستیم و به رخ می کشیدیم و احیاء لنینیزم را می طلبیدیم! غافل از آنکه استالینیزم ادامه چنگیز خانی لنینیزم بود! سپس، وقتی شناخت و تجربه بیشتری یافتیم، لنینیزم را هم زیر سوال بردیم. بعدها حتی دریافتیم که آبشخور بسیاری از احکام لنینی نیز، برخاسته از اندیشه ها و احکام نادرست مارکس بود! احتمال دارد موسوی و خاتمی و دیگر اصلاح طلبان درون جمهوری اسلامی هم به گونه ما، صادقانه در توهّم باشند. ولی آنچه اساسی تر است، خواست آنها برای تامین آزادیها و پیش شرط های یک انتخابات آزاد است. و لولاین که کاملاً با عمقی ما این مقوله را مطرح می کنیم، یکسان نباشد. خاتمی شاید تنها دولت مرد بر سر قدرت بود که به هنگام ریاست جمهوری، سخنان ژرف روزالوکزامبورگ را بر زبان آورد: آزادی، آزادی دگراندیش است، نه ما که حکومت می کنیم! در عمل نیز نتوانست، به این اندیشه وفادار ماند. ارزش اودر همین افکار، و در وفاداری به آنهاست. و گرنه، چه کسی منکر آنست که خاتمی به هنگام دولتمداری اش ویا پس از آن، دچار خطاهای بزرگ و نابخشودنی نشده است؟

ثالثاً: و این مهم تر از همه است. بباور من، هر تغییر و تحولی در ایران در راستای آزادی و دموکراسی که تامین پیش شرط های انتخابات های آزاد در زمره آنهاست؛ از درون و اساساً با اتکاء به نیروهای درون کشور صورت خواهد گرفت. آلترناتیو به وضع موجود نیز، از درون کشور سر بر خواهد آورد. نقش ما با همه ارزش و ضرورت آن، نقشی کمکی است. امیدوارم روزی بتوانیم به ایران برگردیم و نقش موثرتری ایفا بکنیم. ولی فعلاً متأسفانه چنین نیست. باید واقع بین بود. نباید به خود و نیروهای خارج کشور، پُر بها داد.

بباور من، تلاش برای ایجاد آلترناتیو در خارج کشور و با اتکاء به نیروهای ایرانی خارج کشور، اگر نمی خواهد ابزاری در دست خارجی ها باشد و استقلال عمل و اندیشه خود را حفظ بکند، بی فایده است. تلاش ما در راستای دستیابی به آزادی و دموکراسی، با حفظ استقلال عمل و اندیشه خود؛ می باید با تلاش نیرو های کم و بیش همسود در درون کشور، پیوند بخورد و در خدمت این پیکار سرنوشت ساز باشد. تنها در این صورت است که ارزش واقعی دارد.

سرت راز یاد درد آوردم، بخش! روز جهانی کارگران و زحمتکشان است. فرسیدن آن راب تو و همه عزیزان تبریک می گویم. امیدوارم روزی که چندان هم دور نباشد؛ بازو به بازو، این روز فرخنده را در خیابان های تهران جشن بگیریم.

ارادتمند بابک امیر خسروی

اوّل مامه مه 2012

ضمیمه:

نامه آقای ملک محمدی

آقای علمداری عزیز

با شناختی که از شما پیدا کرده ام دریافت می کنم که به موضوع ها و سوالهایی که می پردازید نگاه ژرف دارید و به همین علت از جواب ها و یافته ها زود راضی نمی شوید. شما در موضوع استقلال و آزادی خوب پیش رفتید و به نظر من در به صف کردن

دیدگاهها و ارایش افکار در این زمینه کمک بسیار کردید. اکنون در باره معیار های تعیین سیاست ائتلافی جمهوری خواهان سوال هایی را پیش نهاده اید که امید وارم تا انتها پی گیری کنید و جواب های تاکنونی دیگر دوستان راضیتان نکرده باشد. البته یک سوال اصلی شما آنجا که از وجود دومعیار و برخورد دوگانه صحبت می کنید روی صحبت تان بدرستی بخشی از جمهوری خواهان است. یعنی آنهایی که از رابطه با سلطنت بخاطر ماهیت استبدادی آن احتراز دارند ولی به آسانی از شعار یا حسین میر حسین جانب داری می کنند و در تمام دوران موسوم به اصلاحات و همین حالا نیز از اپوزسیون دعوت می کنند که در پشت سر هواداران ولایت فقیه مثل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب مشارکت اسلامی یا رفسنجانی و خاتمی و دیگران سینه بزنند. من مشابَهت زیادی میان این سیاست با همان سیاستی می بینم که با خمینی علیه شاه متحد شد و انقلاب اسلامی را پروبال داد. شما بدرستی می پرسید چرا اینها هیچ حساسیتی به این همه جنایت های سی ساله جمهوری اسلامی ندارند ولی کفاره گناه آن "مرحوم" را امروز می خواهند از پسرش بگیرند. پاسخ من این است که مشترکات ما در نظام های ارزشی واکنش های احساسی و عقلی ما را تعیین می کند. چنین است که مثلا برای حزب توده و شرکا نظام جمهوری اسلامی درخت پر باری بود که می شد زیر سایه اش به پرورش سوسیالیسم پرداخت و برای گروه دیگر جهنمی بود سوزنده. یا مثلا امروز برای یکی هر سخن خاتمی کلامی است نجات بخش برای دیگری اراجیف و لاطالعات. یکی از نامه به ولایت برمی آشوبد دیگری دردلش قند آب می شود.

اما من نمی خواهم

بیشتر از این روی این جنبه ها مکث کنم. در باره سلطنت نکاتی بنظرم میرسد که می خواستم خیلی فشرده با دوستانی مثل شما در میان نهم تا شاید به کار تحلیل هایتان بخورد و در تدوین سیاست ائتلافی جمهوری خواهان کمک کند.

1 سلطنت پهلوی ادامه طبیعی نهاد تايخی سلطنت در ایران نبود. سلطنت پهلوی گسستی از این تاریخ بود. درست است که انقلاب 57 این نهاد کهن را بخاک سپرد ولی مقدمات اجتماعی و مادی آن را خود این نظام برای انقلاب فراهم آورد. بگونه ای که اگر انقلاب هم رخ نمی داد این نهاد در راهی که قدم گذاشته بود قهرا رو به اضمحلال می رفت. پهلوی ها برخلاف تاریخ سلطنت در ایران بر بنیاد ایلات و عشایر و اقوام سازمان نیافتند که هیچ، خود این بنیاد های مادی را در هم نوردیدند و سلطنت را بر شالوده های جامعه مدرن استوار کردند. یعنی بروکراسی مدرن و طبقات سرمایه دار امروزی

2 سلطنت پهلوی یک دیکتاتوری با هدفها و برنامه های مدرن بود. برنامه های اجتماعی و اقتصادی آنها از سطح متوسط پیشرفت جامعه و خواست مدرن شدن آن جلو تر بود. به همین علت دولت هرچه بیشتر در این جهت سرعت می گرفت تضاد درونی خود و کل ساختارش با جامعه را تشدید می کرد. انقلاب 57 در بخش عمده اجتماعی و فرهنگی خود مقاومتی بود در برابر این پیشرفت از موضع سنت گرایی. حتا اعتراض اجتماعی به عنصروابستگی نظام به غرب از موضع صرف استقلال طلبانه و برای پیشرفت بیشتر نبود بلکه الوده به ضدیت با لیبرالیسم و فرهنگ غرب بود. فرهنگ مسلط و چیرگی اندیشه های میان مخالفین سلطنت بخوبی ماهیت این مخالفت ها را نشان می دهد. مهمترین مخالفین نظام یعنی اسلام سیاسی خمینیسم در همه ابعاد سیاسی و فرهنگی خود از فرهنگ و نظام مستقر عقب مانده تر بودند و چپ ها در بخش عمده شان از نظر سیاسی بدیل بهتری را در برابر سلطنت نمایندگی نمی کردند. اگر ما چپ ها جانب انصاف را از دست ندهیم تشخیص این واقعیت جندان دشوار نیست که حکومت های دست پخت رفقا و همتایان ما در کشور های دیگر چندان آبرومندانه تر و انسانی تر از مدل پهلوی ها نبود. شما هم حتما چیزهایی از دوستان مهاجر ما در باره بهشت سوسیالیسم شنیده اید.

3 پایگاه فکری و نقطه عزیمت مخالفت این دو صف عمده ضد سلطنت آزادی و دموکراسی نبود بلکه سنت گرایی و عدالت جویی بود. سنت و عدالت در جامعه ان روز ایران و البته هنوز هم و هر وقت که فعال شود چنان ملاط منسجمی را می سازد که ابزار های لیبرالیسم و دموکراسی در فروپاشاندنش کارگر نمی افتد یا اصلا از کار میافتد. به همین آخرین بازی بااصطلاح نمایندگان مسخ شده عدالت و لیبرالیسم نگاه کن که در آن چگونه احمدی نژاد خاتمی را از میدان بدر کرد. تازه خاتمی نه لیبرال است نه دموکرات. بلکه باد جهانی دموکراسی کمی از گرده خود را روی این شاخه سنت گرایان ایران پاشیده است.

4 سلطنت در صف بندی های جهانی انتخاب اصلح تری داشت . مدرنیسم پهلوی از غرب الگویی برای نظام خود بر ساخته بود و می کوشید اقتدار خود را با امیزه ای از ناسیونالیسم ایرانی (غیراسلامی) و مدل غرب استوار سازد. مدل انتخاب دو مخالف اصلی سلطنت در عرصه جهانی ، دنیای اسلام و اردوگاه سوسیالیسم بخش تاریک تر جهان آن روز ما بود و ما به غلط آن را دروازه های آزادی و سوسیالیسم می پنداشتیم.

5 ما در عصر طوفان های دموکراتیک بسر می بریم . باد آزادی خواهی و دموکراسی سالهاست از درو پنجره به درون اتاق های ما می وزد و همه گروه بندی های اسلامی ، ملی ، چپ و سلطنت طلب و قومی و مذهبی را در نوردیده است. رویکرد به ارزش های دموکراتیک در این میدان پر تلاطم بازی سیاسی ، نمایش یا پلیتیک نیست . حتا دموکرات شدن شاخه های افراطی اسلام گرایان طرفدار ولایت فقیه حقیقتی در بر دارد، یعنی دروغین نیست و اصالت دارد . همانطور که رشد ایده ها و ارزش های دموکراتیک و آزادی خواهان در بخش چپ جنبش اصالت دارد. پس چرا رویکرد بخشهایی از سلطنت طلبان و مشروطه خواهان به ارزشهای دموکراتیک نباید جدی تلقی شود. چطور چپ ها و ملی ها با تصویب یک سند در یک کنگره دموکرات می شوند و تاریخشان بکلی دگرگون می شود ولی هوا خواهان سلطنت از این قواعد تبعیت نمی کنند؟. چطور رفسنجانی و خاتمی طرفدار ولایت فقیه با یک سخنرانی در نماز جمعه به اردوی دموکراسی خواهی می پیوند و ولی داریوش همایون باید دو دهه پوست بیندازد تا بلاخره به طور مشروط به دریافت بلیط ورود به تاتر نمایش دموکراسی ما نایل بیاید؟ با همان متر و میزان هایی که جمهوری خواهان ، چپ ها یا ملیون خود را در چهارچوب نیروهای دموکراتیک و آزادی خواه به سنجش می گذارند چرا نمی توان به سلطنت طلبان هواخواه شاهزاده با رتبه ای پایین تر نمره قبولی داد. تاریخ سیاسی این سه دهه نشان می دهد که پس از چپ ها این سلطنت طلبان یا مشروطه خواهان بودند که خود را در معرض اصلاحات و باز سازی دموکراتیک قرار دادند و در پی آنها ست که نوبت به اسلام گرایان رسیده است. ما نیز داریم مثل غرب صاحب احزاب راست نوایش و معتقد به بازی دموکراسی می شویم . همانطور که دموکرات مسیحی ها یا جمهوری خواهان در کشور های دیگر جزئی ساختارهای دموکراتیک هستند و در رتبه پایین تری از سوسیال دموکرات ها سبزها یا دموکراتها قرار دارند. مشروطه خواهان ما در هر دو طیف اسلامی و غرب گرای خود به همین راه میروند.

6 باز گشت سلطنت در ایران یک توهم تاریخی است . نه ساختار های اجتماعی ما و نه ساختار های سیاسی و فرهنگی و حزبی ما این بازگشت را ناممکن می سازد. هزارو یک دلیل برای این ناممکن می توان برشمرد. ولی به فرض محال اگر باز گشتی هم ممکن شود ، بازگشتی به نظام پهلوی که می شناسیم نخواهد بود. این ترسی در خدمت محافظه کاری سیاسی است و اپوزسیون را در برابر نظام اسلامی ضعیف تر و بی اثر تر می کند. اما احزاب سلطنت طلب احتمالا عمری طولانی خواهند داشت و در بازی های سیاسی نمی توان نادیده شان گرفت . و در مورد آنها نیز باید مثل هر بازی دیگر ائتلافی اساس محاسبه سود و زیان دموکراسی و رعایت قاعده برد برد در رقابت های سیاسی میان احزاب باشد.

دوگانگی معیار در تعیین و تدوین سیاست به زیان دموکراسی است و فعالیت هر حزب سیاسی جدی را بی معنا می کند. نباید مرعوب استدلالهای محافظه کارانه نسل ترس خورده و تنگ نظر شد که برای امتناع از ائتلاف سیاسی بجای مراجعه به برنامه های احزاب به تورق سیاه کاری های گذشته یکدیگر مشغولند .

فرایند قوام گرفتن تفکر جمهوری خواهی دموکراتیک یا چپ دموکراتیک نقاد و مستقل و عرض اندام کردن آن در عرصه عمل سیاسی مستلزم ایستادگی بر روی معیارهای دموکراتیک و مقاومت در برابر فشار جریانهایی است که در تعیین سیاست ها از معیارها و الویت های شاخه های اسلامی / اصلاحی پیروی می کنند.

با ارادت مرتضی ملک محمدی

25 آبریل 2012

گفتگوی نوشتاری (۲)

بابک امیر خسروی و کاظم علمداری

مجموعه ای که در زیر می آید، بخشی از بحث ها در درون ای میل لیست اتحاد جمهوریخواهان ایران است. موضوع اصلی این بحث ها «انتخابات آزاد» و جایگاه آن در استراتژی و سیاست اتحاد جمهوریخواهان و دیگر نیروهای سیاسی در ایران است.. گزیده ای از این بحث ها با توافق نویسندگان برای اطلاع عموم منتشر می شود.

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیرخسروی، سلام

برخلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید: "سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و غنلی ما، در درجه نخست نیروهای سبزو اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جنابعالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما را به سیاهووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهدار می خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقرای حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و در چه مرحله ای باید طرح شود؟

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم برقرار می شود؟

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساسا فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

با احترام فراوان کاظم علمداری (ارسالی 2012/05/09)

بابک امیر خسروی:

جنبش های اجتماعی را در نبود حداقل آزادی ها و احزاب سیاسی و سندیکاها چگونه می خواهید راه بیندازید؟

دوست عزیزم آقای علمداری، پس از عرض سلام!

نامهٔ اخیرت رامثل همیشه با علاقه و اشتیاق خواندم. با کمال میل نظرم رادربارهٔ نکات اصلی مندرج در آن خواهم داد. فقط درانتظارپاسخ های آقای سیاوشی به پرسش هایم هستم. چون نکات مشترکی با نامه های شما دارد که مایلیم یکجا به آنها بپردازم.

دراینجا تنها یک سوال دارم وخواهش می کنم توضیح بدهید: این جنبش های اجتماعی راکلید واهرم اصلی برای دفع دیکتاتوری می پندارید، درنبود حداقل آزادی ها ووجود احزاب سیاسی وسندیکاها وتشکلات مدنی دیگر؛ ودراین شرایط سرکوب وخفقان وبستهٔ جمهوری اسلامی که آنهمه روی آن تکیه می کنید؛ چگونه می خواهید به راه بیندازید؟ وهدایت کنید که قابل کنترل باشد وبه شورش های کورخیابانی منجرنشود؟ همین پرسش البته درمورد «محاصرهٔ مدنی» نیز مطرح است. ارادتمند بابک 2012/05/13

کاظم علمداری:

جنبش های اجتماعی دقیقا به این دلیل به وجود می آیند که حکومت ها نمی گذارد این نهادها ساخته شوند.

سلام به دوست عزیزم، بابک جان

از توضیحات اصلاحی شما بسیار سپاسگزارم .

در ضمن آیا شما یادداشت زیر را که دیروز در پاسخ پرسش شما فرستاده بودم دریافت کردید؟ چون من خودم بر خلاف سایر ایمیل ها آنرا دریافت نکردم و دوباره به لیست فرستادم ولی باز دریافت نکردم. یادداشت آقای نگهدار را هم دریافت نکردم و از طریق ایمیل آقای پرزین مطلع شدم.

با احترام

کاظم

دوست عزیزم آقای امیر خسروی، با سلام و سپاس از پرسش روشنگرایانه شما هرزه‌ری یاد زهر خود را دارد.

در تمام جوامعی که جنبش های اجتماعی دگرگونی ایجاد کرده اند دیکتاتوری و خفقان بوده و امکان ساخت حزب و سندیکا و تشکل مدنی نبوده است. جنبش های اجتماعی در کشورهای اروپای شرقی، آمریکای لاتین، کشورهای آسیایی، و خاورمیانه در شرایط اختناق بوجود آمدند و موفق شدند که دیکتاتوری را در یک بزنگاه تاریخی حذف کنند. تقریبا هیچ یک از این جنبش ها به شورش های کوربدل نشدند، ولی ممکن است گفته شود که رهبری جنبش های بهارعربی بدست جریانات غیردمکراتیک افتاده است، که داوری در این موارد نیز زود است. آنچه در دوره پیش و پس از انتخابات سال 88 رخ داد ناشی از شکل گیری جنبش اجتماعی سبزبود که دلایل ناکامی آن باید مطالعه شود. آیا آن جنبش به شورش های کوربدل شد؟ تلاش برای ایجاد حزب و سندیکا و تشکیلات مدنی هیچ زمان نباید متوقف شود، ولی اینکه به امید شکل گیری آن بنشینیم و باطرح های دیگر مخالفت کنیم، درست نیست. دقیقا جنبش های اجتماعی به این دلیل بوجود می آیند که حکومت نمی گذارد این نهادها ساخته شوند. اگر امکان ساخت آنها بود، انتخابات آزاد هم می بود و شما ومن هم در مملکت خودمان بودیم و دریکی از احزاب قانونی خواست های سیاسی خود را پیش می بردیم.گره کار دراین است که دیکتاتوری مانع ایجاد همه آنها از جمله آزادی است.

بنابراین، پرسش شما در مورد هرطرحی، از جمله طرح شما به مراتب بیشتر مطرح است. زیرا نهادهای حزبی ومدنی وسندیکایی نمی توانند غیر قانونی فعالیت کنند، جنبش های اجتماعی از اساس غیرقانونی و علیه بی قانونی شکل می گیرند. در شرایطی که فردی مانند خاتمی اجازه فعالیت سیاسی ندارد و حکومت مانع یک تجمع بیست نفره می شود، مراسم دفن و

کفن راسرکوب می کند، وکیل مدافع را زندان می کنند و موارد بسیاری که نیاز به بازگو کردن آنها نیست چگونه می خواهید حزب و سندیکایی بسازید که دیکتاتوری کنارزند؟ مگر رهبران سندیکای شرکت واحد در زندان نیستند؟ مگر احزاب اصلاح طلب غیر قانونی اعلام نشدند؟ مگردراین سی و سه سال ما خواستی جز آزادی داشته ایم؟ پاسخ حکومت به خواست ها چه بوده است؟

باید کوشید که جنبش سبز قوام و دوام یابد و کمبودهای آن جبران شود و در کنار آن خرده جنبش های دیگر شکل بگیرد. و نگذاشت یأس و ناامیدی غلبه کند. متأسفانه کسانی از درون اصلاح طلبان می کوشند که جنبش سبز را از بین ببرند. باید با آنها مقابله کرد.

ارادتمند شما **علمداری** (ارسالی 13/05/2012)

یادداشت ارسالی علمداری 14/05/2012

برخی تفاوت ها و توافقات برای دگرگونی آنطور که من می فهمم:

فرخ نگهدار از یکسو به سیاووشی و از سوی دیگر به امیرخسروی نزدیک است. او هم به استراتژی انتخابات آزاد و هم به پیش شرط های انتخابات آزاد تکیه می کند. او می خواهد با همه نحله ها، از جمله رژیم گفتگو کند. او فرض را برآن نهاده است که رژیم هم یک نحله است و اهل گفتگو. این امر سبب می شود طرح او از دیگران جدا بیفتد. او گفتگو را برای تامین پیش نیازهای انتخابات آزاد لازم می داند.

بابک امیرخسروی استراتژی مبارزه با رژیم را به مراحل مختلف تقسیم می کند. پیکار با رژیم در مرحله نخست برای آزادی های اولیه مانند آزادی قلم و بیان (پیش نیازهای انتخابات آزاد) است. مرحله بعدی خواست انتخابات آزاد طرح می شود. رفع سایر مشکلات برای برقراری حاکمیت مردم، از جمله جدایی دین و دولت و پایان بخشی به ولایت مطلقه فقیه در مراحل نهایی انجام می گیرد.

رضا سیاووشی باید از خواست منطقی، قانونی، خالی از خشونت انتخابات آزاد برای چالش رژیم و سازماندهی مردم استفاده کرد. برخورد او به این خواست استراتژیک است. به این معنا که تا عملی شدن این خواست باید این شعار حفظ شود. فرض او این است که رژیم دیگر رأی اکثریت را ندارد و در رقابت انتخاباتی آزاد نهایتاً بازنده خواهد بود و جامعه با هزینه کم به دموکراسی می رسد.

امیرحسین گنج بخش می خواهد با شعار انتخابات آزاد، نهاد های مدنی بوجود آورد که ضمن محاصره و درتنگنا قرار دادن خالی از خشونت رژیم با این نهاد ها، دموکراسی آینده را هم تضمین کند. (دموکراسی بدون نهاد های مدنی دوام نمی آورد) **حبیب پرزین**، استراتژی انتخابات آزاد را درست نمی داند و بر آشتی ملی تکیه می کند.

کاظم علمداری گفتگو با رژیم، حتی اگر ممکن باشد، شطرنج با گوریل است. آشتی ملی منوط به تناسب قوا یا درماندگی رژیم است، که فعلاً وجود ندارد. ریشه استبداد دینی ادغام دین و دولت و مقام مادام العمری ولایت مطلقه فقیه است. دیکتاتوری در هیچ جامعه اجازه انتخابات آزاد و شکل گیری پیش نیازهای آن را نداده است. اما انتخابات آزاد خواستی قانونی، خالی از خشونت و مردم پسند است و می تواند درخدمت رشد جنبش های اجتماعی قرار بگیرد. تنها جنبش های اجتماعی حریف دیکتاتوری می شوند. بنابراین جنبش سبز را باید دوام و قوام بخشید.

رژیم جمهوری اسلامی انتخابات آزاد و پیش نیازهای آنرا اهرم از دست دادن قدرت انحصاری خود می بیند. بنابراین، با تمام توان مانع آن می شود. آنها سهمیه کردن نیروهای مترلزی مانند خاتمی در قدرت را صدمه به ساختار قدرت انحصاری خود می بینند. تنها ادامه وضعیت کنونی را می پذیرند و به جای گفتگو و کنار آمدن با مخالفان، سرکوب را راه حل مشکل خود می دانند.

اگر برداشت من نادرست است می بخشید. لطفا اصلاح کنید.

علمداری

بابک امیر خسروی:

نقشه راه پیشنهادی من، به صورت ایجابی: «پیکار برای تامین حاکمیت ملت»!

دوست ارجمندم کاظم علمداری، پس از سلام!

ابتکار جالبی برای روشن دیدن تفاوت ها و همسوئی هاست. ولی متأسفانه، موضع من درست بازتاب نیافته است. بخش مربوط به جمع بندی نظرم را در متن ارسالی شما با رنگ بنفشه ملاحظه می کنید. امیدوارم هم شما و نیز سایدوستان، در اشاره به نقشه راه پیشنهادی من، عنایت کرده و موضع مرا، به گونه ای که بار دیگر در زیر نقل کرده ام، بازتاب داده و مورد توجه قرار دهند.

ارادتمند بابک امیر خسروی 2012/05/14

برخی تفاوت ها و توافق ها برای دگرگونی آنطور که من می فهمم:

.....

بابک امیر خسروی استراتژی مبارزه با رژیم و دستیابی به حاکمیت ملت را به مراحل مختلف تقسیم می کند. پیکار با رژیم در مرحله نخست برای آزادی های اولیه مانند آزادی قلم و بیان و مطبوعات (و نیز پیش نیازهای انتخابات های آزاد) است. مرحله بعدی خواست انتخابات آزاد طرح می شود. رفع سایر مشکلات برای برقراری حاکمیت مردم، از جمله جدایی دین و دولت و پایان بخشی به ولایت مطلقه فقیه در مراحل نهایی انجام می گیرد. تامین پیش نیازهای انتخابات های آزاد (از جمله لغو نظارت استصوابی) برای گزینش نهادها و ارگان های حکومتی، نظیر انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای و نظایر آن، بخش جدائی ناپذیر و محوری همین مرحله از پیکار نیروهای سیاسی آزادیخواه و مردم ایرانست. زیر نتیجه آن، دستیابی نیروهای اصلاح طلب و آزادیخواه به قوه مقننه و مجریه و شوراهاست؛ که توازن نیروها را به هم می زند و طرح و تصویب لوایح در راستای آزادی و حاکمیت ملت را فراهم می سازد.

در مرحله بعدی، پس از ارزیابی دوباره توازن نیروها، و سنجش آمادگی ذهنی نیروهای سیاسی و فاکتورهای دیگر، طرح های مطالباتی نظیر لایحه تازه قانون مطبوعات، انحلال دادگاه های انقلاب، لغو دادگاه ویژه روحانیت، لوایحی در راستای دفاع از حقوق زنان و نظایر آن، پی گیری می شود.

تمام این مطالبات در چارچوب قانون اساسی و از راه های مسالمت آمیز قانونی شдنی است. سپس، و در مرحله بعدی، طرح خواست هائی نظیر برداشتن صفت «مطلقه» از ولایت مطلقه فقیه کنونی، محدود کردن دوره اشغال مقام رهبری، شورائی کردن آن، بازنگری در ترکیب مجلس خبرگان و...

این ها و بی گمان برخی دیگر از مطالبات، گام به گام؛ و هر بار با ارزیابی توازن نوین نیروها صورت گرفتنی است. و از حالا قابل طرح و پیش بینی نیست. چه بسا در شرایط مساعد بتوان سرعت بیشتری به تحقق این گونه خواست ها، بخشید.

این راهم تاکید کنم که نقشه راه پیشنهادی من، نه به صورت سلبی، در بیان: «پیکار با رژیم»، بل به صورت ایجابی در بیان: «پیکار برای تامین حاکمیت ملت» پیش می رود. که ماده های قانونی آن، قابل استخراج از قانون اساسی نیز می باشد. تاکید من در اتخاذ رویکرد ایجابی طرح مسائل سیاسی، تنها ناشی از تجربیات تلخ زندگی طولانی سیاسی من نیست. بلکه در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، پدیده «حاکمیت»، دربرگیرنده نیروهای موثر اصلاح طلب درون و پیرامون آن نیز هست، که

به طور عینی و عملی، البته باشدت وضعف؛ آمادگی برای پذیرفتن اینگونه مطالبات دارند و برای تحقق آنها، تلاش می ورزند.(پایان توضیح)

بابک امیرخسروی:

من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم

کاظم جان سلام!

در آخرین نامه ات نوشته بودی: «این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش از چند روز تاب نیاوردی! از شوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم و ادامه گفتگو با آن دوست عزیز را استقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش هایت در متن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، بارنگ بنفش و توضیح بابک مشخص شده اند.

قربانت بابک 2012/05/10

دوست عزیز و ارجمند آقای امیرخسروی، سلام

برخلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبز و اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

[

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جنابعالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما را به سیاوشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهدار می خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی و یا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاوشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شمامی پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهدار می خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟» ما را بیهوده وارد نوعی پلمیک بادوستان دیگر می کند که واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من از وارد شدن در اینگونه بحث ها اکراه دارم و با اجازه شما از پرداختن به آن در این میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیز می کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه و خصوصی سوال کنید.

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

توضیح بابک: در همان نامه اول در اشاره به منشور «اجا» که من و شما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام ماتدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه ماتدوین ساختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی براساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد!»

اطمینان داشته باش که من همچنان برامضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشه راه» (Feuille de Route) و «شیوه مبارزه» برای تحقق این جامعه آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعه آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزه آرام و گام به گام و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله پیکار سیاسی هستم. برای پرهیز از طولانی تر شدن مطلب، آنچه را که در این رابطه در نامه پیشین خود گفته بودم؛ یادآوری می کنم: «از آنجا که من، وضعیت کنونی تناسب نیروها و سلطه لحظه ای اقتدارگرایان را فقط در نظر نمی گیرم و مطلق اش نمی کنم و قابل تغییر می دانم؛ بر این باورم که در حال حاضر، می باید مردم را برای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی های اولیه پامال شده: آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها و تشکلات مدنی، و تامین هر چه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ با بهره گیری از راه های آرام و مسالمت آمیز مبارزاتی تشویق و تجهیز کرد.

آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری و بسیار پراهمیت بدست آمد؛ با ارزیابی مجدد توازن نیروها و آمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب با شرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت و مبارزه را تا تحقق تمام و کمال حاکمیت ملت، که در آن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده و رای آزاد ملت باشد، ادامه داد. در این پیکار مرحله به مرحله، بیگمان، اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی و تعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی و ترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پرتوان تر باشند، رنگ و نشان خود را بر رویدادها و چشم انداز سیاسی کشور بر جای خواهند گذاشت».

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد و هم هدف روشن است. تفاوت من با برخی از دوستان از جمله در این است که آنها بر این باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی و دموکراسی می باید آن را به یک صورتی، برانداخت. از جمله با «استراتژی انتخابات آزاد». ولی من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیر می دانم.

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژیم کنونی با رژیم شاه، از جمله در این است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً و این مهم تر از اولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت و ملت است که خواهان تغییر و تحول در راستای تامین «حاکمیت ملت» می باشد. نیروی اجتماعی مهمی که متأسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاهای مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند.

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقراری حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و در چه مرحله ای باید طرح شود؟

توضیح بابک: گمان کنم در جریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من در این راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن در پایان نقشه راه، و فرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما در آغاز این پیکار هستیم که همان دستیابی به آزادی های اولیه است.

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم بر قرار می شود؟

توضیح بابک: چنانکه پیش تر عرض کردم، من وضعیت کنونی را پایدار و مطلق نمی بینم. کاظم جان! اصولاً رویکرد من به مسائل سیاسی، **ایجابی است، نه سلبی**. در نقشه راه مطلوب من، هرگونه توفیق کوچک و بزرگ ایجابی، در دستیابی به آزادی و حقوق انسانی؛ مثلاً حتی آزادی زندانیان سیاسی دربند کنونی، پیکار با حکومت فقها و نظامیان و پس زدن آنهاست. و این مبارزه را تا از نفس انداختن آنها، می باید ادامه داد.

دوست ارجمندم! وقت آن رسیده است که فرهنگ «حذف» را که همان اندیشه براندازی است، و اگر کسی آن را نکوید، پس «سازشکار و دنباله روجمهوری اسلامی است»، از خود دور کنیم و در جستجوی راه های ایجابی باشیم که البته دشوار است ولی تنها راه دستیابی به آزادی و دموکراسی ماندگار و پایدار است.

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

توضیح بابک: به استثنای سازمان های حقوق بشرو نظایران، که اساساً با هدف و انگیزه دفاع از حقوق بشر به وجود آمده اند. و یابری احزاب چپ که چنین حمایت هائی، برخاسته از باورهای ایدئولوژیک آنهاست؛ در میان دول خارجی، من «متحد جهانی» دیگری، سراغ ندارم. به بیان آن سیاستمداران گلیسی که گفت: انگلستان دوست و دشمن ندارد، فقط منافع دارد؛ دول بزرگ جهانی اساساً نگران و در جستجوی منافع خود هستند و دلشان برای مردم ایران نمی سوزد. آنها اگر منافع شان اقتضا کند، ماراد بزنگاه ممکن است رها کنند. همانگونه که دولت شوروی در حساس ترین لحظه مبارزات مردم ایران، رادیو «پیک ایران» را برای خوشایند شاه، بست. و آمریکا شاه بیمار و در بستر مرگ را، به ملاحظه آیت الله خمینی به امان خدا سپرد. و اگر ادمردی همچون انور سادات نبود، چه بسا تحویل جمهوری اسلامی شده بود.

لذا کاظم جان! نباید زیادی به دول خارجی امید بست و نسبت به آنها توهم داشت و به امید آنها سیاست گذاری کرد. و یا چنین پنداشت که دول بزرگ، «متحد جهانی» ما در پیکار برای آزادی و دموکراسی هستند. آنها با خطر مساله هسته ای، چون امنیت اسرائیل را تهدید می کند، ایران را محاصره اقتصادی می کنند، ولی گمان نکنم حتی یک روز، با خطر عدم رعایت حقوق بشر یا آزادی و دموکراسی در ایران، دست به تحریم ایران بزنند.

با این حال، می باید از عامل مساعد جهانی که فعلاً فراهم است، برای اعمال فشار روی دولت جمهوری اسلامی، از برای این که زندانیان را آزاد کنند، دست از آزار مردم بردارند، حقوق بشر را رعایت کنند، و یا انتخابات ها را در آزادی برگزار کنند؛ نهایت استفاده را برد. اتفاقاً از مهم ترین وظایف ما در خارج کشور، همین تجهیز افکار جهانی و تشویق آنها برای حمایت از مبارزات مردم ایرانست.

ما متأسفانه «متحد جهانی» در مبارزه برای آزادی و دموکراسی نداریم. ولی بی گمان میلیون ها انسان آزاد منش، صدها حزب سیاسی و تشکلات حقوق بشری، و مطبوعات و غیره نسبت به مبارزات گاه کم مانند ملت ایران، به دیده تحسین می نگرند، حاضرند مثلاً پیام هواداری را امضا کنند یا درمیتینگ شرکت کنند، ولی نه بیشتر!

تفاوت بزرگ رژیم شاه با جمهوری اسلامی از جمله در این است، که رژیم شاه سخت با غرب پیوند خورده بود. وقتی شاه احساس کرد که غرب او را رها کرده است، تعادل خود را از دست داد. جمهوری اسلامی فرآورده غرب و دست نشاندۀ او نیست. اگر امروز در مسأله هسته ای آمادۀ سازش است، در اثر فشارهای کمرشکن تحریم اقتصادی است. و گرنه برای تذکرات و قطعنامه های دول بزرگ، تَره هم خورد نمی کرد! لذا کاظم جان امید ما باید به فرجام مبارزات ملت بزرگ ایران باشد نه خارجی ها!

قربانت بابک امیر خسروی 2012/05/10

دوست عزیزم آقای علمداری، پس از عرض سلام!

نامه اخیرت رامثل همیشه با علاقه و اشتیاق خواندم. با کمال میل نظرم را درباره نکات اصلی مندرج در آن خواهم داد. فقط در انتظار پاسخ های آقای سیاوشی به پرسش هایم هستم. چون نکات مشترکی با نامه های شما دارد که مایلیم یکجا به آنها بپردازم.

در اینجا تنها یک سوال دارم و خواهش می کنم توضیح بدهید: این جنبش های اجتماعی را کلید واهرم اصلی برای دفع دیکتاتوری می پندارید، در نبود حداقل آزادی ها و وجود احزاب سیاسی و سندیکاها و تشکلات مدنی دیگر؛ و در این شرایط سرکوب و خفقان و بسته جمهوری اسلامی که آنهمه روی آن تکیه می کنید؛ چگونه می خواهید به راه بیندازید؟ و هدایت کنید که قابل کنترل باشد و به شورش های کورخیابانی منجر نشود؟ همین پرسش البته در مورد «محاصره مدنی» نیز مطرح است.

ارادتمند بابک 2012/05/13

نامه علمداری به بابک 2012/05/13

کاظم جان سلام!

در آخرین نامه ات نوشته بودی: «این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش از چند روز تاب نیاوردی! از شوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم و ادامه گفتگو با آن دوست عزیز را استقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش هایت در متن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، بارنگ بنفش و توضیح بابک مشخص شده اند.

قربانت بابک 2012/05/10

بابک عزیزم.

شما من را وادار کردید که باز سرت را درد بیاورم. سعی می کنم مختصر بنویسم. لطفاً نوشته من را به همین رنگ در لابلای نوشته خودت بخوان.

دلیلی که من تاب نیاوردم و کفایت بحث را اعلام کردم این بود که دیدم موضوع مورد مجادله، یعنی "گفتگو با نیروهای سیاسی دیگر" به بحث تاریخی کشیده شد. راستش من ارتباط موضوعات تاریخی در نوشته شما را با موضوع "گفتگو" زیاد نمی فهمیدم. بطور مثال من نتوانستم ارتباط موضوعی مانند اختلاف فرقه قزلزل باش شیعه علی الهی و یا "اهل حق" با دولت شیعه صفوی در قرن نهم که شما به آن اشاره کردید را با موضوع مورد بحث ما یعنی گفتگوی امروز نیروهای سیاسی بفهمم. حال چه اختلاف آنها قومی بوده یا دینی یا هردو به بحث ما کمک نمی کرد و نمی کند. به ویژه آنکه ما ایرانیان، برخلاف غربی ها، گرایش مان به کلی گویی است تا موضوعات مشخص. ترسیدیم که بحث ما دچار این عارضه نامفید بشود. خوشبختانه آن تاب نیاوردن و ترمز زدن سبب شد که ما به مسیر واقعی بحث برگردیم که حالا به انتخابات آزاد هم کشیده شده است.

در این نوشته ممکن است شیوه پاسخ در پاسخ کمی ابهام آفرین باشد. می بخشید. ولی این روش مزایایی دارد که خواننده می تواند بحث را بدون مراجعه به متون قبل پی بگیرد و ببیند که آیا من به گفته مشخص شما پاسخ گفته ام یا خیر. نوشته قبلی شما به رنگ قهوه ای است. پرسش های قبلی من به رنگ سیاه و پاسخ های شما به رنگ بنفش و شما می توانید پاسخ ها و پرسش های جدید من را به همین رنگ بین دو { } بخوانید.

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیر خسروی، سلام

برخلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید: "سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبز و اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

[

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جنابعالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما را به سیاووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی و یا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاووشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شمامی پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟»؛ مارا بیهوده وارد نوعی پلمیک با دوستان دیگر می کند. {قربانت کردم این ابداء پلمیک نبود. شما خودتان اصرار داشتید که نزدیکی نظری خودتان با نگهدار و دوری از نظر سیاووشی را نشان دهید. و من نشان دادم چنین نیست. نظر شما به سیاووشی نزدیک است. شما هم مانند سیاووشی از انتخابات آزاد و پیکار برای آن سخن گفته اید. در حالیکه نگهدار می خواهد با همه از جمله خامنه ای گفتگو کند. که البته ایرادی هم ندارد. من خودم گفتگو را یک ارزش و کم هزینه ترین راه رسیدن به شناخت و توافق دانستم. ولی باید مراقب بود که به نام گفتگو به دام بند و بست با رژیم که زنده یاد قاسم را در پوشش مذاکره به هتلی کشاند و ترور کرد نیفتیم و برای خوش آمدن دیکتاتور های سرکوبگر دو تا پس گردنی به نیروهای آپوزیسیون نزنیم. چون خامنه ای اهل گفتگو نیست. مانند هر دیکتاتور دیگری او زمانی تن به مذاکره، نه گفتگو، خواهد داد که زیر فشار جنبش های اجتماعی قرار بگیرد و انگران قدرت انحصاری خود بشود. این یک اصل تجربی است و من در گذشته در باره آن نوشته ام. اینجا هم تکیه می کنم. مقابله با دیکتاتوری با رشد جنبش های اجتماعی ممکن است.} که

واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من از وارد شدن در اینگونه بحث‌ها اکراه دارم و با اجازه شما زپرداختن به آن در این میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیزی کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه و خصوصی سوال کنید.

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست‌های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می‌شود و یا ادامه می‌یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می‌آید؟

توضیح بابک: در همان نامهٔ اول در اشاره به منشور «اجا» که من و شما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام ماتدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزهٔ مامتحداختن نیروهای پراکندهٔ سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی براساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می‌سازد!»

{بسیار عالی و چه خوب که شما همچنان به این اصول پایدارید. لطفاً مشخص بفرمائید این خواست‌ها را چگونه می‌خواهید در شرایطی که رژیم نرگس محمدی را به اتهام پوچ و داشتن دو فرزند خردسال و آواره شدن همسرش به زندان می‌برد بدست آورید. من معتقدم که بدون شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و متحد شدن مردم علیه عاملین این فجایع رژیم تن به این خواست‌های که شما طرح کرده اید نمی‌دهد. آنها سه دهه است که بر قدرت و ثروت ملی سوارند و تا زیر فشار نباشند حاضر نیستند به اراده مردم تن دهند. این ویژگی تمام دیکتاتوری‌هاست و دیکتاتوری دینی یکی از بدترین آنهاست. سی و سه تجربه کافی نیست؟ البته رژیم تمام نیرویش را بسیج می‌کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد که براو فشار بیاورد. آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش‌های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد. همانگونه که در بهار عربی هم دیده شد، دیکتاتورها تنها زمانی به خواست مردم تسلیم خواهند شد که فشار مردم را حس کنند؟ وگرنه تکرار اینکه ما خواهان اصلاحات تدریجی و انتخابات آزاد، استحاله رژیم هستیم آنها را وادار نمی‌کند که به اراده مردم تن دهند.}

اطمینان داشته باش که من همچنان برامضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشهٔ راه» (Feuille de Route) و «شیوهٔ مبارزه» برای تحقق این جامعهٔ آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعهٔ آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزهٔ آرام و گام به گام و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله پیکار سیاسی هستم. {فکر نمی‌کنم کسی به انقلاب معتقد باشد. نباید تفاوت مصنوعی بوجود آورد. مگر دکترا یزدی، نرگس محمدی، دادخواه، نسرين ستوده و دیگر زندانیان به انقلاب معتقد بودند و کار انقلابی کرده بودند که به زندان‌های دراز مدت محکوم شده اند؟ دیکتاتورها هیچ مخالفتی را تحمل نمی‌کنند، وگرنه دیکتاتور نبودند. برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، آنچه را که در این رابطه در نامهٔ پیشین خود گفته بودم، یادآوری می‌کنم:

«از آنجا که من، وضعیت کنونی تناسب نیروها و سلطهٔ لحظه‌ای اقتدارگرایان را فقط در نظر نمی‌گیرم و مطلقاً اش نمی‌کنم و قابل تغییر می‌دانم؛ بر این باورم که در حال حاضر، می‌باید مردم را برای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی‌های اولیهٔ پایمال شده: آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها و تشکلات مدنی، و تامین هر چه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات‌های آزاد؛ بابره گیری از راه‌های آرام و مسالمت آمیز مبارزاتی تشویق و تجهیز کرد. {چه خوب. ولی شما دوستانی که خواست انتخابات آزاد را بکار می‌برند متهم به انقلاب و سرنگونی و حذف می‌کنید. چگونه است که خودتان نیز همین روش را پیشنهاد می‌کنید؟ گذشته از این همسویی، اگر رژیم مانع هرگونه آزادی مورد نظر شما، از جمله آزادی انتخابات است، چه باید کرد؟ راه حل من تکیه بر جنبش‌های اجتماعی است به عنوان اهرم فشار بر حکومت زورگو است. { آنگاه که این آزادی‌های اولیه، ولی ضروری و بسیار پراهمیت بدست آمد؛ با ارزیابی مجدد توازن نیروها و آمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک‌های مناسب با شرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت و مبارزه را تا تحقق تمام و کمال حاکمیت ملت، که در آن همهٔ نهادهای حکومت ناشی از اراده و رای آزاد ملت باشد، ادامه داد.

{بسیار خوب. اگر نخواهیم خیلی کلی و شعاری سخن گفته باشیم، ابزار کسب این خواست ها چیست؟ ابزار من جنبش های اجتماعی است. دوست دارم ابزار و اهرم شما برای کسب این خواست ها را بدانم.}

{شما اضافه کرده اید:} **در این پیکار مرحله به مرحله،** { من مرا حلی در طرح شما نمی بینم. جز آنکه حل مشکل اساسی، یعنی ادغام دین و دولت و ولایت مطلقه فقیه را به روز مبادا حواله داده اید. در زیربشر توضیح خواهم داد. آیا در مرحله اول خواست انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن طرح می شود؟ در مرحله دوم و سوم، ... چه خواست های طرح می شود؟ ممکن است خواست هر مرحله را روشن بیان کنید؟ من اگر بخواهم نامی برای طرح شما انتخاب کنم می گویم: "انتخابات آزاد هم تاکتیک و هم استراتژی" زیرا شما از آغاز تا به آخر خواست انتخابات آزاد را طرح می کنید. البته بدون آنکه ابزاری برای کسب آن مشخص کنید. دوستانی مانند گنج بخش محاصره مدنی را ابزار کسب این خواست می دانند، و من جنبش های اجتماعی را، ابزار و اهرم پیکار شما برای عملی کردن انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن چیست؟} **بیگمان، اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی و تعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی و ترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پرتوان تر باشند،** {هنوز مشخص نکرده اید که ابزار مبارزه شما با رژیم چیست. منظور شما از این جملات چیست؟ اتحاد، یا ائتلاف با اصلاح طلبانی که حتی حاضر به گفتگو با ما نیستند؟ متأسفانه آنها هنوز میان ما و خامنه ای متحد خود را مشخص نکرده اند. اصلاح طلبانی مانند خاتمی هنوز در توهم اند. آنها می خواهند از نیروی دموکراسی خواهان مانند ما حمایت بگیرند که با خامنه ای سازش کنند و همین رژیم را حفظ کنند. دوران این سیاست شکست خورده سپری شده است. ولی گذشته از این نکته حاشیه ای، من مصرانه علاقمندم در باره ابزار پیکار شما با رژیم دیکتاتوری بیشتر بدانم. چون با طرح منشور اجا در محتوا اختلافی نیست. همانگونه که خودتان گفته اید در روش و نقشه راه اختلاف است.} **رنگ و نشان خود را بر روی داده ها و چشم انداز سیاسی کشور برجای خواهند گذاشت.** سخن بر سر رنگ و نشان نیست. سخن از دگرگونی بدترین نوع دیکتاتوری، یعنی دیکتاتوری دینی است که به فردی مانند آیت الله منتظری هم رحم نمی کند.

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد و هم هدف روشن است. تفاوت من بابرخی از دوستان از جمله در این است که آنها بر این باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی و دموکراسی می باید آن رابه یک صورتی، برانداخت. از جمله با «**استراتژی انتخابات آزاد**». {اصلاح نا پذیری رژیم موضوع متفاوت از انتخابات آزاد بعنوان راه تعیین حاکمیت مردم است. شما باید نشانه های اصلاح پذیری رژیم را نشان دهید. دیگران می گویند رژیم اصلاح نا پذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود تا مردم حکومت خود را انتخاب کنند. شما می گوئید رژیم اصلاح پذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود. روشن نیست برای چه هدفی. اگر شما هم می گوئید برای انتخاب حکومت مورد نظر مردم، پس تفاوت در چیست؟ اصل بر انجام انتخابات آزاد است که در هر دو نظر مشترک است. و رژیم انتخابات آزاد از هر نوع آنرا "کودتای خزنده" "براندازی نرم"، "انقلاب مخملی" می نامد و موسوی و کروبی را به خاطر آن عامل آمریکا می خواند و زندانی می کند. و شما بر سر اینکه هر نیرو بر بستر چه تحلیلی به همان راه و روش مشترک رسیده است مجادله می کنید. دوست عزیزم، چرا ما باید ما بر روی تحلیل دیگران مجادله کنیم. به چه باید کرد آنها توجه کنیم. بر اساس هر تحلیلی آنها خواهان انتخابات آزادند. شما هم با هر تحلیلی خواهان انتخابات آزادید. مجادله برای چیست؟ شما بر اصل انتخابی بودن مقامات مندرج در منشور اجا تکیه کرده اید و خود را پایدار به آن می دانید. به همین اصل بچسبید. تمام مقامات باید از طریق انتخابات آزاد تعیین شود. برای انتخابات آزاد هم شما خودتان پیش نیازهای آنرا گفته اید. مجادله برای چیست؟

اما داستان چیست؟

رژیم می پندارد که انتخابات آزاد قدرت را از دست آنها خارج می کند. و چون مردم ولایت فقیه و نظام اسلامی نمی خواهند با رای خود و بطور مسالمت آمیز آنها را حذف می کنند. اینکه رژیم فکر می کند حاکمیتی که از طریق انتخابات آزاد به قدرت

برسد آنها را حذف خواهد کرد تقصیر مردم نیست. مردم در پی حذف آنها نیستند، در پی حذف حکومت مادالعمری ولایت فقیه و ادغام دین و دولت عوامل فساد انگیز و دیکتاتوری اند. به همین دلیل رژیم انتخابات آزاد مورد نظر شما یا سیاووشی، یا جنبش سبز را کودتای نرم می خواند. درحالی که انتخابات شراکت در قدرت را بوجود خواهد آورد با سهم های متفاوت. رژیم نمی خواهد قدرت را باکسی، حتا با موسوی و کروبی و خاتمی شریک شود. اگر روند انتخابات آزاد آرام و بدون درگیری پیش برود دلیلی برای نگرانی آنها وجود ندارد. مگر آنکه آنها اصرار داشته باشند استبداد و سرکوب و فساد و بی عدالتی کنونی را ادامه دهند. دموکراسی نمی تواند بدون حذف مقام مادالعمری چه فقیه باشد و چه شاه، وادغام دین و دولت ساخته شود. ابزار این دگرگونی انتخابات آزاد است، نه انقلاب و خشونت.

در کشورهای بلوک شرق مردم با رای خود قدرت انحصاری احزاب کمونیست را حذف کردند، ولی کمونیست ها یا به نام حزب خود و یا با نام های جدید در قدرت سهیم شدند و عملاً قدرت انحصاری را از دست دادند. در آمریکا لاتین نیز مردم دیکتاتوری های نظامی را از نظام سیاسی خود حذف کردند و ژنرال های دیکتاتور را خانه نشین کردند، ولی افرادی که در رژیم های سابق نقش داشتند، اگر مرتکب جنایت نشده بودند در دولت های سیویل و دموکراتیک از طریق انتخابات سهیم شدند. تقریباً در این گذارها به دموکراسی خشونت و انقلابی از نوع کلاسیک آن رخ نداد و همه از طریق انتخابات انجام گرفت. برعکس به همه خشونت های دوران جنگ سرد و دیکتاتوری نظامی خاتمه داد. مورد استثنا در آن زمان، نیکلای چایشسکو در رومانی بود که او برای تداوم دیکتاتوری مادام العمر خود به جای تسلیم شدن به اراده مردم، به سرکوب شدت بخشید. نتیجه پیوستن ارتش انقلابی او به مردم بود. او قربانی کار خود شد. در حالیکه در کشورهای دیگر اروپای شرقی این ماجرا رخ نداد. در خاورمیانه دیکتاتورها در برابر خواست مردم که همان انتخابات آزاد و سهیم شدن در قدرت بود مقاومت کردند. در نتیجه جنبش مردم به خشونت و در مواردی به جنگ داخلی کشیده شد. مبارک و قذافی خود سرنوشت خود را رقم زدند. آنها می توانستند شرافتمندانه دست از قدرت انحصاری بردارند و پس از سه و چهار دهه حکومت خود سرانه کناربروند و حکومت تابع اراده مردم کنند و به حیات خود ادامه دهند. در ایران کدام یک از این شیوه ها پیش خواهد رفت؟ کسی نمی داند.

ولی من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیری دانم. {بابک جان اینکه نوشته ای نقشه راه نیست، خواست شماست. واژه دیگر نقشه راه استراتژی است که من نمی دانم چرا شما در کاربرد آن اکراه دارید. گذشته از این، مگر جنبش سبز چه می خواست و می خواهد؟ شما خود را در برابر تجربه سی و سه ساله مردم قرار می دهید. مردم به خاتمی و موسوی و کروبی و باقی ماندن خامنه ای در مقام ولی فقیه رضایت دادند، و منتظر همان استحاله مورد نظر شما شدند، ولی پاسخ سرکوب خونین وزندان و شکنجه دریافت کردند. دلیل آن قدرت نداشتن کافی جنبش های اجتماعی بود. استحاله مورد نظر شما چه تفاوتی با این تلاش دارد؟ به نظر می رسد شما انتخابات آزاد را "نقشه راه" خوانده اید. چه فرق می کند که اسم آنرا استراتژی بگذاریم یا "نقشه راه"؟ مشکل، نام گذاری نیست. مهم تلاشی است با همین خواست که رژیم به آن تن نمی دهد. رژیم برای باقی ماندن در قدرت انحصاری از توان مالی، تکنیکی، تبلیغاتی، نظامی و امنیتی کامل استفاده می کند که نگذارد جنبش های اجتماعی شکل بگیرد. آنها از تشکل و سازماندهی مردم واهمه دارند. آزادی خواهان باید این اصل مهم تجربی و نظری را به کار بگیرند که پاد زهر دیکتاتوری جنبش های اجتماعی است. بدون ترس از قدرت سازمان یافته مردم، یعنی جنبش های اجتماعی، هیچ دیکتاتوری تسلیم اراده آنها نمی شود. تجارب انقلاب 57 ایران، اروپای شرقی، آمریکایی لاتین و خاورمیانه را نگاه کنید مگر جزاین بوده است؟}

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژیم کنونی با رژیم شاه، از جمله در این است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً و این مهم تر از اولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت و ملت است که خواهان تغییر و تحول در راستای تامین «حاکمیت ملت» می باشد. {ولی دیکتاتوری آنها را هم تحمل نمی کند. دوست عزیزم، شما تجربه تمام جهان و سی و سه ساله خود ایران را رها کرده اید و به این امید بسته اید که در ایران امروز برخلاف دوره شاه یک "نیروی واسطه

تنومندی" به نام اصلاح طلبان وجود دارد، ولی نمی گوئید دیکتاتوری تا زمانی به آنها اجازه حیات سیاسی می داد و می دهد که تابع اراده استبداد حاکم باشند. اگر آنها هم مانند شما آزادی خواه باشند، سرکوب خواهند شد، که شده اند. به نظر من امید واری را باید بر بستر واقعیت ها ساخت، نه آروزها و آرمان های برباد رفته و شکست خورده. { نیروی اجتماعی مهمی که متاسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاها و مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند. } رژیم همه این نیروهایی که شما نام برده اید را عامل بیگانه می خواند و شدیداً سرکوب می کند. حشمت الله طبرزدی، یکی از پایه گزاران تحکیم وحدت سالیان درازی است که در زندان استبداد است. عبدالله مومنی نیز همینطور. زیرا آنها هم مانند شما خواهان انتخابات آزاد اند. در این شرایط چه باید کرد؟ پاسخ من تکیه بر جنبش های اجتماعی مردم است. تمام نیرو باید صرف گسترش این اهرم اصلی حذف دیکتاتورها بشود. گفتگو و ائتلاف ها و اتحاد ها هم باید به همین منظور، یعنی گسترده کردن جنبش های اجتماعی و خواست برقراری دموکراسی و تامین اراده مردم شکل بگیرد. }

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقراری حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و در چه مرحله ای باید طرح شود؟

توضیح بابک: گمان کنم در جریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من در این راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن در پایان نقشه راه، و فرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما در آغاز این پیکار هستیم که همان دستیابی به آزادی های اولیه است. { بابک جانم، من از شما تعجب می کنم که علت اصلی وضعیت استبداد دینی کنونی را نمی بینی و حذف آنرا به مراحل نهایی حواله می دهی. در حالیکه همه مشکلات از ادغام دین و دولت، ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او ناشی شده است. این مقام تمام افراد فاسد را دور خود جمع می کند و جنایتکاران و دزدان را زیر چتر پوشش خود می گیرد. شخصیتی مانند دکتر کدیور، یک مجتهد و معتقد به اسلام، بر اصل ضرورت جدایی دین از دولت اصرار ورزیده است و حتی به کشورهای عربی هشدار داده است که از تجربه ایران بیاموزند و مبدا به این دام بیفتند. ولی شما واهمه دارید که این خواست اساسی و تعیین کننده را طرح کنید و آنرا به روز مبدا حواله می دهید. حتی دست یابی به آزادی های اولیه مورد نظر شما، که گاهی با آزادی انتخابات همراه می کنید و گاهی آنها را از انتخابات آزاد جدا می کنید، بدون جدایی دین از دولت، حذف ولایت مطلقه فقیه، حکومت مادام العمری ولی فقیه که در رأس همه اموزار نیروی نظامی، قضایی، رادیو و تلویزیون، شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام و غیره قرار دارد ممکن نیست. چنین وضعیتی است که تمام افراد فاسد را دور او جمع کرده است. دیکتاتوری و فساد شاه هم ناشی از مقام مادام العمری و قدرت مطلق او بود. اگر قدرت مشروط باشد، و مقامات دوره ای و انتخابی کسی جرات اینهمه فساد و سرکوب و حق کشی را نخواهد داشت. همه از آنجا ناشی می شود که رهبر مقام خود را تا آخر عمر می داند و دیگران هم به همین خاطر دور او جمع می شوند. در مورد ولایت فقیه از شاه هم بد تر است. زیرا او بر اعتقادات مردم و فریبکاری دینی آنها هم متوسل می شود. شاه هرگز کاری که خامنه ای با روحانیت کرد نکرده بود. }

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم بر قرار می شود؟

توضیح بابک: چنانکه پیش تر عرض کردم، من وضعیت کنونی را پایدار و مطلق نمی بینم. { بابک جان، من ناچارم باز نکاتی را تکرار کنم. این وضعیت کنونی سی و سه سال است ادامه دارد. و تنها رشد جنبش های مدنی و اجتماعی مردم رژیم را نگران می کند. اگر فشاری بر رژیم وارد نشود دلیلی ندارد که جز این بکند که تا به حال کرده است. دیکتاتور ها فقط با فشار مردم ممکن است تن به خواست آنها بدهند. فشار مردم هم باید سازمان یافته و هدفمند باشد. یعنی ایجاد جنبش های اجتماعی. آیا شما هم به همین دلیل وضعیت کنونی را پایدار نمی دانید، یا دلیل دیگری دارید؟ نباید ترسید و از ضرورت ایجاد و تقویت جنبش های اجتماعی بعنوان اهرم فشار بر دیکتاتورها آشکارا سخن گفت. } کاظم جان! اصولاً رویکرد من به مسائل سیاسی، **ایجابی است، نه سلبی.** در نقشه راه مطلوب من، هرگونه توفیق کوچک و بزرگ ایجابی، در دستیابی به آزادی و حقوق انسانی؛ مثلاً حتی آزادی زندانیان سیاسی در بند کنونی، پیکار با حکومت فقها و نظامیان و پس زدن آنهاست. { پس زدن حکومت که

ایجابی نیست. کاملاً سلبی است.} واین مبارزه را تا از نفس انداختن آنها، می باید ادامه داد. {کدام مبارزه؟ از نفس انداختن هم سلبی است و حذفی، نه ایجابی. شما می خواهید آنها را پس بزنید و از نفس بیاندازید، ولی نمی گوئید چگونه. با چه ابزاری.} دوست ارجمند! وقت آن رسیده است که فرهنگ «حذف» را که همان اندیشه براندازی است، {بایک عزیزم، تفاوت پس زدن حکومت فقها و نظامیان، یا از نفس انداختن آنها با حذف حکومت فقها و نظامیان چیست؟ با کلمات بازی نباید کرد. پس زدن، کنار نهادن، سلب کردن، از نفس انداختن و حذف کردن همه منتهی به یک عمل می شود و آن از قدرت حذف کردن دیکتاتور ها است.} و اگر کسی آن را نکوید، پس «سازشکار و دنباله روجمهوری اسلامی است»، از خود دور کنیم و در جستجوی راه های ایجابی باشیم که البته دشوار است ولی تنها راه دستیابی به آزادی و دموکراسی ماندگار و پایدار است.

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

توضیح بابک: به استثنای سازمان های حقوق بشرو نظایران، که اساساً با هدف وانگیزه دفاع از حقوق بشر به وجود آمده اند. و یابری احزاب چپ که چنین حمایت هائی، برخاسته از باورهای ایدئولوژیک آنهاست؛ {قربانت گردم، احزاب چپ جهانی که مدافع احمدی نژاد هستند و جنبش سبز و قربانیان آن را عوامل آمریکا می خوانند. محکوم کردن نقض حقوق بشر در سازمان ملل توسط دول غربی انجام می گیرد، نه احزاب چپ. در رأی گیری ها برای محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران تمام دیکتاتوری های ریز و درشت از جمهوری اسلامی دفاع می کنند و دموکراسی های غربی از مردم و جنبش سبز. بسیاری از قربانیان نقض حقوق بشر در جهان به کشورهای غربی پناهنده می شوند و از مزایایی که هرگز در کشور خود نداشته اند بهره مند می گردند. به ندرت کسانی به چین و روسیه و کوبا و کره شمالی و سوریه و ... می رود. چرا؟

متأسفانه کسانی که از گذشته چپ می آیند هنوز نسبت به لیبرالیسم و دموکراسی شناخت واقعی پیدا نکرده اند و داوری شان هنوز با معیارهای ایدئولوژیک گذشته است. نمی خواهیم قبول کنیم که دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بخشی از فلسفه لیبرالی است. کشور انقلابی و چپ کوبا، مدافع نقض حقوق بشر جمهوری اسلامی است. عدالت بدون آزادی و دموکراسی آنها به همین جا ختم می شود. در کشورهای غربی، نیروها و احزاب لیبرال از حقوق بشر و دموکراسی در کشورهای غیر دموکراتیک دفاع می کنند. آنها در برابر محافظه کاران کشور خود قرار می گیرند. آیا شما تفاوتی میان احزاب سوسیال دموکرات کشورهای غربی و احزاب محافظه نمی بینید؟

درست است که همه دولت ها به دنبال منافع خود اند، ولی گاهی منافع غرب در دموکراسی شدن کشورهای دیگر است، نه ادامه دیکتاتوری. بطور مثال در برمه، چین، روسیه، ایران منافع غرب در آن است که براین کشورها دموکراسی حاکم شود. واقعیت ها را آنطور که هست باید دید. اگر در این کشورها دموکراسی برقرار شود به سود غرب است. کما اینکه دموکراسی در فرانسه و ژاپن به سود آمریکا است. نه به زیان آن. مگر دموکراسی در برزیل و هند، تونس و مصر و ... به زیان غرب است؟ جهان دگرگون شده است. جهان دوره استعمار نیست. سالیان دراز احزاب چپ القا می کردند که آمریکا مدافع دیکتاتوری شاه است. در حالیکه آمریکا مدافع شاه بود، نه دیکتاتوری او. زیرا غرب آلترناتیو شاه را کمونیست ها می دید و با آن به شدت مخالف بود. دفاع غرب از جنبش های آزادی خواهانه خاورمیانه ساختگی نبود و نیست. همانگونه که دفاع روسیه و چین از دیکتاتوری های خاورمیانه واقعی است.

به نظر من تجدید نظر چپ های سابق نسبت به خطا های نظری و عملی خود دو مرحله دارد. یکی نقد مارکسیسم – لنینیسم، و دیگری شناخت لیبرالیسم و دموکراسی غرب که در گذشته نسبت به آن نفرت داشتند. باید سعی نمود که در مرحله اول در جا نزنیم و ابعاد مختلف داخلی و جهانی این دگرگونی فکری را بشناسیم.}

در میان دول خارجی، من «متحد جهانی» دیگری، سراغ ندارم. به بیان آن سیاستمداران گلیسی که گفت: انگلستان دوست و دشمن ندارد، فقط منافع دارد؛ دول بزرگ جهانی اساساً نگران و در جستجوی منافع خود هستند و دلشان برای مردم ایران نمی سوزد. {بایک جان تو خود بهتر از من می دانی که غرب یکدست نیست. کسانی در دول غرب هستند که دلشان برای مردم ایران می سوزد. دلشان می خواهد مردم ایران در آزادی زندگی کنند. همان کسانی که به هزاران خارجی پناه می دهند. ما باید شناختمان را از غرب دقیق تر کنیم. برداشت ما در گذشته نسبت به غرب درست نبود به همین دلیل در پی نابودی آن بودیم

و رابطه شاه با غرب را بد می دانستیم. همانگونه که برداشت مان از شوروی و چین درست نبود و حاضر بودیم منافع ایران را فدای منافع آنها کنیم. کاری که امروز جمهوری اسلامی می کند. اینکه هزاران نفر چپ از شرق به غرب پناهنده شده اند و می خواهند کشورخودشان هم مانند غرب رشد کند، و آزادی و دموکراسی داشته باشد، حتما دلایلی داشته و دارد. باید آن دلایل را شناخت. نباید سطی از کنار این واقعیت های مهم رد شد. { آنها اگر منافع شان اقتضا کند، مارادریز نگاه ممکن است رها کنند. {من منکر این امر نیستم. برای یک آمریکایی مانند یک فرانسوی یا یک ایرانی، نخست منافع کشورخودش مهم است. این خود هویت فردی و جمعی انسان هاست. { انگونه که دولت شوروی در حساس ترین لحظه مبارزات مردم ایران، رادیو «پیک ایران» را برای خوشایند شاه، بست. { در دول غربی احزاب و نیروهایی هستند که به حقوق بشر و کمک به دموکراسی کشورهای دیگر اعتقاد دارند و بدون در نظر گرفتن ملیت و مذهب افراد از حقوق انسانی آنها دفاع می کنند. دولت ها حتی اگر مخالف آن هم باشند نمی تواند مانع شود. { و آمریکا شاه بیمارودریزتر مرگ را، به ملاحظه آیت الله خمینی به امان خدا سپرد. و اگر آدمردی همچون انور سادات نبود، چه بسا تحویل جمهوری اسلامی شده بود. {من شک ندارم اگر آمریکا شاه را پناه می داد احزاب چپ ایرانی و غیر ایرانی همراه با رژیم جمهوری اسلامی متعرض آن می شدند. کما اینکه برای اشغال سفارت آمریکا همانند اعدام کردن هویداها احزاب چپ هورا کشیدند. چپ باید نقش خود را در این ماجرای مخرب که به مردم و منافع ایران بسیار لطمه زد بیان و آنرا صمیمانه نقد کند. }

لذا کاظم جان! نباید زیادی به دول خارجی امید بست و نسبت به آنها توهم داشت و به امید آنها سیاست گذاری کرد. ویا چنین پنداشت که دول بزرگ، «متحد جهانی» ما در یکا برای آزادی و دموکراسی هستند. آنها با خطر مسأله هسته ای، چون امنیت اسرائیل را تهدید می کند، ایران را محاصره اقتصادی می کنند، ولی گمان نکنم حتی یک روز، بخاطر عدم رعایت حقوق بشر یا آزادی و دموکراسی در ایران، دست به تحریم ایران بزنند. {البته که آزادی و دموکراسی باید توسط مردم ایران ساخته شود. در اینجا سخن بر سر متحد جهانی است، نه فراتر از آن. من اضافه می کنم که اگر در ایران جنبشی وجود نداشته باشد متحد جهانی هم نقشی نخواهد داشت. تمام تلاش ها باید برای رشد جنبش های اجتماعی در ایران باشد. ولی اینکه روسیه طرفدار رژیم باشد یا جنبش سبز مهم است. اگر در سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران محکوم می شود باید دید چه کشورهایی با مردم همراهی می کنند و چه کشورهایی با سرکوب گران. این ها نمونه هایی از معنی متحد جهانی است. این حرکات نشان خواهد داد که مردم ایران روی کدام کشورها می توانند حساب کنند. روسیه و چین متحد مردم ایران نیستند، متحد استبداد ایران است. }

با این حال، می باید از عامل مساعد جهانی که فعلاً فراهم است، برای اعمال فشار روی دولت جمهوری اسلامی، از برای این که زندانیان را آزاد کنند، دست از آزار مردم بردارند، حقوق بشر را رعایت کنند، ویا انتخابات ها را در آزادی برگزار کنند؛ نهایت استفاده را برد. اتفاقاً از مهم ترین وظایف ما در خارج کشور، همین تجهیز افکار جهانی و تشویق آنها برای حمایت از مبارزات مردم ایرانست. {همه این نمونه ها نشان می دهد که شما هم معتقدید که مردم ایران متحد دارند. زیرا در همه این موارد روسیه و چین در برابر خواست مردم ایران قرار گرفته اند. همانگونه که در بالا اشاره کردم دفاع از حقوق بشر و دموکراسی از لیبرالیسم بر می آید و در تمام کشورهای دموکراتیک غرب لیبرال ها هم نقش دارند. در گذشته ام نوشتم کسی که خود را آزاد اندیش می داند و مدافع آزادی و دموکراسی، نمی تواند علیه لیبرالیسم باشد. لیبرالیسم مادر همه آزادی هاست. }

ما متأسفانه «متحد جهانی» در مبارزه برای آزادی و دموکراسی نداریم. ولی بی گمان میلیون ها انسان آزاد منش، صدها حزب سیاسی و تشکلات حقوق بشری، و مطبوعات و غیره نسبت به مبارزات ملت ایران، به دیده تحسین می نگرند، حاضرند مثلاً پیام هواداری را امضا کنند یا در میتینگ شرکت کنند، ولی نه بیشتر!

تفاوت بزرگ رژیم شاه با جمهوری اسلامی از جمله در این است، که رژیم شاه سخت با غرب پیوند خورده بود. وقتی شاه احساس کرد که غرب او را رها کرده است، تعادل خود را از دست داد. جمهوری اسلامی فرآورده غرب و دست نشاندۀ او نیست. اگر امروز در مسأله هسته ای آماده سازش است، در اثر فشارهای کمرشکن تحریم اقتصادی است. وگرنه برای تذکرات و قطعنامه های دول بزرگ، تَره هم خورد نمی کرد! لذا کاظم جان امید ما باید به فرجام مبارزات ملت بزرگ ایران باشد نه خارجی ها! {در بالا به این نکته اشاره کردم. }

دوست ارجمندم آقای علمداری، پس از عرض سلام!

توضیحات ویا پاسخ های من، روی همین متن (که با کاظم جان سلام آغاز می شود) با رنگ سبز وپاسخ بابک با رنگ سبز، مشخص شده اند. لطفاً توجه داشته باش که من به همه درنگ های شما پاسخ نداده ام. زیرگاهی، تم ها تکراری است، ویا بعضی نکات وپرسش های شما را قبلاً درجای دیگر توضیح داده ام. منظورم این است که عدم پاسخ یا برخورد به مطالب شما، همواره به معنی موافقت نیست.

مخلص شما بابک 2012/05/16

(توجه: چون این گفتگوازسوی سایدوستان درمیلینگ لیست دنبال می شود، وآنچه ازنظرمی گذرد، توضیح درتوضیح است. دنبال کردن آن شاید دشوارباشد. باید توجه داشت که اصل آن، نامه مورخ 2012/05/10 من به آقای علمداری است، که حتماً پیش تر، دریافت کرده اید. آقای علمداری تذکرات و پرسش ها ونقد هایی درجای جای نامه من قید کرده اند و برای مشخص شدن آنها، متن نوشته های خود راتیره رنگ کرده اند؛ که کاملاً قابل تشخیص است. این متن رانیزقاعدتاً دوستان قبلاً دریافت کرده اند. من، درروی این متن وبریادداشت های ایشان، توضیحاتی وارد کرده ام که بارنگ سبز وباقید «پاسخ بابک»، ازبقیه تمیزداده می شود. امیدوارم با توجه به این توضیح، دنبال کردن نوشته چندان دشوارنباشد. بابک امیرخسروی)

کاظم جان سلام!

درآخرین نامه ات نوشته بودی: «این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش ازچندروزتاب نیاوردی! ازشوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم وادامه گفتگو با آن دوست عزیزرااستقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش هایت درمتن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، بارنگ بنفش وتوضیح بابک مشخص شده اند.

قربانت بابک 2012/05/10

بابک عزیزم، شما من را وادار کردید که باز سرت را درد بیاورم. سعی می کنم مختصر بنویسم. لطفا نوشته من را به همین رنگ در لابلای نوشته خودت بخوان.

دلیلی که من تاب نیاوردم و کفایت بحث را اعلام کردم این بود که دیدم موضوع مورد مجادله، یعنی "گفتگو با نیروهای سیاسی دیگر" به بحث تاریخی کشیده شد. راستش من ارتباط موضوعات تاریخی در نوشته شما را با موضوع "گفتگو" زیاد نمی فهمیدم. بطور مثال من نتوانستم ارتباط موضوعی مانند اختلاف فرقه قزلزل باش شیعہ علی الهی و یا "اهل حق" با دولت شیعہ صفوی درقرن نهم که شما به آن اشاره کردید را با موضوع مورد بحث ما یعنی گفتگوی امروز نیروهای سیاسی بفهمم. حال چه اختلاف آنها قومی بوده یا دینی یا هردو به بحث ما کمک نمی کرد و نمی کند. به ویژه آنکه ما ایرانیان، برخلاف غربی ها، گرایش مان به کلی گویی است تا موضوعات مشخص. ترسیدیم که بحث ما دچار این عارضه نامفید بشود. خوشبختانه آن تاب نیاوردن وترمز زدن سبب شد که ما به مسیر واقعی بحث برگردیم که حالا به انتخابات آزاد هم کشیده شده است.

دراین نوشته ممکن است شیوه پاسخ درپاسخ کمی ابهام آفرین باشد. می بخشید. ولی این روش مزایایی دارد که خواننده می تواند بحث را بدون مراجعه به متون قبل پی بگیرد و ببیند که آیا من به گفته مشخص شما پاسخ گفته ام یا خیر. نوشته قبلی

شما به رنگ قهوه ای است. پرسش های قبلی من به رنگ سیاه و پاسخ های شما به رنگ بنفش و شما می توانید پاسخ ها و پرسش های جدید من را به همین رنگ بین دو { } بخوانید.

پاسخ بابک: اینکه من بناچار اشاره ای به نکاتی از تاریخ کرده بودم، بدان جهت بود که اولاً در خلال نامه های شما و دیگر دوستان، ضرورت گفتگو و مناسبات با رضا پهلوی و مدعیان استقرار دوباره دودمان پهلوی مطرح شده بود. ثانیاً ولی به ویژه، در جریان گفتگو میان ما، آقای ملک محمدی نامه ای به شما نوشته و نکات متعددی در اصالت و نوآوری پایه گذار دودمان پهلوی به آگاهی شما رسانده بود. باین حال، چون مخاطب نامه نبودم، قصد پاسخ به ایشان نداشتم. تا اینکه شما در نامه تان در اشاره به بیانات آقای ملک محمدی و حمایت از نظریات ایشان نوشتید: «آنچه آقای ملک محمدی با زبان بسیار گویا و روشن و منسجم نوشته اند اصل مطلب است. به نظر من بند بند نوشته او قابل تعمق است. نوشته او توضیح تحلیلی بسیار دقیقی است که من راز پاسخ دادن به دوستان دیگری نیازی کند. ... به نظر من این نوشته می تواند اساس یک سیاست پردازی درست را برای جمهوری خواهان مدافع دموکراسی تنظیم کند».

تصدیق می فرمائید که برای ادامه بحث با شما، دیگر نمی توانستم از نقد نوشته ایشان که شما مورد تأیید و حمایت قرار دادید، خودداری نکنم. دیگر بیش از این توضیح نمی دهم. خواشتمندم پس از این چند کلمه، بار دیگر توضیحات مرا از نظریه گدازانید، آن وقت ملاحظه خواهید کرد، آن اشارات، اگر هم خوشایند نباشند، ولی یادآوری آنها، ضرورت داشت.

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیر خسروی، سلام

بر خلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تأمین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تأمین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تأمین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبز و اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

[

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جنابعالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما را به سیاهووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی و یا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاوشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شما می پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟»؛ ما را بیهوده وارد نوعی پلیمیک با دوستان دیگر می کند. که واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من از وارد شدن در اینگونه بحث ها اکراه دارم و با اجازه شما از پرداختن به آن در این میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیز می کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه و خصوصی سوال کنید. [قرابت کردم این ابد]

پلیمیک نبود. شما خودتان اصرار داشتید که نزدیکی نظری خودتان با نگهدار و دوری از نظر سیاوشی را نشان دهید. و من نشان دادم چنین نیست. نظر شما به سیاوشی نزدیک است. شما هم مانند سیاوشی از انتخابات آزاد و پیکار برای آن سخن گفته اید. در حالیکه نگهدار می خواهد با همه از جمله خامنه ای گفتگو کند. که البته ایرادی هم ندارد. من خودم گفتگو را یک ارزش و کم هزینه ترین راه رسیدن به شناخت و توافق دانستم. ولی باید مراقب بود که به نام گفتگو به دام بند و بست با رژیم که زنده یاد قاسم لاری در پوشش مذاکره به هتلی کشاند و ترور کرد نیفتیم و برای خوش آمدن دیکتاتور های سرکوبگر دو تا

پس گردنی به نیروهای آپوزیسیون نزنیم. چون خامنه ای اهل گفتگو نیست. مانند هر دیکتاتور دیگری او زمانی تن به مذاکره، نه گفتگو، خواهد داد که زیر فشار جنبش های اجتماعی قرار بگیرد و انگران قدرت انحصاری خود بشود. این یک اصل تجربی است و من در گذشته در باره آن نوشته ام. اینجا هم تکیه می کنم. مقابله با دیکتاتوری با رشد جنبش های اجتماعی ممکن است.

پاسخ بابک: راستش را بخواهید، هردوی این دوستان برای من عزیز و محترم اند. آرزوی من این بوده و هست که در مواضع سیاسی، به هردوی آنها نزدیک باشم و باهم باشیم. ولی متأسفانه در مسائل و مباحثی، با هردوی آنها مرزبندی دارم. من با نامه نگاری فرخ نگهدار به آیت الله خامنه ای و باتزاشتی ملی ایشان مخالف بودم. و چنین ابتکارهایی را در شرایط کنونی سیاسی کشور، هنگامی که آیت الله خامنه ای در رأس همه عملیات سرکوبگرانه قرار دارد و توازن نیروها نیز امکان گفتگوی برابر و سالم و سازنده را ناممکن می سازد؛ زیانبار می دانم. نه این که با اصل گفتگو، اگر شرایط اش فراهم باشد، مخالف بوده باشم. من که در اندیشه و عمل، عمیقاً اصلاح طلب (Reformiste) هستم و به این مشی تا به آخر، پایبندم؛ چگونه ممکن است مخالف با گفتگو باشم؟ مساله درآمده بودن شرایط برای هر گفتگو، با در نظر گرفتن سود و زیان آنست.

در یادداشت های پیشین، با تفصیل بیشتر، نشان دادم که میان آنچه من، فرام آوردن پیش شرط های آزادی انتخابات ها در جمهوری اسلامی، خواستار آن هستم، با آنچه آقای سیاوشی در رابطه با برگزاری یک انتخابات زیر نظر ناظران بین المللی، درویراء دولت بر سر کار، و بادورزدن آن و تحمیل آن در سایه «محاصره مدنی» پیشنهاد می کند؛ هیچگونه همسوئی و سنخیتی وجود ندارد. تفاوت واقعاً از زمین تا آسمان است! من نمی فهمم چگونه و بر چه اساسی شما می گوئید: «نظر شما به سیاوشی نزدیک است»؟! نزدیک است»؟!

صرف این که در نوشته های ما، کلمات آزادی و انتخابات مشاهده می گردد، کافی برای همسو بودن این دو نظریه ناسخ و منسوخ است؟

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

توضیح بابک: در همان نامه اول در اشاره به منشور «اجا» که من و شما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام مائدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه ما متحد ساختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی بر اساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد!»

{بسیار عالی و چه خوب که شما همچنان به این اصول پایدارید. لطفاً مشخص بفرمائید این خواست ها را چگونه می خواهید در شرایطی که رژیم نرگس محمدی را به اتهام پوچ و داشتن دو فرزند خردسال و آواره شدن همسرش به زندان می برد بدست آورید. من معتقدم که بدون شکل گیری جنبش های اجتماعی و متحد شدن مردم علیه عاملین این فجایع رژیم تن به این خواست های که شما طرح کرده اید نمی دهد. آنها سه دهه است که بر قدرت و ثروت ملی سوارند و تا زیر فشار نباشند حاضر نیستند به اراده مردم تن دهند. این ویژگی تمام دیکتاتوری هاست و دیکتاتوری دینی یکی از بدترین آنهاست. سی و سه تجربه کافی نیست؟ البته رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد که براو فشار بیاورد. آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد. همانگونه که در بهار عربی هم دیده شد، دیکتاتورها تنها زمانی به خواست مردم تسلیم خواهند شد که فشار مردم را حس کنند؟ وگرنه تکرار اینکه ما خواهان اصلاحات تدریجی و انتخابات آزاد، استحاله رژیم هستیم آنها را وادار نمی کند که به اراده مردم تن دهند.}

پاسخ بابک: کاظم جان! برنامه های پیشین، به جزء جزء نکات مندرج در فراز بالا پاسخ داده ام. بناچار اجمالاً تکرار کنم:

اولاً- من در تحلیل خود، وضعیت بسته و خفقان آورکنونی را پدیده ای نسبتاً گذرا و محکوم به تغییر می دانم. شرایط جهانی و منطقه نیز آن را بر نمی تابد. اضافه بر ماها و نیروهای آزادیخواه درون کشور، در خارج از حاکمیت؛ نیروی پرتوان اصلاح طلبی در درون و پیرامون حاکمیت وجود دارند و منتظر فرصت اند. پتانسیلی در جامعه ایران برای آزادی و دموکراسی وجود دارد که من آن را نیروهای واسطه نامیده ام، که در زمان شاه وجود نداشت. این نیرو در عین حال از یک پختگی سیاسی برخوردار است که بسادگی، با سینۀ باز، به استقبال مسلسل و کلاشنیکوف نمی رود. خواهشمندم «بهار عربی» را به رخ من نکشید. ایران، لیبی و سوریه و مصر نیست. این شبیه سازی ها، اساساً هیچ شبیه سازی دیگر، معضل ایران را حل نمی کند. فکر نمی کنی بهترین باشد که کپی برداری ها و شبیه سازی ها را کنار بگذاریم؟ ایران را باید به طور مشخص و با ویژگی هایش بررسی نمود و در تلاش تدوین «نقشۀ راه» متناسب با واقعیت ایران باشیم؟

کاظم عزیزم! اشکال معرفتی برخی از دوستان مالین است که سپهر سیاسی ایران را تار بسته و اصلاح ناپذیری پندارند. یادشان می رود که در همین جمهوری اسلامی، با همین آیت الله خامنه ای در مقام ولی فقیه، رویداد خرداد 72 پیش آمد. محمد خاتمی علی رغم وی، دوبار رئیس جمهور انتخاب شد. زمانی بود که قوای مقتته و مجریه و شوراها در دست اصلاح طلبان بود. افسوس که سستی کردند و از این موقعیت استثنائی که از حمایت مردمی برخوردار بودند، بهره گیری نکردند و فرصت ها از دست رفت. علی رغم یاس مقطعی مردم از اصلاح طلبان، دیدیم که باردیگر جنبش بزرگ سبز، اینبار، به رهبری میرحسین موسوی سر بر آورد، که به مراتب عمیق تر و گسترده تر از اولی بود. درست است که این جنبش سرکوب شد. ولی جنبش سبز و آن میلیون ها مردمی که آفرینندۀ آن بودند و به میدان آمدند و فریاد رای من کو سر دادند؛ از میان نرفته اند. بل پخته تر شده و با آگاهی بیشتر، در پی فرصت اند.

چرا شما فکری کنید که همه چیز تمام شده است؟ و می گوئید: انجام اصلاحات و تغییرات در درون نظام، دیگر امکان ناپذیر است؛ و به اینجا رسیده اید که برای دستیابی به آزادی ابتدا می باید رژیم را از میان برداشت؟

ثانیاً - درست است که می گوئی «رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد». آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد».

ومی پرسى: «در شرایطی که فردی مانند خاتمی اجازه فعالیت سیاسی ندارد و حکومت مانع یک تجمع بیست نفره می شود، مراسم دفن و کفن را سرکوب می کند، وکیل مدافع رازندان می کنند و موارد بسیاری که نیاز به بازگو کردن آنها نیست چگونه می خواهید حزب و سندیکایی بسازید که دیکتاتوری کنار بزند؟».

آنچه را که تواز شرایط سرکوب و خفقان به قلم آورده ای؛ کم و بیش، همه آگاهیم. بدیهی است که در چنین شرایطی، دستیابی به حداقل خواست های پیشنهادی من، با آن که این خواست ها در همین قانون اساسی نیز مندرج اند، و لذا یک خواست قانونی نیز هستند، کار دشواری می باشد. در این اوضاع و احوال، و با همه این دشواری ها، شگفتی در طرح پیشنهادی شما برای برپائی «جنبش های اجتماعی» است! و آن نیز «جنبش های اجتماعی [که] از اساس غیر قانونی و علیه بی قانونی شکل می گیرند»! بدیهی است که وقتی نتوان حزب و سندیکا به وجود آورد، شکل گیری جنبش های اجتماعی غیر قانونی، اگر غیر ممکن نباشد، به مراتب دشوارتر از احیاء و بازسازی احزاب و سندیکاهای سرکوب شده موجود می باشد. مگر این که منظورتان، چنانکه از نوشته هایتان استنباط می شود؛ نوعی انفجار اجتماعی باشد، که آن را هم انتظار دارید، روزی از جایی، به گونه مثلاً برخی کشورهای عربی، پدیدار شود! چگونه می توان سر نوشت ملت ای همچون ایران را بدست توده عصیان زده خیابان ها سپرد؟ چگونه و به قول شما با کدام ابزاری می خواهید و می توانید، این مردم بی شکل عصبانی را هدایت بکنید؟ اگر حرکت مردم در آستانۀ انقلاب بهمن کنترل شد، بخاطر وجود رهبری فرهمند و تشکیلات آخوندها بود. حالا جز سازمان مجاهدین خلق و تا حدی سلطنت طلبان، کدام است آن نیروی موافق با براندازی که این وظیفه سنگین را بر دوش بگیرد؟

اطمینان داشته باش که من همچنان برامضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشهٔ راه» (Feuille de Route) و «شیوهٔ مبارزه» برای تحقق این جامعهٔ آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعهٔ آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزهٔ آرام و گام به گام و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله پیکارسیاسی هستم. {فکر نمی کنم کسی به انقلاب معتقد باشد. نباید تفاوت مصنوعی بوجود آورد. مگردکتر یزدی، نرگس محمدی، دادخواه، نسرين ستوده و ديگر زندانيان به انقلاب معتقد بودند و کار انقلابی کرده بودند که به زندان های دراز مدت محکوم شده اند؟ دیکتاتورها هیچ مخالفتی را تحمل نمی کنند، وگرنه دیکتاتور نبودند. برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، آنچه را که در این رابطه درنامهٔ پیشین خود گفته بودم؛ یادآوری می کنم:

«از آنجا که من، وضعیت کنونی تناسب نیروها و سلطهٔ لحظه ای اقتدارگرایان را فقط در نظر نمی گیرم و مطلق اش نمی کنم و قابل تغییر می دانم؛ بر این باورم که در حال حاضر، می باید مردم را برای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی های اولیهٔ پامال شده: آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها و تشکلات مدنی، و تامین هر چه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ با بهره گیری از راه های آرام و مسالمت آمیز مبارزاتی تشویق و تجهیز کرد. {چه خوب. ولی شما دوستانی که خواست انتخابات آزاد را بکار می برند متهم به انقلاب و سرنگونی و حذف می کنید. چگونه است که خودتان نیز همین روش را پیشنهاد می کنید؟ گذشته از این همسویی، اگر رژیم مانع هرگونه آزادی مورد نظر شما، از جمله آزادی انتخابات است، چه باید کرد؟ راه حل من تکیه بر جنبش های اجتماعی است به عنوان اهرم فشار بر حکومت زورگو است. {

پاسخ بابک:

آقای علمداری! من به خود اجازه نمی دهم کسی را، به ویژه دوستان و هم‌زمانم را به چیز ناروایی متهم کنم. من بارها از آقای سیاوشی خواهش کردم توضیح دهد موضوع آن «انتخابات آزاد» چه می باشد؟ تا اگر استنباط من از نوشته های دوستان نادرست است، اصلاح بکنم. متأسفانه تا به امروز از دادن پاسخ امتناع کرده است. ولی تصادفاً دوستان مرا از نوشتهٔ اخیر آقای ملک محمدی باخبر کردند. نگاهی به نوشتهٔ ایشان روشن می کند که منظور دوستان از «استراتژی انتخابات آزاد»؛ متأسفانه همانست که من استنباط کرده بودم. پیشنهادی دوستان، به روشنی، چیزی جز Régime Change نیست.

لطفاً به فرازهای زیر از مقالهٔ آقای ملک محمدی که در سایت «اخبارروز» منتشر شده است، توجه فرمائید: «آنها باین عنوان که این استراتژی شکل امروزی تر همان استراتژی کهنه سرنگونی و بر اندازی است با آن مخالفت می کنند. البته تردیدی نیست که به یک معنا، یعنی از نقطه نظر مبارزه برای تحمیل انتخابات آزاد به جمهوری اسلامی و از نقطه نظر نتایج مورد نظر نیروهای دموکراتیک از یک چنین انتخاباتی، این طرح یک طرح آلترناتیو و براندازی است». و یا: «روشن می شود که گفتگوی یک انتخابات معمول، انتخاباتی در چهارچوب این نظام و برای تشکیل نهادهای متکی به قانون اساسی آن نیست، بلکه صحبت از انتخاباتی است برای گزینش نمایندگان همه گروهها و اقشار مردم جهت تشکیل مجلسی که قانون اساسی جدید را تقریر خواهد کرد. یا شاید انتخاب موقت قدرت مجریه ای باشد که دوران گذار را سازمان بدهد».

ملاحظه می کنی که بدون تردید می توان گفت که میان پروژهٔ «استراتژی انتخابات آزاد» پیشنهادی دوستان، با آنچه من دربارهٔ تامین پیش شرط های انتخابات های آزاد در جمهوری اسلامی می گویم، و آن رانه یک طرح مستقل، بل بخش جدائی ناپذیر از پیکار برای آزادی ها و تامین دموکراتیک می دانم، هیچگونه همسویی مضمونی و سنخیتی وجود ندارد. امیدوارم نه شما و نیز نه سایر دوستان من در «اجا»، دیگر کوشش نکنند به همه تلقین کنند که همه «انتخابات آزاد» می خواهند! فرقی

میان طرح بابک با پروژه «استراتژی انتخابات آزاد»، نیست! ویا طرح بابک، مرحله اول پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» می باشد! اگر نوشته ایشان زودتر به دست من رسیده بود، از بسیاری از بحث های پیش آمده پرهیز می شد.

آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری و بسیار پراهمیت بدست آمد؛ با ارزیابی مجدد توازن نیرو ها و آمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب با شرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت و مبارزه را تا تحقق تمام و کمال حاکمیت ملت، که در آن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده و رای آزاد ملت باشد، ادامه داد. {بسیار خوب. اگر نخواهیم خیلی کلی و شعاری سخن گفته باشیم، ابزار کسب این خواست ها چیست؟ ابزار من جنبش های اجتماعی است. دوست دارم ابزار و اهرم شما برای کسب این خواست ها را بدانم.}

پاسخ بابک: کاظم جان! ابزار وسیله کار، اشاره به چیزهای مشخص و ملموس و قابل رویت و تعریف دارد. این «جنبش های اجتماعی» که شما دائم از آن سخن می گوئید؛ یک مفهوم بسیار کلی است و چیز مشخصی را بیان نمی کند. منظورتان کدام جنبش های حتی و حاضراند که ابزار کار شما برای تحقق استراتژی انتخابات آزاد مورد نظرتان باشد؟ ارتباط من از صحبت های شما این است که در انتظار خیزش های اجتماعی از نوع «بهار عربی» یا آنچه در کشورهای اروپای شرقی رخ داد، هستید؟ چیزی که هنوز نخ نداده چگونه ابزار کارتان هست؟

اما برای تحقق آزادی ها و برنامه حداقل در مرحله کنونی در ایران، تکیه و محاسبه من استوار بر آکتورها و نیروهای سیاسی (ونه ابزار) موجود و حتی و حاضر در صحنه سیاسی کشور است. نظیر تشکلات زنان، دانشجویان، کارگران، احزاب سیاسی، جامعه مطبوعاتی کشور و تشکلات گوناگون و بی شمار مدنی؛ و آن پتانسیل اجتماعی میلیونی که با فریاد رای من کوا به میدان آمدند. درست است که این نیروها در حال حاضری سروسا هستند و چه بسا نمایندگان آنها در زندان اند. ولی این نیرو وجود دارد، هم اکنون نیز چندان بی حرکت نمی باشند. و گرنه چه نیازی به این همه سرکوب هابود؟

{شما اضافه کرده اید:} در این پیکار مرحله به مرحله، {من مرا حلی در طرح شما نمی بینم. جز آنکه حل مشکل اساسی، یعنی ادغام دین و دولت و ولایت مطلقه فقیه را به روز مبادا حواله داده اید. در زیربیشتر توضیح خواهم داد. آیا در مرحله اول خواست انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن طرح می شود؟ در مرحله دوم و سوم، ... چه خواست های طرح می شود؟ ممکن است خواست هر مرحله را روشن بیان کنید؟ من اگر بخوام نامی برای طرح شما انتخاب کنم می گویم: "انتخابات آزاد هم تاکتیک و هم استراتژی" زیرا شما از آغاز تا به آخر خواست انتخابات آزاد را طرح می کنید. البته بدون آنکه ابزاری برای کسب آن مشخص کنید. دوستانی مانند گنج بخش محاصره مدنی را ابزار کسب این خواست می دانند، و من جنبش های اجتماعی را، ابزار و اهرم پیکار شما برای عملی کردن انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن چیست؟}

پاسخ بابک: به این پرسش به اشکال گوناگون پاسخ داده ام و نیازی به تکرار ندارد.

بیگمان، اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی و تعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی و ترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پرتوان تر باشند، {هنوز مشخص نکرده اید که ابزار مبارزه شما با رژیم چیست. منظور شما از این جملات چیست؟ اتحاد، یا ائتلاف با اصلاح طلبانی که حتی حاضر به گفتگو با ما نیستند؟ متأسفانه آنها هنوز میان ما و خامنه ای متحد خود را مشخص نکرده اند. اصلاح طلبانی مانند خاتمی هنوز در توهم اند. آنها می خواهند از نیروی دموکراسی خواهان مانند ما حمایت بگیرند که با خامنه ای سازش کنند و همین رژیم را حفظ کنند. دوران این سیاست شکست خورده سپری شده است. ولی گذشته از این نکته حاشیه ای، من مصرانه علاقمندم در باره ابزار پیکار شما با رژیم دیکتاتوری بیشتر بدانم. چون

با طرح منشور اجا در محتوا اختلافی نیست. همانگونه که خودتان گفته اید در روش و نقشه راه اختلاف است. { رنگ و نشان خود را بر رویداد ها و چشم انداز سیاسی کشور بر جای خواهند گذاشت. سخن بر سر رنگ و نشان نیست. سخن از دگرگونی بدترین نوع دیکتاتوری، یعنی دیکتاتوری دینی است که به فردی مانند آیت الله منتظری هم رحم نمی کند.

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد و هم هدف روشن است. تفاوت من با برخی از دوستان از جمله در این است که آنها برای باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی و دموکراسی می باید آن را به یک صورتی، برانداخت. از جمله با «استراتژی انتخابات آزاد». اصلاح ناپذیری رژیم موضوع متفاوت از انتخابات آزاد بعنوان راه تعیین حاکمیت مردم است. شما باید نشانه های اصلاح پذیری رژیم را نشان دهید. دیگران می گویند رژیم اصلاح ناپذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود. روشن نیست برای چه هدفی. اگر شما هم می گوئید برای انتخاب حکومت مورد نظر مردم، پس تفاوت در چیست؟ اصل بر انجام انتخابات آزاد است که در هر دو نظر مشترک است. و رژیم انتخابات آزاد از هر نوع آنرا "کودتای خرنده" "براندازی نرم"، "انقلاب مخملی" می نامد و موسوی و کروبی را به خاطر آن عامل آمریکا می خواند و زندانی می کند. و شما بر سر اینکه هر نیرو بر بستر چه تحلیلی به همان راه و روش مشترک رسیده است مجادله می کنید. دوست عزیزم، چرا ما باید ما بر روی تحلیل دیگران مجادله کنیم. به چه باید کرد آنها توجه کنیم. بر اساس هر تحلیلی آنها خواهان انتخابات آزادند. شما هم با هر تحلیلی خواهان انتخابات آزادید. مجادله برای چیست؟ شما بر اصل انتخابی بودن مقامات مندرج در منشور اجا تکیه کرده اید و خود را پایدار به آن می دانید. به همین اصل بچسبید. تمام مقامات باید از طریق انتخابات آزاد تعیین شود. برای انتخابات آزاد هم شما خودتان پیش نیازهای آنرا گفته اید. مجادله برای چیست؟

پاسخ بابک: کاظم جان! به گمانم در بحث های پیشین، تفاوت مضمونی این دوا انتخابات به اندازه کافی نشان داده شده است. هر تردیدی هم بود، با مقاله اخیر آقای ملک محمدی، برطرف شده باشد.

اما داستان چیست؟

رژیم می پندارد که انتخابات آزاد قدرت را از دست آنها خارج می کند. و چون مردم ولایت فقیه و نظام اسلامی نمی خواهند با رای خود و بطور مسالمت آمیز آنها را حذف می کنند. اینکه رژیم فکر می کند حاکمیتی که از طریق انتخابات آزاد به قدرت برسد آنها را حذف خواهد کرد تقصیر مردم نیست. مردم در پی حذف آنها نیستند، در پی حذف حکومت مادل عمری ولایت فقیه و ادغام دین و دولت عوامل فساد انگیز و دیکتاتوری اند. به همین دلیل رژیم انتخابات آزاد مورد نظر شما یا سیا و وشی، یا جنبش سبز را کودتای نرم می خواند. در حالی که انتخابات شراکت در قدرت را بوجود خواهد آورد با سهم های متفاوت. رژیم نمی خواهد قدرت را با کسی، حتا با موسوی و کروبی و خاتمی شریک شود. اگر روند انتخابات آزاد آرام و بدون درگیری پیش برود دلیلی برای نگرانی آنها وجود ندارد. مگر آنکه آنها اصرار داشته باشند استبداد و سرکوب و فساد و بی عدالتی کنونی را ادامه دهند. دموکراسی نمی تواند بدون حذف مقام مادل عمری چه فقیه باشد و چه شاه، وادغام دین و دولت ساخته شود. ابزار این دگرگونی انتخابات آزاد است، نه انقلاب و خشونت.

در کشورهای بلوک شرق مردم با رای خود قدرت انحصاری احزاب کمونیست را حذف کردند، ولی کمونیست ها یا به نام حزب خود و یا با نام های جدید در قدرت سهیم شدند و عملا قدرت انحصاری را از دست دادند. در آمریکا لاتین نیز مردم دیکتاتوری های نظامی را از نظام سیاسی خود حذف کردند و ژنرال های دیکتاتور را خانه نشین کردند، ولی افرادی که در رژیم های سابق نقش داشتند، اگر مرتکب جنایت نشده بودند در دولت های سیویل و دموکراتیک از طریق انتخابات سهیم شدند. تقریبا در این گذارها به دموکراسی خشونت و انقلابی از نوع کلاسیک آن رخ نداد و همه از طریق انتخابات انجام گرفت. برعکس به همه خشونت های دوران جنگ سرد و دیکتاتوری نظامی خاتمه داد. مورد استثنا در آن زمان، نیکلای چایشسکو در رومانی بود که او برای تداوم دیکتاتوری مادام العمر خود به جای تسلیم شدن به اراده مردم، به سرکوب شدت بخشید. نتیجه پیوستن ارتش

انقلابی او به مردم بود. او قربانی کار خود شد. در حالیکه در کشورهای دیگر اروپای شرقی این ماجرا رخ نداد. در خاورمیانه دیکتاتورها در برابر خواست مردم که همان انتخابات آزاد و سهمیم شدن در قدرت بود مقاومت کردند. در نتیجه جنبش مردم به خشونت و در مواردی به جنگ داخلی کشیده شد. مبارک و قذافی خود سرنوشت خود را رقم زدند. آنها می توانستند شرافتمدانه دست از قدرت انحصاری بردارند و پس از سه و چهار دهه حکومت خود سرانه کنار بروند و حکومت تابع اراده مردم کنند و به حیات خود ادامه دهند. در ایران کدام یک از این شیوه ها پیش خواهد رفت؟ کسی نمی داند.

ولی من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیر می دانم. {بابک جان اینکه نوشته ای نقشه راه نیست، خواست شماست. واژه دیگر نقشه راه استراتژی است که من نمی دانم چرا شما در کاربرد آن اگراه دارید. گذشته از این، مگر جنبش سبز چه می خواست و می خواهد؟ شما خود را در برابر تجربه سی و سه ساله مردم قرار می دهید. مردم به خاتمی و موسوی و کروبی و باقی ماندن خامنه ای در مقام ولی فقیه رضایت دادند، و منتظر همان استحاله مورد نظر شما شدند، ولی پاسخ سرکوب خونین زندان و شکنجه دریافت کردند. دلیل آن قدرت نداشتن کافی جنبش های اجتماعی بود. استحاله مورد نظر شما چه تفاوتی با این تلاش دارد؟ به نظر می رسد شما انتخابات آزاد را "نقشه راه" خوانده اید. چه فرق می کند که اسم آنرا استراتژی بگذاریم یا "نقشه راه"؟ مشکل، نام گذاری نیست. مهم تلاشی است با همین خواست که رژیم به آن تن نمی دهد. رژیم برای باقی ماندن در قدرت انحصاری از توان مالی، تکنیکی، تبلیغاتی، نظامی و امنیتی کامل استفاده می کند که نگذارد جنبش های اجتماعی شکل بگیرد. آنها از تشکل و سازماندهی مردم واهمه دارند. آزادی خواهان باید این اصل مهم تجربی و نظری را به کار بگیرند که پاد زهر دیکتاتوری جنبش های اجتماعی است. بدون ترس از قدرت سازمان یافته مردم، یعنی جنبش های اجتماعی، هیچ دیکتاتوری تسلیم اراده آنها نمی شود. تجارب انقلاب 57 ایران، اروپای شرقی، آمریکایی لاتین و خاورمیانه را نگاه کنید مگر جز این بوده است؟}

پاسخ بابک: تذکر درستی است. آنچه من گفته ام، در واقع، بیان اعتقاد من به شیوه مبارزه و مشی سیاسی مورد نظر من بوده است. قصدم احتمالاً این بوده است که بگویم: «نقشه راه» رami باید بر مبنای چنین اعتقادی ترسیم کرد. این بی دقتی ها تاحدی ناشی از خستگی و بی حالی من است، ببخشید.

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژیم کنونی با رژیم شاه، از جمله در این است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً و این مهم تر از اولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت و ملت است که خواهان تغییر و تحول در راستای تامین «حاکمیت ملت» می باشد. {ولی دیکتاتوری آنها را هم تحمل نمی کند. دوست عزیزم، شما تجربه تمام جهان و سی و سه ساله خود ایران را رها کرده اید و به این امید بسته اید که در ایران امروز برخلاف دوره شاه یک "نیروی واسطه تنومندی" به نام اصلاح طلبان وجود دارد، ولی نمی گوئید دیکتاتوری تا زمانی به آنها اجازه حیات سیاسی می داد و می دهد که تابع اراده استبداد حاکم باشند. اگر آنها هم مانند شما آزادی خواه باشند، سرکوب خواهند شد، که شده اند. به نظر من امید واری را باید بر بستر واقعیت ها ساخت، نه آرزوها و آرمان های بریاد رفته و شکست خورده.} نیروی اجتماعی مهمی که متأسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاهای مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند. {رژیم همه این نیروهایی که شما نام برده اید را عامل بیگانه می خواند و شدیداً سرکوب می کند. حشمت الله طبرزدی، یکی از پایه گزاران تحکیم وحدت سالیان درازی است که در زندان استبداد است. عبدالله مومنی نیز همینطور. زیرا آنها هم مانند شما خواهان انتخابات آزاد اند. در این شرایط چه باید کرد؟ پاسخ من تکیه بر جنبش های اجتماعی مردم است. تمام نیرو باید صرف گسترش این اهرم اصلی

حذف دیکتاتورها بشود. گفتگو و ائتلاف ها و اتحاد ها هم باید به همین منظور، یعنی گسترده کردن جنبش های اجتماعی و خواست برقراری دموکراسی و تامین اراده مردم شکل بگیرد.}

پاسخ بابک: کاظم جان بحث های تکراری است. نظرم راپیشتر گفته ام.

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقرای حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و درچه مرحله ای باید طرح شود؟

توضیح بابک: گمان کنم درجریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من دراین راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن درپایان نقشه راه، و فرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما درآغازاین پیکار هستیم که همان دستیابی به آزادی های اولیه است. {بابک جانم، من از شما تعجب می کنم که علت اصلی وضعیت استبداد دینی کنونی را نمی بینی و حذف آنرا به مراحل نهایی حواله می دهی. در حالیکه همه مشکلات از ادغام دین و دولت، ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او ناشی شده است. این مقام تمام افراد فاسد را دور خود جمع می کند و جنایتکاران و دزدان را زیرچتر پوشش خود می گیرد. شخصیتی مانند دکتر کدیور، یک مجتهد و معتقد به اسلام، بر اصل ضرورت جدایی دین از دولت اصرار ورزیده است و حتی به کشورهای عربی هشدار داده است که از تجربه ایران بیاموزند و مبدا به این دام بیفتند. ولی شما واهمه دارید که این خواست اساسی و تعیین کننده را طرح کنید و آنرا به روز مبدا حواله می دهید. حتی دست یابی به آزادی های اولیه مورد نظر شما، که گاهی با آزادی انتخابات همراه می کنید و گاهی آنها را از انتخابات آزاد جدا می کنید، بدون جدایی دین از دولت، حذف ولایت مطلقه فقیه، حکومت مادام العمری ولی فقیه که در رأس همه اموزار نیروی نظامی، قضایی، رادیو و تلویزیون، شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام و غیره قرار دارد ممکن نیست. چنین وضعیتی است که تمام افراد فاسد را دور او جمع کرده است. دیکتاتوری و فساد شاه هم ناشی از مقام مادام العمری و قدرت مطلق او بود. اگر قدرت مشروط باشد، و مقامات دوره ای و انتخابی کسی جرات اینهمه فساد و سرکوب و حق کشی را نخواهد داشت. همه از آنجا ناشی می شود که رهبر مقام خود را تا آخر عمر می داند و دیگران هم به همین خاطر دور او جمع می شوند. درمورد ولایت فقیه از شاه هم بد تراست. زیرا او بر اعتقادات مردم و فریبکاری دینی آنها هم متوسل می شود. شاه هرگز کاری که خامنه ای با روحانیت کرد نکرده بود.}

پاسخ بابک: خیال نکن که من به این معضلات واقف نیستم و آرزوی حل آنها ندارم. منتهی آنچه تو می خواهی: «حذف ولایت فقیه، جدائی دین ازدولت و...»، جزاطریق سرنگونی رژیم، به هر شکل و شیوه ای، از جمله «استراتژی انتخابات آزاد»، بدست نمی آید.

اگر اینگونه خواست هارامحور قرار بدهیم و بر مبنای آن سیاستگذاری کنیم، علی می ماند و حوض اش! نیروئی که می باید این کارسنگین را انجام بدهد محدود به چند تشکل خارج کشور نظیر ما و برخی احزاب مربوط به اقلیت های قومی تجزیه طلب و هواداران پهلوی! کدام سازمان و نیروی سیاسی درون کشور به چنین طرح و برنامه ای لببیک خواهند گفت؟ عملاً حرف های بزرگ زده ایم و خواست های مهمی را مطرح ساخته ایم، بی آنکه قادر باشیم گام کوچکی در راه تحقق آن برداریم! به باور من، طرح شعارهای رادیکال و غیر عملی، بزرگ ترین هدیه به کسانی ایست که تو در آرزوی حذف آنها هستی!

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به بازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم بر قرار می شود؟

توضیح بابک: چنانکه پیش تر عرض کردم، من وضعیت کنونی را پایدار و مطلق نمی بینم. {بابک جان، من ناچارم باز نکاتی را تکرار کنم. این وضعیت کنونی سی و سه سال است ادامه دارد. و تنها رشد جنبش های مدنی و اجتماعی مردم رژیم را نگران می کند. اگر فشاری بر رژیم وارد نشود دلیلی ندارد که جز این بکند که تا به حال کرده است. دیکتاتور ها فقط با فشار مردم

ممکن است تن به خواست آنها بدهند. فشار مردم هم باید سازمان یافته و هدفمند باشد. یعنی ایجاد جنبش های اجتماعی. آیا شما هم به همین دلیل وضعیت کنونی را پایدار نمی دانید، یا دلیل دیگری دارید؟ نباید ترسید و از ضرورت ایجاد و تقویت جنبش های اجتماعی بعنوان اهرم فشار بر دیکتاتورها آشکارا سخن گفت. { کاظم جان! اصولاً رویکرد من به مسائل سیاسی، **ایجابی است، نه سلبی**. درنفسه راه مطلوب من، هرگونه توفیق کوچک و بزرگ ایجابی، در دستیابی به آزادی و حقوق انسانی؛ مثلاً حتی آزادی زندانیان سیاسی در بند کنونی، پیکار با حکومت فقها و نظامیان و پس زدن آنهاست. { پس زدن حکومت که ایجابی نیست. کاملاً سلبی است. { و این مبارزه را تا از نفس انداختن آنها، می باید ادامه داد. { کدام مبارزه؟ از نفس انداختن هم سلبی است و حذفی، نه ایجابی. شما می خواهید آنها را پس بزنید و از نفس بیاندازید، ولی نمی گوئید چگونه. با چه ابزاری. {

پاسخ بابک: کاظم جان خواهش می کنم از پلمیک کردن و میج گرفتن پرهیز کن. این کار در شأن شما نیست. حرف من این است که وقتی مادر سایه تلاش و پیکار ایجابی مردم، به موفقیتی در راستای تامین خواست های آزادی طلبانه مردم دست می یابیم، موفقیت ما، در عمل پس نشستن حکومت است. مبارزه ما ایجابی است. به جای مرگ براستبداد، گفته ایم زنده باد آزادی. این دوشویه مبارزه است، و لوازمی که نتیجه مشابهی ببار آورد.

دوست ارجمندم! وقت آن رسیده است که فرهنگ «حذف» را که همان اندیشه براندازی است، { بابک عزیزم، تفاوت پس زدن حکومت فقها و نظامیان، یا از نفس انداختن آنها با حذف حکومت فقها و نظامیان چیست؟ با کلمات بازی نباید کرد. پس زدن، کنار نهادن، سلب کردن، از نفس انداختن و حذف کردن همه منتهی به یک عمل می شود و آن از قدرت حذف کردن دیکتاتور ها است. { و اگر کسی آن را نگوید، پس «سازشکار و دنباله روجمهوری اسلامی است»، از خود دور کنیم و در جستجوی راه های ایجابی باشیم که البته دشوار است ولی تنها راه دستیابی به آزادی و دموکراسی ماندگار و پایدار است.

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سوچی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

توضیح بابک: به استثنای سازمان های حقوق بشرو نظایران، که اساساً با هدف و انگیزه دفاع از حقوق بشر به وجود آمده اند. و یاب برخی احزاب چپ که چنین حمایت هائی، برخاسته از باورهای ایدئولوژیک آنهاست؛ { قربانت گردم، احزاب چپ جهانی که مدافع احمدی نژاد هستند و جنبش سبز و قربانیان آن را عوامل آمریکا می خوانند. محکوم کردن نقض حقوق بشر در سازمان ملل توسط دول غربی انجام می گیرد، نه احزاب چپ. در رأی گیری ها برای محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران تمام دیکتاتوری های ریز و درشت از جمهوری اسلامی دفاع می کنند و دموکراسی های غربی از مردم و جنبش سبز. بسیاری از قربانیان نقض حقوق بشر در جهان به کشورهای غربی پناهنده می شوند و از مزایایی که هرگز در کشور خود نداشته اند بهره مند می گردند. به ندرت کسانی به چین و روسیه و کوبا و کره شمالی و سوریه و ... می رود. چرا؟

متأسفانه کسانی که از گذشته چپ می آیند هنوز نسبت به لیبرالیسم و دموکراسی شناخت واقعی پیدا نکرده اند و داوری شان هنوز با معیارهای ایدئولوژیک گذشته است. نمی خواهیم قبول کنیم که دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بخشی از فلسفه لیبرالی است. کشور انقلابی و چپ کوبا، مدافع نقض حقوق بشر جمهوری اسلامی است. عدالت بدون آزادی و دموکراسی آنها به همین جا ختم می شود. در کشورهای غربی، نیروها و احزاب لیبرال از حقوق بشر و دموکراسی در کشورهای غیر دموکراتیک دفاع می کنند. آنها در برابر محافظه کاران کشور خود قرار می گیرند. آیا شما تفاوتی میان احزاب سوسیال دموکرات کشورهای غربی و احزاب محافظه نمی بینید؟

درست است که همه دولت ها به دنبال منافع خود اند، ولی گاهی منافع غرب در دموکراسی شدن کشورهای دیگر است، نه ادامه دیکتاتوری. بطور مثال در برمه، چین، روسیه، ایران منافع غرب در آن است که بر این کشورها دموکراسی حاکم شود. واقعیت ها را آنطور که هست باید دید. اگر در این کشورها دموکراسی برقرار شود به سود غرب است. کما اینکه دموکراسی در فرانسه و ژاپن به سود آمریکا است. نه به زیان آن. مگر دموکراسی در برزیل و هند، تونس و مصر و ... به زیان غرب است؟ جهان دگرگون شده است. جهان دوره استعمار نیست. سالیان دراز احزاب چپ القا می کردند که آمریکا مدافع دیکتاتوری شاه است. در حالیکه

آمریکا مدافع شاه بود، نه دیکتاتوری او. زیرا غرب آلترناتیو شاه را کمونیست ها می دید و با آن به شدت مخالف بود. دفاع غرب از جنبش های آزادی خواهانه خاورمیانه ساختگی نبود و نیست. همانگونه که دفاع روسیه و چین از دیکتاتوری های خاورمیانه واقعی است.

به نظر من تجدید نظر چپ های سابق نسبت به خطا های نظری و عملی خود دو مرحله دارد. یکی نقد مارکسیسم – لنینیسم، و دیگری شناخت لیبرالیسم و دموکراسی غرب که در گذشته نسبت به آن نفرت داشتند. باید سعی نمود که در مرحله اول در جا نزیم و ابعاد مختلف داخلی و جهانی این دگرگونی فکری را بشناسیم.

در میان دول خارجی، من «متحد جهانی» دیگری، سراغ ندارم. به بیان آن سیاستمدارانگلیسی که گفت: انگلستان دوست و دشمن ندارد، فقط منافع دارد؛ دول بزرگ جهانی اساساً نگران و در جستجوی منافع خود هستند و دلشان برای مردم ایران نمی سوزد. {بایک جان تو خود بهتر از من می دانی که غرب یکدست نیست. کسانی در دول غرب هستند که دلشان برای مردم ایران می سوزد. دلشان می خواهد مردم ایران در آزادی زندگی کنند. همان کسانی که به هزاران خارجی پناه می دهند. ما باید شناختن را از غرب دقیق تر کنیم. برداشت ما در گذشته نسبت به غرب درست نبود به همین دلیل در پی نابودی آن بودیم و رابطه شاه با غرب را بد می دانستیم. همانگونه که برداشت مان از شوروی و چین درست نبود و حاضر بودیم منافع ایران را فدای منافع آنها کنیم. کاری که امروز جمهوری اسلامی می کند. اینکه هزاران نفر چپ از شرق به غرب پناهنده شده اند و می خواهند کشور خودشان هم مانند غرب رشد کند، و آزادی و دموکراسی داشته باشد، حتماً دلایلی داشته و دارد. باید آن دلایل را شناخت. نباید سطی از کنار این واقعیت های مهم رد شد.} آنها اگر منافع شان اقتضا کند، مارادریز نگاه ممکن است رها کنند. {من منکر این امر نیستم. برای یک آمریکایی مانند یک فرانسوی یا یک ایرانی، نخست منافع کشور خودش مهم است. این خود هویت فردی و جمعی انسان هاست.} انگونه که دولت شوروی در حساس ترین لحظه مبارزات مردم ایران، رادیو «پیک ایران» را برای خوشایند شاه، بست. {در دول غربی احزاب و نیروهایی هستند که به حقوق بشر و کمک به دموکراسی کشورهای دیگر اعتقاد دارند و بدون در نظر گرفتن ملیت و مذهب افراد از حقوق انسانی آنها دفاع می کنند. دولت ها حتی اگر مخالف آن هم باشند نمی تواند مانع شود.} و آمریکا شاه بیمار و در بستر مرگ را، به ملاحظه آیت الله خمینی به امان خدا سپرد. و اگر ادمردی همچون انور سادات نبود، چه بسا تحویل جمهوری اسلامی شده بود. {من شک ندارم اگر آمریکا شاه را پناه می داد احزاب چپ ایرانی و غیر ایرانی همراه با رژیم جمهوری اسلامی متعرض آن می شدند. کما اینکه برای اشغال سفارت آمریکا همانند اعدام کردن هویداها احزاب چپ هورا کشیدند. چپ باید نقش خود را در این ماجرای مخرب که به مردم و منافع ایران بسیار لطمه زد بیان و آنرا صمیمانه نقد کند.}

لذا کاظم جان! نباید زیادی به دول خارجی امید بست و نسبت به آنها توهم داشت و به امید آنها سیاست گذاری کرد. و یا چنین پنداشت که دول بزرگ، «متحد جهانی» ما در پیکار برای آزادی و دموکراسی هستند. آنها با خطر مسأله هسته ای، چون امنیت اسرائیل رتدید می کند، ایران را محاصره اقتصادی می کنند، ولی گمان نکنم حتی یک روز، بخاطر عدم رعایت حقوق بشر یا آزادی و دموکراسی در ایران، دست به تحریم ایران بزنند. {البته که آزادی و دموکراسی باید توسط مردم ایران ساخته شود. در اینجا سخن بر سر متحد جهانی است، نه فراتر از آن. من اضافه می کنم که اگر در ایران جنبشی وجود نداشته باشد متحد جهانی هم نقشی نخواهد داشت. تمام تلاش ها باید برای رشد جنبش های اجتماعی در ایران باشد. ولی اینکه روسیه طرفدار رژیم باشد یا جنبش سبز مهم است. اگر در سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران محکوم می شود باید دید چه کشورهایی با مردم همراهی می کنند و چه کشورهایی با سرکوب گران. این ها نمونه هایی از معنی متحد جهانی است. این حرکات نشان خواهد داد که مردم ایران روی کدام کشورها می توانند حساب کنند. روسیه و چین متحد مردم ایران نیستند، متحد استبداد ایران است.}

بالین حال، می باید از عامل مساعد جهانی که فعلاً فراهم است، برای اعمال فشار روی دولت جمهوری اسلامی، از برای این که زندانیان را آزاد کنند، دست از آزار مردم بردارند، حقوق بشر را رعایت کنند، و یا انتخابات ها را در آزادی برگزار کنند؛ نهایت استفاده را برد. اتفاقاً از مهم ترین وظایف ما در خارج کشور، همین تجهیز افکار جهانی و تشویق آنها برای حمایت از مبارزات مردم ایران است. {همه این نمونه ها نشان می دهد که شما هم معتقدید که مردم ایران متحد دارند. زیرا در همه این موارد روسیه و چین در

برابر خواست مردم ایران قرار گرفته اند. همانگونه که در بالا اشاره کردم دفاع از حقوق بشر و دموکراسی از لیبرالیسم بر می آید و در تمام کشورهای دموکراتیک غرب لیبرال ها هم نقش دارند. در گذشته ام نوشتم کسی که خود را آزاد اندیش می داند و مدافع آزادی و دموکراسی، نمی تواند علیه لیبرالیسم باشد. لیبرالیسم مادر همه آزادی هاست.}

ما متأسفانه «متحد جهانی» در مبارزه برای آزادی و دموکراسی نداریم. ولی بی گمان میلیون ها انسان آزاد منش، صدها حزب سیاسی و تشکلات حقوق بشری، و مطبوعات و غیره نسبت به مبارزات گاه کم مانند ملت ایران، به دیده تحسین می نگرند، حاضرند مثلاً پیام هواداری را امضا کنند یا درمیتینگ شرکت کنند، ولی نه بیشتر!

تفاوت بزرگ رژیم شاه با جمهوری اسلامی از جمله در این است، که رژیم شاه سخت با غرب پیوند خورده بود. وقتی شاه احساس کرد که غرب او را رها کرده است، تعادل خود را از دست داد. جمهوری اسلامی فرآورده غرب و دست نشاندۀ او نیست. اگر امروز در مسأله هسته ای آمادۀ سازش است، در اثر فشارهای کمرشکن تحریم اقتصادی است. و گرنه برای تذکرات و قطعنامه های دول بزرگ، تَره هم خورد نمی کرد! لذا کاظم جان امید ما باید به فرجام مبارزات ملت بزرگ ایران باشد نه خارجی ها!

{در بالا به این نکته اشاره کردم.}

قربانت بابک امیر خسروی 2012/05/10

ارتمند شما کاظم علمداری

کاظم علمداری:

تفاوت کمی (زمانی) است، نه ماهوی!

(2012/05/17)

دوست عزیز و گرامی ام، بابک جان

نمی خواستم پاسخی بنویسم. ولی با خواندن آخرین نوشته شما به این نتیجه روشن رسیدم که نخست وجوه اشتراک فراوانی میان نظرات شما و من وجود دارد، و دوم اینکه نظر شما با نظر دوستان دیگر مانند سیاوشی و ملک محمدی فقط یک تفاوت کمی (زمانی) دارد، نه تفاوت ماهوی آنطور که خودتان قبلاً تصور کرده بودید. اگر دوست و حوصله داشتید می توانید استدلال های من درباره این نتیجه گیری را در لابلای نوشته خودتان با خط قرمز بخوانید.

دوستدار شما

کاظم

دوست ارجمندم آقای علمداری، پس از عرض سلام!

توضیحات ویا پاسخ های من، روی همین متن (که با کاظم جان سلام آغاز می شود) با رنگ سبز و پاسخ بابک با رنگ سبز، مشخص شده اند. لطفاً توجه داشته باش که من به همه درنگ های شما پاسخ نداده ام. زیرا گاهی، تم ها تکراری است، ویا بعضی نکات و پرسش های شما را قبلاً در جای دیگر توضیح داده ام. منظورم این است که عدم پاسخ یا برخورد به مطالب شما، همواره به معنی موافقت نیست.

مخلص شما بابک 2012/05/16

(توجه: چون این گفتگوازسوی سایدوستان در میلینگ لیست دنبال می شود، و آنچه از نظرمی گذرد، توضیح در توضیح است. دنبال کردن آن شاید دشوار باشد. باید توجه داشت که اصل آن، نامه مورخ 2012/05/10 من به آقای علمداری است، که حتماً پیش تر، دریافت کرده اید. آقای علمداری تذکرات و پرسش ها و نقد هایی در جای جای نامه من قید کرده اند و برای مشخص شدن آنها، متن نوشته های خود را تیره رنگ کرده اند؛ که کاملاً قابل تشخیص است. این متن را نیز قاعداً دوستان قبلاً دریافت کرده اند. من، در روی این متن و برپادداشت های ایشان، توضیحاتی وارد کرده ام که با رنگ سبز و با قید «پاسخ بابک»، از بقیه تمیز داده می شود. امیدوارم با توجه به این توضیح، دنبال کردن نوشته چندان دشوار نباشد. بابک امیر خسروی)

کاظم جان سلام!

در آخرین نامه ات نوشته بودی: «این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش از چند روز تاب نیاوردی! از شوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم و ادامه گفتگو با آن دوست عزیز را استقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش های در متن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، بارنگ بنفش و توضیح بابک مشخص شده اند.

قربانت بابک 2012/05/10

بابک عزیزم، شما من را وادار کردید که باز سرت را درد بیاورم. سعی می کنم مختصر بنویسم. لطفا نوشته من را به همین رنگ در لابلای نوشته خودت بخوان.

دلیلی که من تاب نیاوردم و کفایت بحث را اعلام کردم این بود که دیدم موضوع مورد مجادله، یعنی "گفتگو با نیروهای سیاسی دیگر" به بحث تاریخی کشیده شد. راستش من ارتباط موضوعات تاریخی در نوشته شما را با موضوع "گفتگو" زیاد نمی فهمیدم. بطور مثال من نتوانستم ارتباط موضوعی مانند اختلاف فرقه قزلزل باش شیعه علی الهی و یا "اهل حق" با دولت شیعه صفوی در قرن نهم که شما به آن اشاره کردید را با موضوع مورد بحث ما یعنی گفتگوی امروز نیروهای سیاسی بفهمم. حال چه اختلاف آنها قومی بوده یا دینی یا هردو به بحث ما کمک نمی کرد و نمی کند. به ویژه آنکه ما ایرانیان، برخلاف غربی ها، گرایش مان به کلی گویی است تا موضوعات مشخص. ترسیدیم که بحث ما دچار این عارضه نامفید بشود. خوشبختانه آن تاب نیاوردن و ترمز زدن سبب شد که ما به مسیر واقعی بحث برگردیم که حالا به انتخابات آزاد هم کشیده شده است.

در این نوشته ممکن است شیوه پاسخ در پاسخ کمی ابهام آفرین باشد. می بخشید. ولی این روش مزایایی دارد که خواننده می تواند بحث را بدون مراجعه به متون قبل پی بگیرد و ببیند که آیا من به گفته مشخص شما پاسخ گفته ام یا خیر. نوشته قبلی شما به رنگ قهوه ای است. پرسش های قبلی من به رنگ سیاه و پاسخ های شما به رنگ بنفش و شما می توانید پاسخ ها و پرسش های جدید من را به همین رنگ بین دو { } بخوانید.

پاسخ بابک: اینکه من بناچار اشاره ای به نکاتی از تاریخ کرده بودم، بدان جهت بود که اولاً در خلال نامه های شما و دیگر دوستان، ضرورت گفتگو و مناسبات با رضا پهلوی و مدعیان استقرار دوباره دودمان پهلوی مطرح شده بود. ثانیاً ولی به ویژه، در جریان گفتگو میان ما، آقای ملک محمدی نامه ای به شما نوشته و نکات متعددی در اصلت و نوآوری پایه گذار دودمان پهلوی به آگاهی شما رسانده بود. بالین حال، چون مخاطب نامه نبودم، قصد پاسخ به ایشان نداشتم. تا اینکه شما در نامه تان در اشاره به بیانات آقای ملک محمدی و حمایت از نظریات ایشان نوشتید: «آنچه آقای ملک محمدی با زبان بسیار گویا و روشن و منسجم نوشته اند اصل مطلب است. به نظر من بند بند نوشته او قابل تعمق است. نوشته او توضیح تحلیلی بسیار دقیقی است که من راز پاسخ دادن به دوستان دیگری نیازی کند. ... به نظر من این نوشته می تواند اساس یک سیاست پردازی درست را برای جمهوری خواهان مدافع دموکراسی تنظیم کند».

تصدیق می فرمائید که برای ادامه بحث با شما، دیگر نمی توانستم از نقد نوشته ایشان که شما مورد تائید و حمایت قرار دادید، خودداری بکنم. دیگری از این توضیح نمی دهم. خواشتمندم پس از این چند کلمه، بار دیگر توضیحات مرا از نظر بگذرانید، آن وقت ملاحظه خواهید کرد، آن اشارات، اگر هم خوشایند نباشند، ولی یادآوری آنها، ضرورت داشت.

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیر خسروی، سلام

بر خلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبزو اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جناب عالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما رابه سیاووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی ویا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاووشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شما می پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟»؛ ما را بیهوده وارد نوعی پلمیک بادوستان دیگر می کند. که واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من از وارد شدن در اینگونه بحث ها اکراه دارم وبا اجازه شما از پرداختن به آن در این میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیزی کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه وخصوصی سوال کنید. [قریبات کردم این ابداء پلمیک نبود. شما خودتان اصرار داشتید که نزدیکی نظری خودتان با نگهدار و دوری از نظر سیاووشی را نشان دهید. و من نشان دادم چنین نیست. نظر شما به سیاووشی نزدیک است. شما هم مانند سیاووشی از انتخابات آزاد و پیکار برای آن سخن گفته اید. در حالیکه نگهدار می خواهد با همه از جمله خامنه ای گفتگو کند. که البته ایرادی هم ندارد. من خودم گفتگو را یک ارزش و کم هزینه ترین راه رسیدن به شناخت و توافق دانستم. ولی باید مراقب بود که به نام گفتگو به دام بند و بست با رژیم که زنده یاد قاسملو را در پوشش مذاکره به هتلی کشاند و ترور کرد نیفتیم و برای خوش آمدن دیکتاتور های سرکوبگر دو تا پس گردنی به نیروهای آپوزیسیون نزنیم. چون خامنه ای اهل گفتگو نیست. مانند هر دیکتاتور دیگری او زمانی تن به مذاکره، نه گفتگو، خواهد داد که زیر فشار جنبش های اجتماعی قرار بگیرد و انگران قدرت انحصاری خود بشود. این یک اصل تجربی است و من در گذشته در باره آن نوشته ام. اینجا هم تکیه می کنم. مقابله با دیکتاتوری با رشد جنبش های اجتماعی ممکن است.}

پاسخ بابک: راستش را بخواهید، هردوی این دوستان برای من عزیز و محترم اند. آرزوی من این بوده وهست که درمواضع سیاسی، به هردوی آنها نزدیک باشم وباهم باشیم. ولی متأسفانه درمسائل و مباحثی، با هردوی آنها مرزبندی دارم. این نکته ای بود که من توجه شما را به آن جلب کردم، با این تفاوت که من اضافه نمودم که نظر شما به سیاووشی نزدیک تر است تا نگهدار. ولی متأسفانه شما این نکته من که به نوعی مورد تأیید سیاووشی و نگهدار نیز قرار گرفت بد تعبیر کردید و فکر کردید که من می خواهم میانه شما را با دوستان دیگر بهم بزنم. من با نامه نگاری فرخ نگهدار به آیت الله خامنه ای وباتزاشتی ملی ایشان مخالف بودم. و چنین ابتکارهائی را در شرایط کنونی سیاسی کشور، هنگامی که آیت الله خامنه ای در راس همه عملیات سرکوبگرانه قرار دارد و توازن نیروها نیز امکان گفتگوی برابر و سالم وسازنده راناممکن می سازد؛ زیانبار می دانم. نه این که با اصل گفتگو، اگر شرایط اش فراهم باشد، مخالف بوده باشم. من که در اندیشه وعمل، عمیقاً اصلاح طلب (Reformiste) هستم وبه این مشی تا به آخر، پایبندم؛ چگونه ممکن است مخالف با گفتگو باشم؟ مساله درآماده بودن شرایط برای هر گفتگو، با در نظر گرفتن سود و زیان آنست.

در یادداشت های پیشین، باتفصیل بیشتر، نشان دادم که میان آنچه من، فرام آوردن پیش شرط های آزادی انتخابات ها در جمهوری اسلامی، خواستار آن هستم، با آنچه آقای سیاووشی در رابطه با برگزاری یک انتخابات زیر نظر ناظران بین المللی، دروراء دولت بر سر کار، وبادورزدن آن وتحمیل آن در سایه «محاصره مدنی» پیشنهاد می کند؛ هیچگونه همسوئی وسنخیتی وجود ندارد. تفاوت واقعاً از زمین تا آسمان است! من نمی فهمم چگونه وبرچه اساسی شما می گوئید: «نظر شما به سیاووشی نزدیک است؟!»

صرف این که در نوشته های ما، کلمات آزادی وانتخابات مشاهده می گردد، کافی برای همسو بودن این دونظریه ناسخ ومنسوخ است؟ در زیر این موضوع را باز کمی توضیح می دهم.

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

توضیح بابک: در همان نامه اول در اشاره به منشور «اجا» که من و شما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام ماتدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه ما متحد ساختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی براساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد!»

بسیار عالی و چه خوب که شما همچنان به این اصول پایدارید. لطفاً مشخص بفرمائید این خواست ها را چگونه می خواهید در شرایطی که رژیم نرگس محمدی را به اتهام پوچ و داشتن دو فرزند خردسال و آواره شدن همسرش به زندان می برد بدست آورید. من معتقدم که بدون شکل گیری جنبش های اجتماعی و متحد شدن مردم علیه عاملین این فجایع رژیم تن به این خواست های که شما طرح کرده اید نمی دهد. آنها سه دهه است که بر قدرت و ثروت ملی سوارند و تا زیر فشار نباشند حاضر نیستند به اراده مردم تن دهند. این ویژگی تمام دیکتاتوری هاست و دیکتاتوری دینی یکی از بدترین آنهاست. سی و سه تجربه کافی نیست؟ البته رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد که براو فشار بیاورد. آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد. همانگونه که در بهار عربی هم دیده شد، دیکتاتورها تنها زمانی به خواست مردم تسلیم خواهند شد که فشار مردم را حس کنند؟ وگرنه تکرار اینکه ما خواهان اصلاحات تدریجی و انتخابات آزاد، استحالۀ رژیم هستیم آنها را وادار نمی کند که به اراده مردم تن دهند.}

پاسخ بابک: کاظم جان! برنامه های پیشین، به جزء جزء نکات مندرج در فراز بالا پاسخ داده ام. بناچار اجمالاً تکرار کنم: اولاً- من در تحلیل خود، وضعیت بسته و خفقان آورکنونی را پدیده ای نسبتاً گذرا و محکوم به تغییر می دانم. این درست است، ولی دیکتاتورها خود به خود کنار نمی روند، باید آنها را کنار زد. و این کار هزینه دارد. شرایط جهانی و منطقه نیز آن را بر نمی تابد. درست است. اضافه بر ماها و نیروهای آزادیخواه درون کشور، در خارج از حاکمیت؛ نیروی پرتوان اصلاح طلبی در درون و پیرامون حاکمیت وجود دارند و منتظر فرصت اند. درست است. پتانسیلی در جامعه ایران برای آزادی و دموکراسی وجود دارد که من آن را نیروهای واسطه نامیده ام، که در زمان شاه وجود نداشت. این نیرو در عین حال از یک پختگی سیاسی برخوردار است که بسادگی، با سینۀ باز، به استقبال مسلسل و کلاشیکوف نمی رود. کاملاً درست است. آفرین بر شما. خواهشمندم «بهار عربی» را به رخ من نکشید. ایران، لیبی و سوریه و مصر نیست. این شبیه سازی ها، و اساساً هیچ شبیه سازی دیگر، معضل ایران را حل نمی کند. فکرنمی کنی بهترین باشد که کپی برداری هاوشبیه سازی ها را کنار بگذاریم؟ ایران را باید به طور مشخص و با ویژگی هایش بررسی نمود و در تلاش تدوین «نقشه راه» متناسب با واقعیت ایران باشیم؟

بابک جان،

من در این زمینه شبیه شما فکر می کنم و درباره آن هم مقاله نوشته ام که ایران هیچکدام از این کشورهای نیست. در برابر آنهايي که آمار دروغ ده ها هزار کشته در لیبی می دادند نیز همین گونه استدلال کردم. احتمالاً شما مقاله من را نخوانده اید. ولی نکته این است زمانی که هیچ کس انتظار خیزش مردمی را در کشورهای عربی نداشت، مردم بلند شدند و چهار دیکتاتور را به زیر کشیدند. اگر بقیه دیکتاتور هم مانند بن علی زود قدرت را ترک می کردند، آنهمه کشتار و ویرانی رخ نمی داد. در اروپای شرقی هم چیزی شبیه به این رخ داد، تقریباً بدون خونریزی. در فلیپین هم همینطور. در ایران هم ممکن است چنین شود و بایک تفاوت بزرگ که شما به آن اشاره کرده اید و من میخواهم روی آن تأیید بیشتری بکنم. آن موقعیتی که اخوان المسلمین در مصر دارد، جنبش سبز و اصلاح طلبی در ایران دارد. فاکتوری که در کشورهای عربی نبود. حضور جنبش سبز، اصلاح طلبان و خرده

جنبش های دیگری که شما از آنها نام برده اید بسیار مهم است. این جملات شماسست. "نظیرتشکلات زنان، دانشجویان، کارگران، احزاب سیاسی، جامعه مطبوعاتی کشوروتشکلات گوناگون وبی شمارمدنی؛ وآن پتانسیل اجتماعی میلیونی که با فریادِ رای من کو! به میدان آمدند." نباید این واقعیت مهم را در تحلیل های و نظردهی ها نا دیده گرفت. باید این جنبش های داوم و قوام بخشید و هیچ مغایرتی هم ندارد که خواست قانونی انتخابات آزاد و حزب و سندیکا را هم دائما تکرار کرد. ولی خواست مرکزی این جنبش باید روشن و عامه فهم و قانونی باشد و آن آزادی انتخابات است. جنبش سبز نشان داد که مردم ایران برای حذف دیکتاتوری و آزادی انتخابات مصمم اند، ولی اسحله بدست گرفتن را درست نمی دانند. شما در نوشته خود از حضور اصلاح طلبانی نام برده اید که می توانند نقش بزرگی بازی کنند. آنرا فراموش نکنید و نگویند توده های عاصی را درخیابان رها کردن خطرناک است. تظاهرات سه میلیونی سکوت را فراموش نکنید. مردم ایران برای دموکراسی بسیار آماده تراز کشورهای عرب اند.

کاظم عزیزم! اشکال معرفتی برخی ازدوستان مایلین است که سپهرسیاسی ایران راتارسته واصلاح ناپذیرمی پندارند. یادشان می رود که درهمین جمهوری اسلامی، با همین آیت الله خامنه ای درمقام ولی فقیه، رویداد خرداد 72 پیش آمد. محمد خاتمی علی رغم وی، دوباررئیس جمهورانتخاب شد. زمانی بود که قوای مقتته ومجریه وشوراها دردست اصلاح طلبان بود. همه اینها به خامنه ای تحمیل شد و او را غافل گیرکرد، نه آنکه او خواستارآن بود. درست برعکس. او با تمام توان در مقابل آن ایستاد و خرابکاری کرد و خاتمی را به قول خودش به تدارکچی بدل کرد. رژیم از 2 خرداد درس آموخته است که نگذارند خاتمی ها دو باره انتخاب شوند. کودتای انتخاباتی سال 88 هم نه انقلاب بود و نه موسوی می خواست جمهوری اسلامی را سرنگون کند. خامنه ای هیچ اصلاحاتی را تحمل نمی کند، حتی بدست رفسنجانی، و خودش هم اهل اصلاحات نیست. این رژیم نه می تواند اصلاحات انجام دهد و نه می تواند بدون اصلاحات دوام بیاورد. چنین وضعیتی است که رژیم از یکسو تنش با را کش می دهد و از دگرسو سرکوب داخلی را شدید تر می کند. در میان مردم ایران زیان های فراوان می بینند. این است که من معتقدم فقط فشار مردم، در شکل یک جنبش اجتماعی می تواند خامنه ای را وادار کندکه به اراده مردم تن دهد. خواست این جنبش هم براندازی نیست، بلکه انتخابات آزاد است که درقانون رژیم هم تصریح شده است. چرا با دست خودمان می خواهیم حرف رژیم را تکرار کنیم که انتخابات آزاد انقلاب نرم است؟ افسوس که سستی کردند وازاین موقعیت استثنائی که ازحمایت مردمی برخورداربودند، بهره گیری نکردند وفرصت ها ازدست رفت. علی رغم یاس مقطعی مردم ازاصلاح طلبان، دیدیم که باردیگرجنبش بزرگ سبز، درست است، جنبش سبز اینبار، به رهبری میرحسین موسوی سربرآورد، که به مراتب عمیق تروگسترده ترازاولی بود، بله به مراتب عمیق تر و گسترده تر از اولی، و سومی باید باز هم عمیق تر و گستره تر بوجود آید تا آنها مجبور به عقب نشینی شوند. درست است که این جنبش سرکوب شد. ولی جنبش سبزوآن ملیون ها مردمی که آفریننده آن بودند وبه میدان آمدند وفریاد رای من کو سر دادند؛ ازمیان نرفته اند. بل پخته ترشده وبآگاهی بیشتر، درپی فرصت اند. بابک عزیزم، تمام حرف من همین است. جنبش سبز نمرده است، همانطور که خودت گفته ای ، باردیگر عمیق ترا وگسترده سربرخواهد آورد. من بهتر از شما نمی توانستم لب نظرم را بگویم. ما باید خود را برای آن جنبش آماده کنیم، نیروهای دموکراسی خواه را دورهم جمع کنیم، گفتگو و تبادل نظر کنیم. کاری که این مدت ما در ایمیل لیست انجام دادیم باید بطور مستمر و از روش های مختلف از جمله نشست ها انجام بدهیم. از گفتگو با کسانی که خواهان گفتگو هستند و درد مردم را دارند نهراسیم. و بدانیم که اگر قرار است خامنه به اراده مردم تن دهد برائر فشار جنبش همگانی خواهد بود، نه گفتگو و خواهش و تمنا با او. دیکتاتورها فقط زبان فشار، یعنی جنبش مردم را می فهمند. خامنه ای دلیلی ندارد که در برابر مردم پراکنده و نیروهای سیاسی بی سازمان و برنامه و رهبری تن به خواست آپوزیسیون بدهد و بگذارد که حزب و سندیکا درست کنند.

چرا شما فکرمی کنید که همه چیزتمام شده است؟ ومی گوئید:انجام اصلاحات وتغییرات دردرون نظام، دیگرامکان ناپذیراست؛ مگرجنبش سبزمورد اشاره شما در درون نظام بود؟ وبه اینجا رسیده اید که برای دستیابی به آزادی ابتدا می باید رژیم رازمیان برداشت؟ من کجا چنین گفته ام؟ نظر من دوام و قوام جنبش سبز برای آزادی انتخابات است. مراحلی که شما در طرح خود نام برده اید بند های مذاکره ایی است که بعد از ایجاد اهرم فشار (جنبش اجتماعی) میان حکومت کنونی و آپوزیسیون باید

انجام بگیرد. خامنه ای تنها زیر فشار یک چنین جنبشی ممکن است تن به مذاکره و انتخابات آزاد بدهد، نه بدون آن. کاری که در اوج جنبش سبز رفسنجانی تلاش کرد انجام بگیرد و خامنه ای زیر بار نرفت.

ثانیاً - درست است که می گوئی «رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد». آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد».

ومی پرسى: «درشرایطی که فردی مانند خاتمی اجازه فعالیت سیاسی ندارد و حکومت مانع یک تجمع بیست نفره می شود، مراسم دفن و کفن راسرکوب می کند، وکیل مدافع رازندان می کنند و موارد بسیاری که نیاز به بازگوکردن آنها نیست چگونه می خواهید حزب و سندیکایی بسازید که دیکتاتوری کناربزند؟».

آنچه را که توازش شرایط سرکوب و خفقان به قلم آورده ای؛ کم و بیش، همه آگاهییم. بدیهی است که در چنین شرایطی، دستیابی به حداقل خواست های پیشنهادی من، با آن که این خواست ها در همین قانون اساسی نیز مندرج اند، ولذا یک خواست قانونی نیز هستند، کار دشواری می باشد. در این اوضاع و احوال، و با همه این دشواری ها، شگفتی در طرح پیشنهادی شما برای برپائی «جنبش های اجتماعی» است! و آن نیز «جنبش های اجتماعی [که] از اساس غیرقانونی و علیه بی قانونی شکل می گیرند!» بدیهی است که وقتی نتوان حزب و سندیکا به وجود آورد، شکل گیری جنبش های اجتماعی غیرقانونی، اگر غیرممکن نباشد، به مراتب دشوارتر از احیاء و بازسازی احزاب و سندیکاهای سرکوب شده موجود می باشد. البته تشکیل حزب و سندیکا قانونی است، ولی مشکل این است که رژیم سی و سه سال است مانع تشکیل آن شده است و در آینده هم نخواهد گذاشت تشکیل شود. برعکس، رژیم احزاب قانونی اصلاح طلبان را هم غیرقانونی اعلام کرده است و مانع فعالیت قانونی آنها شده است در چنین وضعیتی راهی جز مقاومت مدنی نیست. وقتی رژیم نمی گذارد شما قانونی میتنگ داشته باشید، نشریه منتشر کنید، یا باید مبارزه را کنا بگذارید، یا میتینگ غیر قانونی برپا کنید و نشریه غیر قانونی منتشر کنید. من راه سومى نمی شناسم. همه اینها هزینه دارد. بدون هزینه هم آزادی و دموکراسی بدست نمی آید. مگر این که منظورتان، چنانکه از نوشته های تان استنباط می شود؛ نوعی انفجار اجتماعی باشد، منظور من، آنگونه که قبلاً هم نوشته جنبش سبز است، شما آنرا انفجار اجتماعی می خوانید؟ که آن راهم انتظار دارید، روزی از جائی، به گونه مثلاً برخی کشورهای عربی، پدیدار شود! خیر مانند کشور خود ما. چگونه می توان سر نوشت ملت ای همچون ایران را بدست توده عصیان زده خیابان ها سپرد؟ چگونه و به قول شما با کدام ابزاری می خواهید و می توانید، این مردم بی شکل عصبانی راهدایت بکنید؟ با نیروی اصلاح طلبان که شما بعنوان نیروی وسط از آنها نام بردید. با نیروها ده ها خرده جنبشی که خودتان از آنها نام بردید. با نیروی جنبش سبز که خودتان زنده بودن آنها را تصدیق کرده اید. با میلیون ها مردمی که شعار حمایت از موسوی و کروبی و علیه دیکتاتوری می دادند. و باز دنبال فرصتی می گردند که به خیابان بیایند. اگر حرکت مردم در آستانه انقلاب بهمن کنترل شد، بخاطر وجود رهبری فرهنگد و تشکیلات آخوندها بود. حالاً جز سازمان مجاهدین خلق و تا حدی سلطنت طلبان، کدام است آن نیروی موافق با براندازی که این وظیفه سنگین را بردوش بگیرد؟ آیا جنبش سبز در پی براندازی بوده است؟ آیا اصلاح طلبان مدافع جنبش سبز و مخالف نظام ولایت فقیه و خواهان جدایی دین و دولت، خواهان براندازی اند؟ نظرم همین است. آنها دریافته اند که ریشه تمام مصائب در ولایت مطلقه فقیه و ادغام دین و دولت است. من حرفی فراتر از آنها نزده و نمی زنم. آنها هم معتقدند که بدون جنبش مردم نمی تواند خامنه این را وادار به عقب نشینی کرد.

اطمینان داشته باش که من همچنان برامضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشه راه» (Feuille de Route) و «شیوه مبارزه» برای تحقق این جامعه آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعه آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزه آرام و گام به گام و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله پیکار سیاسی هستم. {فکر نمی کنم کسی به انقلاب معتقد باشد. نباید تفاوت مصنوعی بوجود آورد. مگر دکتريزدي، نرگس محمدی، دادخواه، نسرين ستوده و ديگر زندانيان به انقلاب معتقد بودند و کار انقلابی کرده بودند که به زندان های دراز مدت محکوم شده اند؟ دیکتاتورها هیچ مخالفتی را تحمل نمی کنند، وگرنه دیکتاتور نبودند. برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، آنچه را که در این رابطه در نامه پیشین خود گفته بودم؛ یادآوری می کنم:

«از آنجا که من، وضعیّت کنونی تناسب نیروها و سلطه لحظه ای اقتدارگرایان را فقط در نظر نمی گیرم و مطلق اش نمی کنم و قابل تغییر می دانم؛ براین باورم که در حال حاضر، می باید مردم را برای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی های اولیه پایمال شده: آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها و تشکلات مدنی، و تامین هر چه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ با بهره گیری از راه های آرام و مسالمت آمیز مبارزاتی تشویق و تجهیز کرد. {چه خوب. ولی شما دوستانی که خواست انتخابات آزاد را بکار می برند متهم به انقلاب و سرنگونی و حذف می کنید. چگونه است که خودتان نیز همین روش را پیشنهاد می کنید؟ گذشته از این همسویی، اگر رژیم مانع هر گونه آزادی مورد نظر شما، از جمله آزادی انتخابات است، چه باید کرد؟ راه حل من تکیه بر جنبش های اجتماعی است به عنوان اهرم فشار بر حکومت زورگو است. }

پاسخ بابک:

آقای علمداری! من به خود اجازه نمی دهم کسی را، به ویژه دوستان و همرزمانم را به چیزناروایی متهم کنم. من بارها از آقای سیاوشی خواهش کردم توضیح دهد موضوع آن «انتخابات آزاد» چه می باشد؟ تا اگر استنباط من از نوشته های دوستان نادرست است، اصلاح بکنم. متأسفانه تا به امروز از دادن پاسخ امتناع کرده است. ولی تصادفاً دوستان مرا از نوشته اخیر آقای ملک محمدی باخبر کردند. نگاهی به نوشته ایشان روشن می کند که منظور دوستان از «استراتژی انتخابات آزاد»؛ متأسفانه همانست که من استنباط کرده بودم. پیشنهادی دوستان، به روشنی، چیزی جز Régime Change نیست. لطفاً به فرازهای زیر از مقاله آقای ملک محمدی که در سایت «اخبارروز» منتشر شده است، توجه فرمائید: «آنها باین عنوان که این استراتژی شکل امروزی تر همان استراتژی کهنه سرنگونی و بر اندازی است با آن مخالفت می کنند. البته تردیدی نیست که به یک معنا، یعنی از نقطه نظر مبارزه برای تحمیل انتخابات آزاد به جمهوری اسلامی و از نقطه نظر نتایج مورد نظر نیروهای دموکراتیک از یک چنین انتخاباتی، این طرح یک طرح آلترناتیو و براندازی است». و یا: «روشن می شود که گفتگوی انتخابات معمول، انتخاباتی در چهارچوب این نظام و برای تشکیل نهادهای متکی به قانون اساسی آن نیست، بلکه صحبت از انتخاباتی است برای گزینش نمایندگان همه گروهها و اقشار مردم جهت تشکیل مجلسی که قانون اساسی جدید را تقریر خواهد کرد. یا شاید انتخاب موقت قدرت مجریه ای باشد که دوران گذار را سازمان بدهد».

بابک جان،

اگر انتخابات آزاد که منجر به تغییر قانون اساسی شود، یعنی حذف ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او و ادغام دین و دولت به معنای سرنگونی باشد، شما هم همین خواست را با کمی تأخیر می خواهید. اینطور نیست؟ مگر شما خود این تغییرات بنیادین را در مرحله آخر طرح خود قرار نداده اید؟ تفاوت نظر شما با کسانی که می گویند انتخابات آزاد برای تغییر قانون اساسی لازم است، کیفی و ماهیتی نیست، بلکه کمی و شامل زمان است. همان خواستی که آنها امروز دارند شما می خواهید فردا انجام بدهید. با این تفاوت که شما استدلال می کنید، نه اینکه این خواست های نادرست است، بلکه در شرایط کنونی عملی نیست. بنابراین بهتر آن نیست که به جای بحث در باره درستی و نادرستی تغییر قانون اساسی، حذف ولایت مطلقه فقیه و جدایی دین و دولت درباره زمان بندی آن صحبت کنیم؟ منشور اجا هم که شما خود را پایدار آن می دانید همین خواسته را مطرح می کند. بنابراین تفاوت نظر شما با سیاووشی و ملک محمدی یک تفاوت زمانی است، نه ماهیتی.

ملاحظه می کنی که بدون تردید می توان گفت که میان پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» پیشنهادی دوستان، با آنچه من درباره تامین پیش شرط های انتخابات های آزاد در جمهوری اسلامی می گویم، و آن رانه یک طرح مستقل، بل بخش جدائی ناپذیر از پیکار برای آزادی ها و تامین دموکراتیک می دانم، هیچگونه همسوئی مضمونی و سنخیتی وجود ندارد. امیدوارم نه شما و نیز نه سایر دوستان من در «اجا»، دیگر کوشش نکنند به همه تلقین کنند که همه «انتخابات آزاد» می خواهند! فرقی میان طرح بابک با پروژه «استراتژی انتخابات آزاد»، نیست! و یا طرح بابک، مرحله اول پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» می باشد! اگر نوشته ایشان زودتر به دست من رسیده بود، از بسیاری از بحث های پیش آمده پرهیز می شد. من امیدوارم که با شما

پس از خواندن نکته ای که در بالا بدان اشاره کردم به یک پاسخ روشن تر برسیم. زیرا تمام خواست های شما در حد کسب پیش نیازهای انتخابات آزاد محدود نمی شود. شما با ولایت مطلقه فقیه و ادغام دین و دولت نیز مشکل دارید و آنها را به درستی مانع حاکمیت مردم می دانید.

آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری و بسیار پراهمیت بدست آمد؛ با ارزیابی مجدد توازن نیرو ها و آمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب با شرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت و مبارزه را تا تحقق تمام و کمال حاکمیت ملت، که در آن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده و رای آزاد ملت باشد، ادامه داد. {بسیار خوب. اگر نخواهیم خیلی کلی و شعاری سخن گفته باشیم، ابزار کسب این خواست ها چیست؟ ابزار من جنبش های اجتماعی است. دوست دارم ابزار و اهرم شما برای کسب این خواست ها را بدانم.}

پاسخ بابک: کاظم جان! ابزار وسیله کار، اشاره به چیزهای مشخص و ملموس و قابل رویت و تعریف دارد. این «جنبش های اجتماعی» که شما دائم از آن سخن می گوئید؛ یک مفهوم بسیار کلی است و چیز مشخصی را بیان نمی کند. منظورتان کدام جنبش های حقیقی و حاضران که ابزار کار شما برای تحقق استراتژی انتخابات آزاد مورد نظرتان باشد؟ استنباط من از صحبت های شما این است که در انتظار خیزش های اجتماعی از نوع «بهار عربی» یا آنچه در کشورهای اروپای شرقی رخ داد، هستید؟ چیزی که هنوز رخ نداده چگونه ابزار کارتان هست؟ در بالا گفتم و در یادداشت های قبلی هم تأکید کردم که منظور من جنبش اجتماعی سبز است که شما خود اذعان کرده اید که زنده است و من گفتم باید دوام و قوام یابد و کمبود های آن جبران شود. ابزار کار برای مجبور کردن رژیم به انتخابات آزاد چنین جنبشی است. زیرا تجارب ده ها کشور دیکتاتوری دیگر این امر را ثابت می کند که دیکتاتورها فقط در برابر فشارهای اجتماعی داخلی و جهانی عقب نشینی می کنند.

اما برای تحقق آزادی ها و برنامه حداقل در مرحله کنونی در ایران، تکیه و محاسبه من استوار بر آکتورها و نیروهای سیاسی (ونه ابزار) موجود حقیقی و حاضر در صحنه سیاسی کشور است. نظیر تشکلات زنان، دانشجویان، کارگران، احزاب سیاسی، جامعه مطبوعاتی کشور و تشکلات گوناگون و بی شمار مدنی؛ و آن پتانسیل اجتماعی میلیونی که با فریاد رای من کوا! به میدان آمدند. درست است که این نیروها در حال حاضری سروسا هستند و چه بسا نمایندگان آنها در زندان اند. ولی این نیرو وجود دارد، هم اکنون نیز چندان بی حرکت نمی باشند. و گرنه چه نیازی به این همه سرکوب ها بود؟ دقیقاً. آفرین بر شما. از من نپرسید با کدام نیرو می خواهید رژیم را وادار کنید که تن به انتخابات آزاد بدهد. شما بهتر از من به جنبش سبز، اصلاح طلبان، و در این پاراگراف آخرتان به خرده جنبش های دیگر اشاره کرده اید. آفرین بر شما. تمام حرف من را شما زده اید. ما باید برای نیروها تکیه کنیم.

{شما اضافه کرده اید:} در این پیکار مرحله به مرحله، {من مراحمی در طرح شما نمی بینم. جز آنکه حل مشکل اساسی، یعنی ادغام دین و دولت و ولایت مطلقه فقیه را به روز مبادا حواله داده اید. در زیربیشتر توضیح خواهم داد. آیا در مرحله اول خواست انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن طرح می شود؟ در مرحله دوم و سوم، ... چه خواست های طرح می شود؟ ممکن است خواست هر مرحله را روشن بیان کنید؟ من اگر بخواهم نامی برای طرح شما انتخاب کنم می گویم: "انتخابات آزاد هم تاکتیک و هم استراتژی" زیرا شما از آغاز تا به آخر خواست انتخابات آزاد را طرح می کنید. البته بدون آنکه ابزاری برای کسب آن مشخص کنید. دوستانی مانند گنج بخش محاصره مدنی را ابزار کسب این خواست می دانند، و من جنبش های اجتماعی را، ابزار و اهرم پیکار شما برای عملی کردن انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن چیست؟}

پاسخ بابک: به این پرسش به اشکال گوناگون پاسخ داده ام و نیازی به تکرار ندارد.

بیگمان، اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی و تعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی و ترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پرتوان تر باشند، {هنوز مشخص نکرده اید که ابزار مبارزه شما با رژیم چیست. منظور شما از این جملات چیست؟ اتحاد، یا ائتلاف با اصلاح طلبانی که حتی حاضر به گفتگو با ما نیستند؟ متأسفانه آنها هنوز میان ما و خامنه ای متحد خود را مشخص نکرده اند. اصلاح

طلبانی مانند خاتمی هنوز در توهّم اند. آنها می خواهند از نیروی دموکراسی خواهان مانند ما حمایت بگیرند که با خامنه ای سازش کنند و همین رژیم را حفظ کنند. دوران این سیاست شکست خورده سپری شده است. ولی گذشته از این نکته حاشیه ای، من مصرانه علاقمندم در باره ابزار پیکار شما با رژیم دیکتاتوری بیشتر بدانم. چون با طرح منشور اجا در محتوا اختلافی نیست. همانگونه که خودتان گفته اید در روش و نقشه راه اختلاف است. { رنگ و نشان خود را بر رویدادها و چشم انداز سیاسی کشور برجای خواهند گذاشت. } سخن بر سر رنگ و نشان نیست. سخن از دگرگونی بدترین نوع دیکتاتوری، یعنی دیکتاتوری دینی است که به فردی مانند آیت الله منتظری هم رحم نمی کند.

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد و هم هدف روشن است. تفاوت من با برخی از دوستان از جمله در این است که آنها بر این باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی و دموکراسی می باید آن راه یک صورتی، برانداخت. از جمله با «**استراتژی انتخابات آزاد**». {اصلاح نا پذیری رژیم موضوع متفاوت از انتخابات آزاد بعنوان راه تعیین حاکمیت مردم است. شما باید نشانه های اصلاح پذیری رژیم را نشان دهید. دیگران می گویند رژیم اصلاح نا پذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود تا مردم حکومت خود را انتخاب کنند. شما می گوئید رژیم اصلاح پذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود. روشن نیست برای چه هدفی. اگر شما هم می گوئید برای انتخاب حکومت مورد نظر مردم، پس تفاوت در چیست؟ اصل بر انجام انتخابات آزاد است که در هر دو نظر مشترک است. و رژیم انتخابات آزاد از هر نوع آنرا "کودتای خرنده" "براندازی نرم"، "انقلاب محملی" می نامد و موسوی و کروبی را به خاطر آن عامل آمریکا می خواند و زندانی می کند. و شما بر سر اینکه هر نیرو بر بستر چه تحلیلی به همان راه و روش مشترک رسیده است مجادله می کنید. دوست عزیزم، چرا ما باید ما بر روی تحلیل دیگران مجادله کنیم. به چه باید کرد آنها توجه کنیم. بر اساس هر تحلیلی آنها خواهان انتخابات آزادند. شما هم با هر تحلیلی خواهان انتخابات آزادید. مجادله برای چیست؟ شما بر اصل انتخابی بودن مقامات مندرج در منشور اجا تکیه کرده اید و خود را پایدار به آن می دانید. به همین اصل بچسبید. تمام مقامات باید از طریق انتخابات آزاد تعیین شود. برای انتخابات آزاد هم شما خودتان پیش نیازهای آنرا گفته اید. مجادله برای چیست؟

پاسخ بابک: کاظم جان! به گمانم در بحث های پیشین، تفاوت مضمونی این دوا انتخابات به اندازه کافی نشان داده شده است. هر تردیدی هم بود، با مقاله اخیر آقای ملک محمدی، برطرف شده باشد.

اما داستان چیست؟

رژیم می پندارد که انتخابات آزاد قدرت را از دست آنها خارج می کند. و چون مردم ولایت فقیه و نظام اسلامی نمی خواهند با رای خود و بطور مسالمت آمیز آنها را حذف می کنند. اینکه رژیم فکر می کند حاکمیتی که از طریق انتخابات آزاد به قدرت برسد آنها را حذف خواهد کرد تقصیر مردم نیست. مردم در پی حذف آنها نیستند، در پی حذف حکومت مادل عمری ولایت فقیه و ادغام دین و دولت عوامل فساد انگیز و دیکتاتوری اند. به همین دلیل رژیم انتخابات آزاد مورد نظر شما یا سیا ووشی، یا جنبش سبز را کودتای نرم می خواند. در حالی که انتخابات شراکت در قدرت را بوجود خواهد آورد با سهم های متفاوت. رژیم نمی خواهد قدرت را با کسی، حتا با موسوی و کروبی و خاتمی شریک شود. اگر روند انتخابات آزاد آرام و بدون درگیری پیش برود دلیلی برای نگرانی آنها وجود ندارد. مگر آنکه آنها اصرار داشته باشند استبداد و سرکوب و فساد و بی عدالتی کنونی را ادامه دهند. دموکراسی نمی تواند بدون حذف مقام مادل عمری چه فقیه باشد و چه شاه، وادغام دین و دولت ساخته شود. ابزار این دگرگونی انتخابات آزاد است، نه انقلاب و خشونت.

در کشورهای بلوک شرق مردم با رای خود قدرت انحصاری احزاب کمونیست را حذف کردند، ولی کمونیست ها یا به نام حزب خود و یا با نام های جدید در قدرت سهیم شدند و عملا قدرت انحصاری را از دست دادند. در آمریکا لاتین نیز مردم دیکتاتوری های نظامی را از نظام سیاسی خود حذف کردند و ژنرال های دیکتاتور را خانه نشین کردند، ولی افرادی که در رژیم های سابق نقش داشتند، اگر مرتکب جنایت نشده بودند در دولت های سیویل و دموکراتیک از طریق انتخابات سهیم شدند. تقریبا در این گذارها به دموکراسی خشونت و انقلابی از نوع کلاسیک آن رخ نداد و همه از طریق انتخابات انجام گرفت. برعکس به همه

خشونت های دوران جنگ سرد و دیکتاتوری نظامی خاتمه داد. مورد استثنا در آن زمان، نیکلای چایشسکو در رومانی بود که او برای تداوم دیکتاتوری مادام العمر خود به جای تسلیم شدن به اراده مردم، به سرکوب شدت بخشید. نتیجه پیوستن ارتش انقلابی او به مردم بود. او قربانی کار خود شد. در حالیکه در کشورهای دیگر اروپای شرقی این ماجرا رخ نداد. در خاورمیانه دیکتاتورها در برابر خواست مردم که همان انتخابات آزاد و سهمیم شدن در قدرت بود مقاومت کردند. در نتیجه جنبش مردم به خشونت و در مواردی به جنگ داخلی کشیده شد. مبارک و قذافی خود سرنوشت خود را رقم زدند. آنها می توانستند شرافتمدانه دست از قدرت انحصاری بردارند و پس از سه و چهار دهه حکومت خود سرانه کنار بروند و حکومت تابع اراده مردم کنند و به حیات خود ادامه دهند. در ایران کدام یک از این شیوه ها پیش خواهد رفت؟ کسی نمی داند.

ولی من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیری دانم. بابک جان اینکه نوشته ای نقشه راه نیست، خواست شماست. واژه دیگر نقشه راه استراتژی است که من نمی دانم چرا شما در کاربرد آن اکره دارید. گذشته از این، مگر جنبش سبز چه می خواست و می خواهد؟ شما خود را در برابر تجربه سی و سه ساله مردم قرار می دهید. مردم به خاتمی و موسوی و کروبی و باقی ماندن خامنه ای در مقام ولی فقیه رضایت دادند، و منتظر همان استحاله مورد نظر شما شدند، ولی پاسخ سرکوب خونین وزندان و شکنجه دریافت کردند. دلیل آن قدرت نداشتن کافی جنبش های اجتماعی بود. استحاله مورد نظر شما چه تفاوتی با این تلاش دارد؟ به نظر می رسد شما انتخابات آزاد را "نقشه راه" خوانده اید. چه فرق می کند که اسم آنرا استراتژی بگذاریم یا "نقشه راه"؟ مشکل، نام گذاری نیست. مهم تلاشی است با همین خواست که رژیم به آن تن نمی دهد. رژیم برای باقی ماندن در قدرت انحصاری از توان مالی، تکنیکی، تبلیغاتی، نظامی و امنیتی کامل استفاده می کند که نگذارد جنبش های اجتماعی شکل بگیرد. آنها از تشکل و سازماندهی مردم واهمه دارند. آزادی خواهان باید این اصل مهم تجربی و نظری را به کار بگیرند که پاد زهر دیکتاتوری جنبش های اجتماعی است. بدون ترس از قدرت سازمان یافته مردم، یعنی جنبش های اجتماعی، هیچ دیکتاتوری تسلیم اراده آنها نمی شود. تجارب انقلاب 57 ایران، اروپای شرقی، آمریکایی لاتین و خاورمیانه را نگاه کنید مگر جز این بوده است؟

پاسخ بابک: تذکر درستی است. آنچه من گفته ام، در واقع، بیان اعتقاد من به شیوه مبارزه و مشی سیاسی مورد نظر من بوده است. قصدم احتمالاً این بوده است که بگویم: «نقشه راه» رami باید بر مبنای چنین اعتقادی ترسیم کرد. این بی دقتی ها تاحدی ناشی از خستگی و بی حالی من است، ببخشید.

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژيم كنونی با رژيم شاه، از جمله در این است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً و این مهم تراز اولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت و ملت است که خواهان تغییر و تحول در راستای تامین «حاکمیت ملت» می باشد. ولی دیکتاتوری آنها را هم تحمل نمی کند. دوست عزیزم، شما تجربه تمام جهان و سی و سه ساله خود ایران را رها کرده اید و به این امید بسته اید که در ایران امروز برخلاف دوره شاه یک "نیروی واسطه تنومندی" به نام اصلاح طلبان وجود دارد، ولی نمی گوئید دیکتاتوری تا زمانی به آنها اجازه حیات سیاسی می داد و می دهد که تابع اراده استبداد حاکم باشند. اگر آنها هم مانند شما آزادی خواه باشند، سرکوب خواهند شد، که شده اند. به نظر من امید واری را باید بر بستر واقعیت ها ساخت، نه آروژها و آرمان های بر باد رفته و شکست خورده. نیروی اجتماعی مهمی که متأسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاها و مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند. رژیم همه این نیروهایی که شما نام برده اید را عامل بیگانه می خواند و شدیداً سرکوب می کند. حشمت الله طبرزدی، یکی از پایه گزاران تحکیم وحدت سالیان درازی است که در زندان استبداد است. عبدالله مومنی نیز همینطور. زیرا آنها هم مانند شما خواهان انتخابات آزاد اند. در این شرایط چه باید کرد؟ پاسخ من تکیه بر جنبش های اجتماعی مردم است. تمام نیرو باید صرف گسترش این اهرم اصلی حذف دیکتاتورها بشود. گفتگو و ائتلاف ها و اتحاد ها هم باید به همین منظور، یعنی گسترده کردن جنبش های اجتماعی و خواست برقراری دموکراسی و تامین اراده مردم شکل بگیرد.

پاسخ بابک: کاظم جان بحث های تکراری است. نظرم راپیشترگفته ام.

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقراری حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و درچه مرحله ای باید طرح شود؟

توضیح بابک: گمان کنم درجریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من دراین راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن درپایان نقشه راه، وفرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما درآغازاین پیکارهستیم که همان دستیابی به آزادی های اولیه است. {بابک جانم، من از شما تعجب می کنم که علت اصلی وضعیت استبداد دینی کنونی را نمی بینی و حذف آنرا به مراحل نهایی حواله می دهی. در حالیکه همه مشکلات از ادغام دین و دولت، ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او ناشی شده است. این مقام تمام افراد فاسد را دور خود جمع می کند و جنایتکاران و دزدان را زیرچتر پوشش خود می گیرد. شخصیتی مانند دکتر کدیور، یک مجتهد و معتقد به اسلام، بر اصل ضرورت جدایی دین از دولت اصرار ورزیده است و حتی به کشورهای عربی هشدار داده است که از تجربه ایران بیاموزند و مبدا به این دام بیفتند. ولی شما واهمه دارید که این خواست اساسی و تعیین کننده را طرح کنید و آنرا به روز مبدا حواله می دهید. حتی دست یابی به آزادی های اولیه مورد نظرشما، که گاهی با آزادی انتخابات همراه می کنید و گاهی آنها را از انتخابات آزاد جدا می کنید، بدون جدایی دین از دولت، حذف ولایت مطلقه فقیه، حکومت مادام العمری ولی فقیه که دررأس همه اموزار نیروی نظامی، قضایی، رادیو و تلویزیون، شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام وغیره قرار دارد ممکن نیست. چنین وضعیتی است که تمام افراد فاسد را دور او جمع کرده است. دیکتاتوری و فساد شاه هم ناشی از مقام مادام العمری و قدرت مطلق او بود. اگرقدرت مشروط باشد، و مقامات دوره ای و انتخابی کسی جرات اینهمه فساد و سرکوب و حق کشی را نخواهد داشت. همه از آنجا ناشی می شود که رهبر مقام خود را تا آخر عمر می داند و دیگران هم به همین خاطر دور او جمع می شوند. درمورد ولایت فقیه از شاه هم بد تر است. زیرا او بر اعتقادات مردم و فریبکاری دینی آنها هم متوسل می شود. شاه هرگز کاری که خامنه ای با روحانیت کرد نکرده بود.}

پاسخ بابک: خیال نکن که من به این معضلات واقف نیستم وآرزوی حل آنها راندارم. منتهی آنچه تو می خواهی:«حذف ولایت فقیه، جدائی دین ازدولت و...»، جزاطریق سرنگونی رژیم، به هرشکل و شیوه ای، ازجمله«استراتژی انتخابات آزاد»، بدست نمی آید. ولی شما در یاداشت قبلی تان اشاره کردید که این خواست های در مرحله نهایی طرح شماست. آیا این بدان معناست که سرآخرباید رژیم را سرنگون کرد، یک کسانی که می خواهند همین رژیم را حفظ کنند حذف کرد؟

اگراینگونه خواست هارامحورقراربدهیم وبرمبنای آن سیاستگذاری کنیم، علی می ماند وحوض اش! نیروئی که می باید این کارسنگین راانجام بدهد محدود به چند تشکل خارج کشورنظیرما وبرخی احزاب مربوط به اقلیت های قومی تجزیه طلب وهواداران پهلوی! کدام سازمان ونیروی سیاسی درون کشوربه چنین طرح وبرنامه ای لببیک خواهند گفت؟ عملاً حرف های بزرگ زده ایم وخواست های مهمی را مطرح ساخته ایم، بی آنکه قادرباشیم گام کوچکی درراه تحقق آن برداریم! به باورمن، طرح شعارهای رادیکال وغیرعملی، بزرگ ترین هدیه به کسانی ایست که تو درآرزوی حذف آنها هستی! این سخنان می تواند اینگونه تعبیر شود که علی رغم اینکه شما حذف ولایت فقیه و جدایی دین ودولت و برقراری حاکمیت مردم را در مرحله نهایی طرح خود قرار داده اید جدی نیستید. چون کسی جز رادیکال های خارج از کشورازآن حمایت نمی کنند. البته تمام آن جنبش هایی که شما در بالا نام برده اید خواهان حذف ولایت فقیه و جدایی دین و دولت اند.

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم بر قرار می شود؟

توضیح بابک: چنانکه پیش ترعرض کردم، من وضعیت کنونی راپایدارومطلق نمی بینم. {بابک جان، من ناچارم باز نکاتی را تکرار کنم. این وضعیت کنونی سی و سه سال است ادامه دارد. و تنها رشد جنبش های مدنی و اجتماعی مردم رژیم را نگران می کند. اگر فشاری بر رژیم وارد نشود دلیلی ندارد که جز این بکند که تا به حال کرده است. دیکتاتور ها فقط با فشار مردم ممکن است تن به خواست آنها بدهند. فشار مردم هم باید سازمان یافته و هدفمند باشد. یعنی ایجاد جنبش های اجتماعی. آیا شما هم به همین دلیل وضعیت کنونی را پایدار نمی دانید، یا دلیل دیگری دارید؟ نباید ترسید و از ضرورت ایجاد و تقویت جنبش های اجتماعی بعنوان اهرم فشار بر دیکتاتورها آشکارا سخن گفت.} کاظم جان! اصولاً رویکرد من به مسائل سیاسی،

ایجابی است، نه سلبی. درنفسه راه مطلوب من، هرگونه توفیق کوچک و بزرگ ایجابی، در دستیابی به آزادی و حقوق انسانی؛ مثلاً حتی آزادی زندانیان سیاسی در بند کنونی، پیکار با حکومت فقها و نظامیان و پس زدن آنهاست. {پس زدن حکومت که ایجابی نیست. کاملاً سلبی است.} و این مبارزه را تا از نفس انداختن آنها، می باید ادامه داد. {کدام مبارزه؟ از نفس انداختن هم سلبی است و حذفی، نه ایجابی. شما می خواهید آنها را پس بزنید و از نفس بیاندازید، ولی نمی گوئید چگونه. با چه ابزاری.}

پاسخ بابک: کاظم جان خواهش می کنم از پلمیک کردن و مچ گرفتن پرهیز کن. این کار در شأن شما نیست. حرف من این است که وقتی مادر سایه تلاش و پیکار ایجابی مردم، به موفقیتی در راستای تامین خواست های آزادی طلبانه مردم دست می یابیم، موفقیت ما، در عمل پس نشستن حکومت است. مبارزه ما ایجابی است. به جای مرگ براستبداد، گفته ایم زنده باد آزادی. این دوشویه مبارزه است، و لوازمی که نتیجه مشابهی ببار آورد. اینها پلمیک و مچ گیری نیست. پس زدن و از نفس انداختن، سلب است، نه ایجاب. شاید من ادبیات ام ضعیف است. بابک جان، راحت باشید هرگونه که مایل اید تعبیر کنید. ما باید در کاربرد واژه های دقیق باشیم.

دوست ارجمند! وقت آن رسیده است که فرهنگ «حذف» را که همان اندیشه براندازی است، {بابک عزیزم، تفاوت پس زدن حکومت فقها و نظامیان، یا از نفس انداختن آنها با حذف حکومت فقها و نظامیان چیست؟ با کلمات بازی نباید کرد. پس زدن، کنار نهادن، سلب کردن، از نفس انداختن و حذف کردن همه منتهی به یک عمل می شود و آن از قدرت حذف کردن دیکتاتور ها است.} و اگر کسی آن را نگوید، پس «سازشکار و دنباله روجمهوری اسلامی است»، از خود دور کنیم و در جستجوی راه های ایجابی باشیم که البته دشوار است ولی تنها راه دستیابی به آزادی و دموکراسی ماندگار و پایدار است.

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

توضیح بابک: به استثنای سازمان های حقوق بشرو نظایران، که اساساً با هدف وانگیزه دفاع از حقوق بشر به وجود آمده اند. و یابری احزاب چپ که چنین حمایت هائی، برخاسته از باورهای ایدئولوژیک آنهاست؛ {قربانت گردم، احزاب چپ جهانی که مدافع احمدی نژاد هستند و جنبش سبز و قربانیان آن را عوامل آمریکا می خوانند. محکوم کردن نقض حقوق بشر در سازمان ملل توسط دول غربی انجام می گیرد، نه احزاب چپ. در رأی گیری ها برای محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران تمام دیکتاتوری های ریز و درشت از جمهوری اسلامی دفاع می کنند و دموکراسی های غربی از مردم و جنبش سبز. بسیاری از قربانیان نقض حقوق بشر در جهان به کشورهای غربی پناهنده می شوند و از مزایایی که هرگز در کشور خود نداشته اند بهره مند می گردند. به ندرت کسانی به چین و روسیه و کوبا و کره شمالی و سوریه و ... می رود. چرا؟

متأسفانه کسانی که از گذشته چپ می آیند هنوز نسبت به لیبرالیسم و دموکراسی شناخت واقعی پیدا نکرده اند و داوری شان هنوز با معیارهای ایدئولوژیک گذشته است. نمی خواهیم قبول کنیم که دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بخشی از فلسفه لیبرالی است. کشور انقلابی و چپ کوبا، مدافع نقض حقوق بشر جمهوری اسلامی است. عدالت بدون آزادی و دموکراسی آنها به همین جا ختم می شود. در کشورهای غربی، نیروها و احزاب لیبرال از حقوق بشر و دموکراسی در کشورهای غیر دموکراتیک دفاع می کنند. آنها در برابر محافظه کاران کشور خود قرار می گیرند. آیا شما تفاوتی میان احزاب سوسیال دموکرات کشورهای غربی و احزاب محافظه نمی بینید؟

درست است که همه دولت ها به دنبال منافع خود اند، ولی گاهی منافع غرب در دموکراسی شدن کشورهای دیگر است، نه ادامه دیکتاتوری. بطور مثال در برمه، چین، روسیه، ایران منافع غرب در آن است که بر این کشورها دموکراسی حاکم شود. واقعیت ها را آنطور که هست باید دید. اگر در این کشورها دموکراسی برقرار شود به سود غرب است. کما اینکه دموکراسی در فرانسه و ژاپن به سود آمریکا است. نه به زیان آن. مگر دموکراسی در برزیل و هند، تونس و مصر و ... به زیان غرب است؟ جهان دگرگون شده است. جهان دوره استعمار نیست. سالیان دراز احزاب چپ القا می کردند که آمریکا مدافع دیکتاتوری شاه است. در حالیکه آمریکا مدافع شاه بود، نه دیکتاتوری او. زیرا غرب آلترناتیو شاه را کمونیست ها می دید و با آن به شدت مخالف بود. دفاع غرب از جنبش های آزادی خواهانه خاورمیانه ساختگی نبود و نیست. همانگونه که دفاع روسیه و چین از دیکتاتوری های خاورمیانه واقعی است.

به نظر من تجدید نظر چپ های سابق نسبت به خطا های نظری و عملی خود دو مرحله دارد. یکی نقد مارکسیسم – لنینیسم، و دیگری شناخت لیبرالیسم و دموکراسی غرب که در گذشته نسبت به آن نفرت داشتند. باید سعی نمود که در مرحله اول در جا نزنیم و ابعاد مختلف داخلی و جهانی این دگرگونی فکری را بشناسیم.}

در میان دول خارجی، من «متحد جهانی» دیگری، سراغ ندارم. به بیان آن سیاستمدارانگلیسی که گفت: انگلستان دوست و دشمن ندارد، فقط منافع دارد؛ دول بزرگ جهانی اساساً نگران و در جستجوی منافع خود هستند و دلشان برای مردم ایران نمی سوزد. }بایک جان تو خود بهتر از من می دانی که غرب یکدست نیست. کسانی در دول غرب هستند که دلشان برای مردم ایران می سوزد. دلشان می خواهد مردم ایران در آزادی زندگی کنند. همان کسانی که به هزاران خارجی پناه می دهند. } ما باید شناختمان را از غرب دقیق تر کنیم. برداشت ما در گذشته نسبت به غرب درست نبود به همین دلیل در پی نابودی آن بودیم و رابطه شاه با غرب را بد می دانستیم. همانگونه که برداشت مان از شوروی و چین درست نبود و حاضر بودیم منافع ایران را فدای منافع آنها کنیم. کاری که امروز جمهوری اسلامی می کند. اینکه هزاران نفر چپ از شرق به غرب پناهنده شده اند و می خواهند کشور خودشان هم مانند غرب رشد کند، و آزادی و دموکراسی داشته باشد، حتماً دلایلی داشته و دارد. باید آن دلایل را شناخت. نباید سطی از کنار این واقعیت های مهم رد شد. } آنها اگر منافع شان اقتضا کند، مارا در بزنگاه ممکن است رها کنند. } من منکر این امر نیستم. برای یک آمریکایی مانند یک فرانسوی یا یک ایرانی، نخست منافع کشور خودش مهم است. این خود هویت فردی و جمعی انسان هاست. } انگونه که دولت شوروی در حساس ترین لحظه مبارزات مردم ایران، رادیو «پیک ایران» را برای خوشایند شاه، بست. } در دول غربی احزاب و نیروهایی هستند که به حقوق بشر و کمک به دموکراسی کشورهای دیگر اعتقاد دارند و بدون در نظر گرفتن ملیت و مذهب افراد از حقوق انسانی آنها دفاع می کنند. دولت ها حتی اگر مخالف آن هم باشند نمی تواند مانع شود. } و آمریکا شاه بیمار و در بستر مرگ را، به ملاحظه آیت الله خمینی به امان خدا سپرد. و اگر ادمردی همچون انور سادات نبود، چه بسا تحویل جمهوری اسلامی شده بود. } من شک ندارم اگر آمریکا شاه را پناه می داد احزاب چپ ایرانی و غیر ایرانی همراه با رژیم جمهوری اسلامی متعرض آن می شدند. کما اینکه برای اشغال سفارت آمریکا همانند اعدام کردن هویداها احزاب چپ هورا کشیدند. چپ باید نقش خود را در این ماجرای مخرب که به مردم و منافع ایران بسیار لطمه زد بیان و آنرا صمیمانه نقد کند. }

لذا کاظم جان! نباید زیادی به دول خارجی امید بست و نسبت به آنها توهم داشت و به امید آنها سیاست گذاری کرد. و یا چنین پنداشت که دول بزرگ، «متحد جهانی» ما در پیکار برای آزادی و دموکراسی هستند. آنها با خطر مسأله هسته ای، چون امنیت اسرائیل راتهیدید می کند، ایران را محاصره اقتصادی می کنند، ولی گمان نکنم حتی یک روز، بخاطر عدم رعایت حقوق بشر یا آزادی و دموکراسی در ایران، دست به تحریم ایران بزنند. } البته که آزادی و دموکراسی باید توسط مردم ایران ساخته شود. در اینجا سخن بر سر متحد جهانی است، نه فراتر از آن. من اضافه می کنم که اگر در ایران جنبشی وجود نداشته باشد متحد جهانی هم نقشی نخواهد داشت. تمام تلاش ها باید برای رشد جنبش های اجتماعی در ایران باشد. ولی اینکه روسیه طرفدار رژیم باشد یا جنبش سبز مهم است. اگر در سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران محکوم می شود باید دید چه کشورهایی با مردم همراهی می کنند و چه کشورهایی با سرکوب گران. این ها نمونه هایی از معنی متحد جهانی است. این حرکات نشان خواهد داد که مردم ایران روی کدام کشورها می توانند حساب کنند. روسیه و چین متحد مردم ایران نیستند، متحد استبداد ایران است. }

بالین حال، می باید از عامل مساعد جهانی که فعلاً فراهم است، برای اعمال فشار روی دولت جمهوری اسلامی، از برای این که زندانیان را آزاد کنند، دست از آزار مردم بردارند، حقوق بشر را رعایت کنند، و یا انتخابات ها را در آزادی برگزار کنند؛ نهایت استفاده را برد. اتفاقاً از مهم ترین وظایف ما در خارج کشور، همین تجهیز افکار جهانی و تشویق آنها برای حمایت از مبارزات مردم ایرانست. } همه این نمونه ها نشان می دهد که شما هم معتقدید که مردم ایران متحد دارند. زیرا در همه این موارد روسیه و چین در برابر خواست مردم ایران قرار گرفته اند. همانگونه که در بالا اشاره کردم دفاع از حقوق بشر و دموکراسی از لیبرالیسم بر می آید و در تمام کشورهای دموکراتیک غرب لیبرال ها هم نقش دارند. در گذشته ام نوشتم کسی که خود را آزاد اندیش می داند و مدافع آزادی و دموکراسی، نمی تواند علیه لیبرالیسم باشد. لیبرالیسم مادر همه آزادی هاست. }

ما متأسفانه «متحد جهانی» درمبارزه برای آزادی و دموکراسی نداریم. ولی بی گمان میلیون ها انسان آزاد منش، صدها حزب سیاسی و تشکلات حقوق بشری، و مطبوعات و غیره نسبت به مبارزات گاه کم مانند ملت ایران، به دیده تحسین می نگرند، حاضرند مثلاً پیام هواداری را امضا کنند یا درمیتینگی شرکت کنند، ولی نه بیشتر!

تفاوت بزرگ رژیم شاه با جمهوری اسلامی از جمله در این است، که رژیم شاه سخت با غرب پیوند خورده بود. وقتی شاه احساس کرد که غرب او را رها کرده است، تعادل خود را از دست داد. جمهوری اسلامی فرآورده غرب و دست نشاندۀ او نیست. اگر امروز درمسالۀ هسته ای آمادۀ سازش است، در اثر فشارهای کمرشکن تحریم اقتصادی است. و گرنه برای تذکرات و قطعنامه های دول بزرگ، تَره هم خورد نمی کرد! لذا کاظم جان امید ما باید به فرجام مبارزات ملت بزرگ ایران باشد نه خارجی ها! {در بالا به این نکته اشاره کردم.}

قربانت بابک امیر خسروی 2012/05/10

ارتمند شما کاظم علمداری